



فراستان

مجله مطالعات زبان و ادبیات

در این شماره :

وضع کنونی ادبشناسی
بازتاب افسانه های هندی در

ادب دری

تذکره محمد رضا بر ناپادی
نظریات اجتماعی و سیاسی بیدل

معین کننده ها

انوری و غزلهای او

به خفته گان زمین

۳۱

سال ششم - شماره پنجم

قوس - جدی ۱۳۶۵

فهرست مطالب

نویسنده	مضمون	صفحه
دکتور علوم عبدالمجید ستارزاده	وضع کنونی ادبشناسی و دور نمای رشد آن	۱
دکتور امیر حسن عابدی	بازتاب افسانه های هندی در ادب دری	۱۶
ن. ن. تومانوویچ	تذکره محمد رضا برنا بادی	۲۱
اکاد مسین ابراهیم مومن اوف	نظریات اجتماعی و سیاسی بیدل	۴۱
حسین یمین	معین کننده ها	۵۲
دکتور عبدالرشید صمدی	انوری و غزلهای او (۴)	۶۷
اکاد میسن سلیمان لایق	به خفته گان زمین	۸۷



خراسان

مجله دو ماهه

مطالعات زبان و ادبیات

قوس - جدی ۱۳۶۵

شماره پنجم ، سال ششم

دوکتور علوم عبدالنسی ستار زاده

وضع کنونی ادبشناسی در افغانستان ۶ دوره‌های رشد آن

یکی از نظریه های مسلم در دانش نوین این است که ادبشناسی همزمان با ادبیات بدیعی پیداشده است . به همین اساس زمان پیدایش ادبشناسی معاصر با زمان پیدایش ادبیات معاصر در افغانستان یکی است . هنگامیکه در آغاز سده (بیست) در این سرزمین باستانی ، افکار اجتماعی از دیدگاه کیفیت دیگرگو نمیگردد ، تفکر ادبی نیز به همین منوال نومیشود . به سخن دیگر شناخت ادبیات هم روبرو تازه گمی نمی نهد ، یعنی روزگار ادبیات نورا و ادبیات نوبه نوبه خود ، ادبشناسی نورا به وجود می آورد .

طبعیست که ادبشناسی نوین در افغانستان به مانند ادبیات بدیعی آن، از ابتدا تا به امروز مراحل مختلف تکامل را طی نموده است، ولی تا جاییکه به نویسنده معلوم است هیچ یکی از دانشمندان مراحل مذکور را مشخص نکرده است، در حالیکه روند ادبیات معاصر، در نوشته های پژوهشگران داخلی و خارجی آگاهانه یا ناآگاهانه به نحوی دوره بنده شده است. از مطالعه عمده ترین پدیده ها، روند تکامل ادبشناسی از آغاز سده بیست تاکنون معلوم میشود که مراحل اساسی رشد آن تاجایی به قرار ذیل میباشد:

۱ - از آغاز، تا پایان دهه پنجم (۱۹۰۶-۱۹۵۰)، (۲) ، از آغاز دهه ششم تا پایان دهه هفتم (۱۹۵۰-۱۹۷۰) (۳) ، از آغاز دهه هشتم تا پایان آن (۱۹۷۰-۱۹۷۹) (۴) ، از انقلاب ثور به این سو (۱۹۷۹- تا به امروز).

عدم توافق مراحل رشد ادبشناسی با دوره های رونق ادبیات بدیعی تا اندازه یی مربوط به استقلال نسبی آن به حیث نوع جداگانه یی از معرفت انسانی میباشد. این گواهی بر آن میدهد که ادبشناسی در هنگام انکشاف خود، در پهلوی قانونمندی علمی که با جامعه و ادبیات بدیعی دارد از قانونمندی ویژه یی نیز استفا ده مینماید. پس لازم به تاکید است که در بخش بندی مراحل اساسی رشد ادبشناسی معاصر در افغانستان باید از روی معایر زیرین عمل نداییم:

۱ - درجه تکامل بینش نوین در ادبشناسی یعنی درجه گسترش چشم اندازی و ژرف اندیشی دانشمندان و سخن سنجان، ارتقای سطح نظری و روش شناسانه در نوشته های آنان،

۲ - درجه تکامل اصول نگارش در تدقیق و تهیه متون ،

۳ - پیدایش و رواج یافتن گونه های نو در تحقیق و نقد ادبی،

۴ - مشخص گردیدن بخشهای جداگانه ادبشناسی .

در بیان کوتاه مختصات اساسی هر یکی از این مرحله های چارگانه ، ما از جزئیات موضوع یعنی انبارش نام محققان ، نظریه پردازان و سخن سنجانی که در مرحله معینی از زمانی زیست کرده اند، و از یادآوری و بررسی همه جانبه آثار آنان، گزینش موقف آنان در روند ادبشناسی آگاهانه خودداری میکنیم و تنها در این جابجه تشخیص و بیان مختصات عام مرحله های جداگانه ادبشناسی، یعنی کلیات موضوع به خاطر تعیین اوضاع کنونی این دانش در افغانستان با در نظر داشت دورنمای رشد آن میپردازیم.

مرحله نخستین، از آغاز سده بیست، یعنی از دور و روشنگری در ادبیات و نشر سراج الاخبار

(۱۹۰۶) شروع شده تا پایان دهه پنجم ادامه یافته است. دوکتور اسدالله حبیب دریکی از مقاله های خود یاد آور میشود:

((درسراج الاخبار مطالب متنوع چسا پمیشد، اخبار داخلی، اخبار خارجی، مقاله های علمی، اشعار و ترجمه های مطالب ادبی از منابع ترکی و فرانسوی، تبصره های سیاسی، نظامنامه ها و اشتهارات و اعلانات، سیاحتنامه ها و رومانها و مغانه هایی درباره زبان و ادبیات)) (۱) دوکتور اسدالله حبیب در اثر یادشده کمی بسانتر نوشته است که جریده یادشده ((در دفاع از شعر جدید)) (۲) مقاله هایی چاپ کرده است. این دانشمند محترم مقاله یی را از شماره ۱۷ سال اول تحت عنوان ((حسب حال ما بین شعر طرز جدید و شعر طرز عتیق)) به گونه مثال به صورت مکمل نقل نموده است که آن مغانه بدون شك از جمله نخستین آثار ادبشناسی نوین به ویژه نقد ادبی میباشد.

در این مرحله بهره مجله آینه عرفان (۱۳۱۰ هـ برابر به ۱۹۳۱ م)، انجمن ادبی هرات و انجمن ادبی کابل (۱۳۱۰ هـ برابر به ۱۹۳۱ م) در تکامل و پیشرفت ادبشناسی نیز مهم میباشند و اوصاف باختری در ارتباط به این موضوع از جمله با کمال مهنویت یاد آوری نموده است که ((با بخشی از کارهای انجمن ادبی کابل رادر زمینه ادبیات شناسی و ترجمه بعضی از کتابهای سود مند، ارزشمند و در خور سپاسگزاری میپردازیم)) (۳) همچنان همتی یافتن دانشکده زبان و ادبیات در دانشگاه کابل در سال (۱۳۲۳ هـ مطابق ۱۹۴۶ م) و گرد هم آمدن دانشمندان ادبشناس در آن عامل مهمی دیگری است در تکامل رشته ادبشناسی.

رایج ترین گونه در این مرحله گونه مقاله، از جمله مقالات هاشم شایق و محمد حیدر ژوبل در زمینه تاریخ ادبیات، به خصوص ادبیات مدرسه یی و نو، ینده گان آن است. همچنان در این زمان گونه رساله به تازه گی معدول گشت. از جمله رسایلی که در این دوره تالیف شده است از ((فن معانی))، ملك اشعر اقاوی عبد الله و ((علوم ادبیه)) (۱۳۰۸ هـ برابر به ۱۹۲۹ م) که رسورت

۱ - دوکتور اسدالله حبیب، ادبیات معاصر دری، کابل، ۱۳۶۲، ص ۲۰

۲ - هدین اثر، ص ۳۱،

۳ - و اصف باختری، ((چند سخن در باره مرثت شعرو فرافز و فرود شعر معاصر))، لکچر

های آموزشی برای اشتراك کنندگان نخستین کنفرانس سراناسری نویسنده گان جوان ج. ۱۰ د.

کابل، ۱۳۶۲-ص ۱۹۳.

دسته جمعی به دست هاشم شایبق، قاری عبدالله و صلاح الدین سلجوقی نوشته شده است ، میتوان نام گرفت . اثر های یاد شده نخستین کوشش هایی بودند که در پژوهش و تدریس نظریات ادبی و زبانی صورت گرفتند . یکی از تالیفهای چشمگیر در این مرحله ، جلد سوم تذکره آثار هرات (۱۳۱۰ هـ مطابق به ۱۹۳۱م) است که به نحوی از انحاء تاریخ ادبی معاصرین کشور میباشد .

هر آینه ، مرحله نخستین ، مرحله تحول ادبشناسی نوین در این کشور به شمار میرفت که در درازنای آن پایه های ادبشناسی به حیث یک دانش مستقل پی ریزی شد .

مرحله دوم ادبشناسی ، از هنگام تا لیف دوائر بسیار مهم (۱۳۳۰ هـ برابر به ۱۹۵۱م) آغاز میشود :

یکی (تاریخ ادبیات افغانستان (برای صنوف دوازده لیمه ها)) اثر همباز (مستترک) احمد علی کهزاد ، علی محمد ، علی احمد نعیمی ، محمد ابراهیم صفاو میر غلام محمد غبار میباشد . دیگری (تاریخ ادبیات افغانستان بعد از اسلام)) نوشته محمد حیدر ژوبل است . این دوائر نوعی از گرد آوری و نتیجه گیری از کاوشهای فرهنگی خود مولفان ، هر روز گاران مگذشته گان آنان چه در داخل کشور و چه در بیرون آن ، به ویژه ایران به شمار میرود . از جمله کتاب محمد حیدر ژوبل از ان روی شایسته اعتبار پذیرند ، میاید که در آن سخن تازه و قابل باوری درباره ادبشناسی کنونی این کشور به کار رفته است و قابل پذیرش بودن و تازه گی (تاریخ ادبیات افغانستان بعد از اسلام)) پیش از همه از بطنش نوین نویسنده و اصول نگارش درست و دوافق به موازین نگار شس امروزی او در تحقیق و نقد ، منشاء میگردد .

مرحله دوم که از آغاز دهه ششم تا پایان دهه هفتم ادامه مییابد ، مرحله یی است که ادبشناسی نوین در افغانستان روبه تکامل می نهد . عمده ترین پدیده های این مرحله در رشد و انکشاف ادبشناسی عبارت از: (۱) افروز شماره ی از تالیفهای پر ارزش در زمینه تاریخ ادبیات گذشته و امروزه از قبیل ((نگاه های به ادبیات معاصر در افغانستان))

(۱۳۳۶ برابر به ۱۹۵۷م) از محمد حیدر در افغانستان اجمال تصور ادبی در عصر به ۱۹۶۰م) از خال محمد خسته ، ((سیر ادب ژوبل ، ((معاصرین سخنور)) (۱۳۳۹ هـ برابر حافظ)) (۱۳۴۰ هـ مطابق به ۱۹۶۱م) از محمد عثمان ، ((نگاهی به سلمان و اسال جامی و سوابق آن)) ، (۱۳۴۳ هـ برابر به ۱۹۶۴م) از عبدالحی حبیبی بانعلیق مبلغ و دیگران ، (۲) طرح مسأله های میرم ادبیات بدیعی ، مثل صوفیگری در ادبیات ، ارتباط محتوا و تندیس در آن ، و غیره ، در آناری مانند ((جامی و ابن عربی)) (۱۳۴۳ هـ مطابق به ۱۹۶۴) از محمد اسداعیل مبلغ ، ((تصوف)) (۱۳۴۶ هـ مطابق به ۱۹۶۷ م)) از عبدالحی حبیبی ، و ((بحث هایی

در زمینهٔ ادبیات، موضوعات، انواع مکتب‌ها و انتقاد ادبی)) از عبدالقیوم قویم (۱۳۴۹ هـ برابر به ۱۹۷۰ م) می‌بینیم، (۳) توجهٔ زیاد به تحقیق و تدریس نظریات ادبی که گواه آن نشر رساله‌های ملک الشعراء عبدالحق بی‌تاب از قبیل ((علم بدیع)) (۱۳۳۰ هـ مطابق به ۱۹۵۱ م)، ((گفتار روان در علم بیان))، (۱۳۳۴ هـ برابر به ۱۹۵۵ م)، آغاز تدریس مضمون نظریات ادبی در دانشگاه کابل (۱۳۴۵ هـ برابر به ۱۹۶۶ م) و ترجمهٔ کتب نظری دانشمندان نامی کشور های غرب از قبیل اثررنه ویلیک و استن وارن - ((تیوری ادبیات)) در لابلای صفحات ادب (۱۳۴۱ هـ مطابق به ۱۹۶۲ م)، اثر نیومن و چینی ایف ((مقدمه برداستان کوتاه)) در ترجمهٔ اسماعله حبیب (۱۳۴۷ هـ مطابق به ۱۹۶۸ م) و غیره میباشد، (۴) مروج گردیدن تپیهٔ نشر آثار سرآمد آن دانش، ادب و سخن از قبیل ((صیدمیدان)) از عبدالله انصاری (۱۳۴۲ هـ مطابق به ۱۹۶۳)، رساله ((سررشتهٔ طریقت خواجہ گمان)) از عبدالرحمن جامی (۱۳۴۳ هـ مطابق به ۱۹۶۴ م)، ((شرح رباعیات مولانا جامی)) (۱۳۴۳ هـ برابر به ۱۹۶۴ م)، ((اربعین)) دولاناجامی (۱۳۴۳ هـ برابر به ۱۹۶۴ م)، ((تکلمهٔ حواشی نفعات الانس)) (۱۳۴۳ هـ مطابق به ۱۹۶۴ م) ((سیر انصاف)) حکیم سنایی غزنوی (۱۳۴۴ هـ مطابق به ۱۹۶۵ م)، ((دیوان اشعار میرسید محمد کرخی متخلص به سید)) (۱۳۴۵ هـ برابر به ۱۹۶۷ م) با کوشش هایل هروی، عبدالحی حبیبی، بشیر هروی و غیره.

اساس آثار ادبی در مرحلهٔ نخست بر گرد محور می‌چرخید که پارچه نبشته‌ها بیشتر دربارهٔ تاریخ ادبیات نوشته میشد. اما در مرحلهٔ دوم هم‌زمان با تالیف تاریخهای ادبیات پیشینه و امروزه این کشور یک عده تالیفات شایستهٔ یادآوری در بخشهای نظریات ادبی، نقد ادبی و تنبیهٔ منتها نیز به وجود آمده است که از مطالعه آنها گسترش دایرهٔ تحقیقات ادب‌شناسی را میتوان درک کرد.

مرحله سوم اگرچه از نگاه زمان چندان دراز نیست و تنها یک دهه را در بر میگیرد مگر آثار به وجود آمده در این مرحله، از پایه محتوای خود بسیار مهم میباشد. باید گفت این دوره از سال هفتاد آغاز می‌یابد و تا هشتاد خاتمه پیدا میکند. عمده ترین مختصات این دوره به نظر ما قرار ذیل است:

۱ - پژوهش و تحقیق جداگانه و ژرف اندیشانهٔ دوره های گوناگون تاریخ ادبیات پیشینه و کنونی از قبیل ((تاریخ ادبیات دری از آغاز تا پایان دورهٔ سامانی)) (از عبدالقیوم قویم (۱۳۵۰ هـ مطابق به ۱۹۷۱ م)) ((ادبیات معاصر دری از آغاز سدهٔ بیست تا جنگ جهانی

دوم (۱۹۰۰-۱۹۴۱)) از اسدالله حبیب (۱۳۵۶ هـ مطابق به ۱۹۷۷ م)، (۲) گسترش یافتن بررسیها در بخش نظریه‌های ادبی و نقد ادبی، همچون ((نظریات ادبی)) ازق.م. (۱۳۵۸ هـ برابر به ۱۹۷۹ م) ((تیوریهای ادبی و نقد ادبی)) از محمد رحیم الهام، (۳) آغاز دقیق تاریخهای ادبیات ساحه‌های گوناگون افغانستان، مثل: ((تاریخ ادبیات بدخشان)) از غلام سرور همایون (۱۳۵۳ هـ مطابق به ۱۹۷۴ م) (۴) آغاز آموزش مخصوص گونه‌های ادبی از جمله نثر معاصر توسط نوشته‌های لطیف‌ناظمی درسالهای هفتادم، (۵) بنیان‌گذاری کتابشناسی به صفت يك دانش آزاد، از انرهای مهم آن مختصه‌یگی ((فهرست کتب چاپی دری افغانستان)) (۱۳۵۵ هـ برابر به ۱۹۷۷ م) از حسین نایل میباشد (۶)، شروع بررسیهای ادبیات شفاهی، يك دلیل آن تاسیس نخستین انجمن فولکلور و مجله فولکلور در (۱۳۵۲ مطابق به ۱۹۷۳ م) است، (۷) جای‌یابی بارز و روشن اصول نگارش عالمانه در تحقیق و نقد ادبی. این روش آخر راجد سال قبل یعنی در سال (۱۳۶۰ هـ مطابق به ۱۹۸۱ م) پویا ی فاریابی در مقاله‌ی زیر عنوان ((یاد داشت‌هایی در زمینه تحقیقات و بررسیهای علمی و مستند)) در نظر گرفته است، پویا درجایی از نوشته اش مینویسد:

((گروهی از پژوهنده‌گان متعددی نسبتاً متعهد در مدت ده سال پیشین بانگارش نو و شناخت شیوه‌های مستند نویسی به‌کار و کوشش پرداختند و استناد ایشان بر منابع و مآخذ اسناد و مدارک موثق به مقایسه دهه‌های پیشین تا اندازه‌ی شایسته توجه و تحسین بوده است (۱))

مرحله چهارم یعنی از انقلاب ثور بدین سوا هر لحاظ مرحله ویژه‌ی بی‌شمار می‌رود زیرا انقلاب ثور به روند انکشاف ادبشناسی در افغانستان سرعت چشمگیری بخشید. لازم به تأکید است که گفت تنها به خاطر انقلاب است که در ادبشناسی مرحله تازه‌ی یعنی مرحله اختتام یابی روند تشکل افکار ادبی معاصر بنا به تقاضای اجتماعی کشوری که ((ناسامانیها و پسمانده‌گیهای اقتصادی و اجتماعی)) (۲) بیش از اندازه یعنی تقریباً از دهه هفتاد سال طول کشیده بود، آغاز گردید.

۱ - پویا فاریابی ((یاد داشت‌هایی زمینه تحقیقات و بررسیهای علمی و مستند))،

خراسان : شماره ۲، ۱۳۶۰، ص ۲.

۲ - رهنورد زریاب، ((پس منظر نثر داستانی معاصر دری و نکته‌هایی درباره داستان))

لکچرهای آموزشی ... ص ۳۶.

بنابر این ، ویژه‌گیمهای بارز این مر حله را با توضیحات لازمه کمی به تفصیل عرض خواهیم کرد.

در روند گسترش و ژرف اندیشی چشمگیر در مطالعات مسایل مبرم تاریخ ادبیات، نظریات ادبی، فولکلور و نشر آثار، دریک مدت کوتاهی، تالیف و تدوین رساله های پوهاندشاه علی اکبر شمر ستانی ((هجو در ادبیات دری)) (۱۳۵۹ ه برابر به ۱۹۸۱ م)، پوهاند غلام سرورهمايون ((تاریخ ادبیات در سده های پنجم و ششم ه)) (۱۳۶۰ ه برابر به ۱۹۸۲ م)، پوهاند عبدالقیوم قویم ((تاریخ ادبیات دری از دوره های باستانی تا پایان قرن چهارم هجری)) چاپ اول سال (۱۳۶۰ ه برابر به ۱۹۸۲ م)، چاپ دوم در سال (۱۳۶۱ ه برابر به ۱۹۸۳ م) و ((فنون ادبی))، (۱۳۶۱ ه برابر به ۱۹۸۳ م)، لطیف ناظمی ((مقدمه‌یی در داستان نویسی معاصر کشور))، (۱۳۶۰ ه برابر به ۱۹۸۲ م)، دکتور محمد افضل بنووال ((فرهنگ شفاهی مردم اندراب))، (۱۳۶۲ ه برابر به ۱۹۸۵ م) دکتور اسد الله حبیب ((ادبیات معاصر دری)) (۱۳۶۲ ه برابر به ۱۹۸۴ م) و ((بیدل شاعر زمانه‌ها))، (۱۳۶۳ ه برابر به ۱۹۸۵ م) و مقالات جداگانه مایل هروی، دکتور جاوید، ناصر رهیاب، پویای فاریابی، واصف باختری، بیرنگ کوهدامنی، حسین فرمند، حسین نایل، رازق روین، گل احمد یماو دیگر دانشمندان رامیتوان به‌شمار آورد. همچنین در این دوره شماری از آثار سرامندان ادبیات از قبیل ((شاهنامه)) ابوالقاسم فردوسی (۱۳۶۱ مطابق ۱۹۴۶) و گرد هم آمدن دانشمندان العشق))، (۱۳۵۹ ه مطابق به ۱۹۸۰ م)، ((قصه‌حی بن یقضان)) ابن سینا (۱۳۵۹ ه برابر به ۱۹۸۰ م)، ((مشنوی معنوی)) مولانا جلال‌الدین بلخی (۱۳۶۲ ه . مطابق ۱۹۸۳ م) و غیره به نشر میرسد بر افزون به این در مدت هشت سالی که از انقلاب میگذرد ، آنقدر مقاله، رساله، کتاب و کتاب گونه‌مر بوطه‌ادب شفاهی چاپ شده است که در تمام مدت هفتاد سال پیشینه همال آن رادیده نمیتوانیم.

در گسترش ادبشناسی نقش حزب دموکراتیک خلق افغانستان و دولت آن بزرگ است به ویژه تأسیس مرکز زبانها و ادبیات در اکادمی علوم، اتحادیه نویسندگان (۱۳۵۹ ه مطابق به ۱۹۸۰ م)، ایجاد مجله خراسان (۱۳۵۹ ه مطابق به ۱۹۸۰ م) و ارگان نشراتی اتحادیه نویسندگان ج.د.ا، ژوندون (۱۳۶۱ ه برابر به ۱۹۸۱ م). از جمله غمخوار یهای مستقیم حزب و دولت به خاطر رشدهمه جانبه ادبشناسی میباشد. دایر گردیدن سیمینار های جامی و بیدل، سیمینار بین‌المللی فرهنگ مردم تحت عنوان ((شناخت فولکلور))، (۲۴- ۲۵ میزان

۱۳۶۲ هـ مطابق به ۱۹۸۳م)، سیمینار (نخستین شعر نودری)) (۱۳۶۴ هـ برابر به ۱۹۸۵م) نیز از وسعت یابی و ژرف‌اندیشی مطالعات ادبشناسی گواهی میدهد.

ویژه‌گی دیگر مرحله نوین عبارت از آن است که روند تشکل بخشهای جداگانه ادبشناسی، از جمله نظریات ادبی و نقد ادبی که از مرحله های قبلی آغاز گردیده بود، برای رسیدن به مرحله آخرین خود راه می افتد. لازمی افتد که گفته شود تا سالهای هشتادم نظریات ادبی آنقدر از هم دیگر جدا ساخته نمیشدند بلکه زیر یک عنوان در دانشگاه های این کشور به ویژه در دانشگاه کابل تدریس، پژوهش و تدقیق میگردید به گونه مثال اگر نویسنده یی در ((نظریات ادبی))، فصلی را زیر عنوان ((تیوری نقد ادبی)) به نقد ادبی مختص گردانیده باشد، پوهاند محمد رحیم الهام است. او نظریات ادبی و نقد ادبی را در یک مجله به نام ((تیوریهای ادبی و نقد ادبی)) بررسی کرده است. اما اکنون وضع به یک باره گی دیگرگون شده است و دیگر چنین پژوهشی صورت نمیگیرد. در این چند سال آخیر یک سلسله مقالات ارزشمندی در ارتباط به نقد ادبی از طرف دانشمندان و ادیبان افغانستان نوشته شده که این مضمون را به مثابه یک بخش مستقل ادبشناسی شناخته اند. در این روند مقاله های بیرنگ گوهدامنی ((درباره نقد ادبی)) (۱۳۶۲ هـ مطابق به ۱۹۸۳م)، پوهاند عبدالقیوم قویوم ((وظیفه آموزشی نقد ادبی)) (۱۳۶۳ هـ مطابق به ۱۹۸۳م) و رهنورد زریاب ((نگرشی بر نقد، روند آفرینش ادبی و روند نقد ادبی)) (۱۳۶۳ هـ مطابق به ۱۹۸۴م) شایسته یادآوری است.

باید گفت پارچه نشسته آخرین در نخستین سیمینار نقد که از سوی اتحادیه نویسندگان ج.د.ا، برگزار گردیده بود، نیز خوانده شده است. همچنین برای بار نخست در تاریخ ادبشناسی معاصر کشور، با چاپ اولین مجموعه مقالات منتقدان دست اندر کار مثل ((دیدار با سپیده ها))، یوکتور اسالله حبیب (۱۳۶۱ هـ برابر به ۱۹۸۲م) و ((دراشراق و اژه ها))، بیرنگ گوهدامنی گامهای نوی برداشته شد.

تالیف و تدقیق در ساحه های نسبتاً تا ادبشناسی مثل تدقیق ادبیات کودک، ترجمه شناسی، متن شناسی، و روانشناسی آفرینش ادبی و غیره نیز از ویژه گیهای مرحله نوین میباشد.

در جمله شاخه هایی که بر شمردیم، ترجمه شناسی و متن شناسی در مرحله های گذشته نیز سابقه داشتند، ولی باید یادآور شد که این سابقه اندکی ضعیف مینمود. در واقع بررسی اصولی، درست و علمی در ساحه های یاد شده تنها در روزگار ما آغاز گردیده است. از تالیف

جالبی که در این اواخر صورت گرفته است از مقاله های مفید شاه علی اکبر شهربستانی ((چگونه ترجمه باید کرد)) ۱۳۶۲ هـ . برابر به ۱۹۸۳م)، رهنورد زریاب ((روند انتقال يك پدیده پیچیده و دشوار بدیعی))، (۱۳۶۴ هـ برابر ۱۹۸۵م، پویای فاریابی ((ترجمه شعری)) (۱۳۶۴ هـ برابر به ۱۹۸۵م) و ((طرحی در زمینه ادبیات کودک))، عنوان دیگری در زمینه ادبیات کودکان و نوجوانان ((۱۳۶۰-۱۳۶۱ هـ مطابق به ۱۹۸۱-۱۹۸۲م) و در باره ویژه گی های شعر کودک (۱۳۶۴ هـ برابر به ۱۹۸۵م) ، رازق رویین در باره ادبیات کودک (۱۳۶۲ هـ برابر به ۱۹۸۳م)، و ویژه گی های سنی در آفرینش ادبی برای کودکان و نوجوانان، (۱۳۶۴ هـ برابر به ۱۹۸۵م) می توان یادآوری کرد . متأسفانه هنوز مقاله های یادشده در اساس از چوکات بحث و آگاهیهای تیوریک در ارتباط به این یا آن ساحه ادبشناسی نیز بیرون نرفته است .

باید افزود و گفت که تحقیقات در ساحه روانشناسی آفرینش ادبی و متن شناسی در افغانستان پدیده نو بوده است و کوششهای محقق جوان گل احمد یما در این راه امید بخش است.

دیگر از ویژه گیهای مرحله نوین عبارت است از : همه گانی شدن گونه های معاصر در ادبشناسی ، به خصوص در بخش نقد ادبی به گونه تقریظ چهره هنری مکالمه منتقد با ادیب و غیره از مطالعه آثار ادبشناسی معاصر چنین به نظر میرسد که ادبشناسی از لحاظ گونه تا مرحله نوین غالباً یکرنگ و یکنواخت میباشد و گزشته از این گاهی غیر مشخص هم مینماید . چنانکه زیر عنوان (نقد)، انتقاد و تقریظ در مجله ها ، جراید و روز نامه ها هم به سیمای مقاله ، هم برای معرفی کتاب و هم به چهره تقریظ به معنای خاص آن به چاپ رسیده است . افزود بر این ، گاه گاه رساله ها و کتاب گونه ها در این زمینه نیز چاپ شده است . پس نوشته هایی که تا امروز به عنوان تقریظ نشر شده است ، متأسفانه نهایت سطحی بوده بصورت عموم نقل محتوای آثار را تشکیل میدهد . حال همزمان با تقریظ های واقعی ، گونه های دیگری از قبیل چهره هنری ، مکالمه منتقد و ادیب در ادبشناسی به تدریج گسترش می یابد . از این روی منتقدان و ادیب شناسان معاصر افغانستان بیش از همه در تالیف تقریظ و سر سخن توفیق یافته اند . سر سخن های دوکتور اسدالله حبیب به مجموعه های ((شعری که خنجر است)) (۱۳۶۱ هـ مطابق به ۱۹۸۲م) و ((در میلاد خورشید)) ، (۱۳۶۲ هـ برابر به ۱۹۸۳م) ، و اصف باختری به گزینة اشعار لطیف پدرام ((نقشی در آنگینه و باران)) ، (۱۳۶۱ هـ برابر به ۱۹۸۲م) ، و عبدالله نایی ((بالبهای طلوع)) ، (۱۳۶۲ هـ برابر به ۱۹۸۳م) و به مجموعه داستانهای رهنورد زریاب ((آوازی از میان قرنها)) ، (۱۳۶۲ هـ برابر به ۱۹۸۳م) ، اکرم-

عثمان به مجموعه داستانهای عالم افتخار (وگلوله‌هاگپ میزند)، (۱۳۶۲ هـ مطابق ۱۹۸۳)، تقریباً یوهاند عبدالقیوم قیوم (ویژه‌گی‌های هه‌گون سازی ادبی در مجموعه شعر (بابالهای طلوع))، (۱۳۶۳ هـ برابر به ۱۹۸۴ م) و غیره از نونه های خوب نقد معاصر میاشند. به خاطر رشد بیشتر ادبشناسی نوین در این کشور بازهم بیشتر گسترش دادن گونه‌های چهره‌هنری، مکالمه منتقد با ادیب، گفتگوی سمر میز، نگرشی به پدیده‌های ادبی جداگانه، تمایل ادبی جداگانه، انواع ادبی جداگانه، حادثه‌های ادبی جداگانه، همچنین به وضع سالانه بخشهای جداگانه ادبیات معاصر از قبیل شعر، نشر ترجمه و غیره لازمی میاشند.

ترجمه و نشر منظم آثار نظری و انتقادی ادبشناسان کشور های پیشرفته به ویژه اتحاد شوروی و ممالک سوسیالیستی، نیز از ویژه گیهای مرحله نوین ادبشناسی در این کشور است.

با اینهم گزارش و نشر آثار نظری و انتقادی ادبشناسی کشورهای خارجی در افغانستان به صفت يك عامل مهم تکامل ادبشناسی معاصر بی سابقه نیست در گذشته هم این کار شده است چنانکه در بالا به ارتباط از ترجمه آثار نیومن و جینی ایف، (مقدمه بر داستان کوتاد) و کتاب رنه ویلیک و اوستن وارن (تیوری ادبیات) یاد آوری کردیم. اما پس از به ویژه در مرحله نوین رشد ادبشناسی ترجمه و نشر آثار دانشمندان خارجی به طور چشمگیر وسعت دیگرید. در این رشته کارهای یوهاند محمد رحیم الهام، دوکتور اسدالله حبیب، عبدالله نابی و دیگران شایسته یاد آوری و سپاسگزاری میاشند. خاهه اینها سلسله یی از مقاله ها از جمله نوشته های ا.م. حزب چینگو و ب. لوگی نوف، یو.ا. لوکین، ف. گو ن چرنیکو، ا.س. کولی کوا، ز.س. پابرنی، ورنالس، گک، ن. لیمتوف، یوری باراباش، لوالی اراگین، دوکتور طلعت- صالح زاده و دیگران گزارش یافته اند.

يك بخش مهم دیگر کارهای ادبشناسی در افغانستان عبارت است از نشر آثار دانشمندان ایران و تاجکستان همزمان با چاپ مقالات سود مند، متاسفانه نوشته‌هایی هم در مجلات و جراید افغانستان راه یافته اند که از لحاظ محتوای تازه گی ندارند، یا تکرار گفته‌های دیگران می باشند و یا بسیار سطحی به نظر میخورند و از لحاظ برجسته گی سطح نظری و روش شنا سانه، کمبود یبای بارزی دارند. به گونه مثال مجله علوم اجتماعی سال (۱۳۶۲ هـ برابر ۱۹۸۴ م) در شماره چهارم مقاله یی را زیر عنوان (نظری بر لباب الالباب عوفی) چاپ کرده است که در اصل نقل قول گفته های محمد قزوینی، سعید نفیسی و دانشمند تاجکستان شادروان محمد و فابقا زاده میباشند. نویسنده مقاله (گذشته پیوند های فرهنگی و هنری باشندگان این

وآنطرف رودآمو)) در شماره سوم سال(۱۳۶۳ هـ برابر به ۱۹۸۴ م) خراسان هنگام بررسی روابط فرهنگی و هنری زمانهای گذشته برخلاف عمده ترین اصول روش شناسانه ادبشناسی نوین یعنی دید تاریخی به حادثات و پدیده های فرهنگی و هنری، این طرف و آنطرف رود آنها را اول به طور صنفی به دوم ز فرهنگی و هنری تقسیم مینماید، سپس میان آن دو مرز تصنعی مینباهرر رابطه فر هنگی و هنری میچرخد. امروز در فرهنگ مشترک و ادبیات مشترک این طرف و آنطرف رودآمو به ریزه فرهنگ و ادب مشترک ساده های میانه از نو نطق، بیونده چمتن یکتاز بیبروده و غیر علمی می باشد، فراموش نباید کرد که استاد بزرگ پنج رودی رودگی هزار سال قبل از این گفته بود. (شده آن زمانه که اوشا عر خراسان بود) یعنی که اوبه حیث بنیان گزار شعر فارسی دری میان مراکز ظهور آن هیچگونه مرزی نمیگذشت.

ترجمه و نشر آثار ادبشناسان خارجی از جمله آثار دانشمندان همزمان از روی ضرورت و حاجت باید باشد. خوشبختانه اکثر تالیفاتی که امروز در افغانستان باطبع رسیده است خواسته های روند امروزی ادبشناسی کشور را برآورده ساخته است. از همین قبیل است کتابخانه و نشر آندردوکتور محمد رضا شفیعی گدگنی، (انواع ادبی و شعر فارسی)، (مجمله عرفان ۱۳۶۳-۱۱-۱۲)، توفیق الحکیم ((نقد سمیری)) در ترجمه شفیعی گدگنی (مجله عرفان ۱۳۶۴-۸)، یوچین، آلف. نایسدا، (اصول و روش ترجمه)، (همان شماره عرفان) و غیره. این کارها در ارتباط بانظریات ادبی، نقد ادبی و ترجمه شناسی یعنی با آن بخشهای ادبشناسی در افغانستان که رشد آنها را محیط اجتماعی و فرهنگی روز تقاضا دارد، بسیار ارزشمند میباشد. هدف اصلی از چاپ این قبیل مقاله ها پیش از همه رهنمایی دانشجویان و پژوهشگران ادبی به راه درست در ساحت نقد ادبی، ترجمه بدیعی و نظریات ادبی میباشد. از این خاطر در انتخاب چنین مقالات برای چاپ نهایت هوشیار باید بود تا مسرور اشتباهی در زمینه رخ ندهد. اگر اشتباهی یا مسروری رخ دهد معنای آن را دارد که بساحت و یا جنبه ساده ادبشناسی معاصر به راه غلط می رود خاصه در مرحله تشکیل یعنی در آغاز آن، چنین کاری خطری در پیش رو نخواهد داشت.

از محتوای مقاله (انواع ادبی و شعر فارسی) که به قلم دانشمند ایرانی دوکتور محمد رضا شفیعی گدگنی نوشته شده است و آن را گدگنی باهضای مطبوعه م گزینش کرده است، بر میآید که به خاطر گسترش دادن شناخت نظریات ادبی نوین خاصه در ارتباط به تقسیم بندی انواع ادبی چاپ شده است. حال آنکه مقاله مذکور تصحیح و توضیح جدی می خواهد. از جمله به نظر ما نکات زیرین قابل تصحیح است:

۱ - گویا در ایران صنعت نقد و بررسی ادبی نه در گذشته و نه در امروز وجود داشته است
 ۲ - گویا در ادبیات شرق آثار ادبی (تنها از روی صورت) از دیدگاه ظاهر آن تقسیم بندی شده است .

۳ - به روی گفته نویسنده مقاله ((توجه به صورت و تقسیم بندی آثار ادبی از رهگذر شکل و فورم است که نقص عمده‌ی رادر سنت شعری ماسبب شده است و آن فراهم آوردن دیوانهای شاعران ماست به اساس قالب قصیده، غزل و رباعی)) (۱)

۴ - گویا ملل شرقی ((از این نکته غافل مانده اند که موازین نقد و داوری در باب آثار ادبی راهم از یونانیان اخزکننا : (۲).

۵ - گویا سخنانی که فارابی، ابن سینا، خواجه طوسی و دیگران ((در باب تراژی-دی (تراقودیا)) در تفسیر و شرح خود بر ((خطابه)) ارسطو آورده اند، نشان میدهد که درک درست از این مفاهیم نداشته اند)) (۳) و هکذا.

در تصحیح نکات بالا به طریق مختصری همین را باید گفت که :

۱ - نقد شعر رابه حیث یک بخش مستقل علوم ادبی، ادب شناس بزرگ قرون وسطی شمس- قیس رازی در ((المعجم)) به طور واضح معرفی نموده بود، چشم پوشی از این کار قیس رازی به گمانم درست نمی نماید .

۲ - آثار ادبی از طرف دانشمندان مـا ((از دیدگاه زمینه معنوی و بار عاطفی و وجدانی نیز تقسیم بندی شده است، از جمله غزل، رباعی و قصیده راعنصر المعالی کیکاووس در ((قابوسنامه))، شمس قیس رازی در ((المعجم)) شرف الدین رامی در ((حقایق الحدایق))، عطاءالله محمود حسینی در ((بدایع الصنایع)) از این دیدگاه یادآوری کرده اند.

۳ - ثبت گردیدن سیر تاریخی سخن و تحول ذهنی شاعران کهن مربوط به ترتیب نمودن به اساس تبحر دیوانهای شان میباشد. این روش در همه جهان آن روز گارمعمول بوده است، چنانکه میدانیم شاعران غربی در نشر آثار غنایی خویشتن بار بار به ثبت کردن تاریخ روی نیاورده اند .

۱ - داکتر محمد رضاشفیعی گدکنی ((انواع ادبی و شعر فارسی)) عرفان، شس ۱۳۹۱ - ۱۳۶۳، ص ۶۶ .

۲ - همان اثر، ص ۶۷.

۳ - همان اثر، ص ۶۷.

۴ - دانشمندان شرقی از قبیل فارابی، ابن سینا، ابن رشد، خواجه طوس، موازین نقدو داوری در باب آثار ادبی راهم از یونانیان اخذ کرده بودند .

۵ - وسختانی که آنها در باب غمنامه (تراژیدی) گفته اند همه درست و به جاست .

استباهی از همه بزرگ نویسنده مقاله در آنست که از سنتهای ملی در نقد به یکباره گی انگار میکند و بررسی ادبیات قدیم و جدید فارسی دری را طبق موازین و بلاغت اروپایی می سنجد.

در اینجا یاد آوری این نکته لازم می افتد که گفت اندیشه بدیعی هر ملت به روی قانونمندی ویژه یی رشد میکند. از این روی آن را پیش از همه باید طبق همان قانونمند یهای ملی سنجید

نه به روی ملاک و موازین ساخته گی و آنهم بیگانه، بدون شک پذیرش بسیاری از راه و رسم نقدهای ادبی که در زبانهای دیگر رواج دارد، رواست، ولی این کار هرگز به آن معنی نیست که معیار ها و ملاک های ملی را به یکباره گی به دست فراموشی بسپاریم

برسی وضع کنونی ادبشناسی در افغانستان و تامل در دورنمای رشد آن ها را به فرجامی روبه رو میسازد که روند امروزه ادبشناسی در کشور پیش از همه به گزارش نشران آثاری از دانشمندان خارجی نیاز دارد که مسایل مبرم چریان کنونی ادبیات و تحقیق ادبی را روشن کند. ارتباط ادبیات با سیاست، با جامعه، با مردم، یعنی حزبی بودن، طبقاتی بودن و مردمی بودن ادبیات بدیعی، تعهد ادبیات در باره انقلاب و دوران انقلابی، طرز تصویر مناسب حیات نو و آدم نو، مشخصات تشکیل ادبیات انقلابی در افغانستان، دست آورد های نوین در انواع مختلف ادبی و بخش های گوناگون ادبشناسی و غیره از همین قبیل مسایل مبرم است که منتظر حل و فصل فوری و توضیحات لازمه می باشد .

بزرگترین و مهمترین تغییراتی که در ادبشناسی معاصر افغانستان در این چندسال آخربه طور بارز رخ داده است، ارتقای چشمگیر سطح نظری و روشناسانه آن می باشد. آموزش ادبیات بدیعی از لحاظ حزبی بودن، طبقاتی بودن و مردمی بودن آن با استفاده از اصول امروزی تحلیل و تدقیق ادبشناسی کشور تنها بعد از انقلاب نور به اندازه بیشتر مروج گشته است. از این نگاه نوشته های پوهاند عبد القیوم قویم، پوهاند غلام سرور همایون، محمدرحیم الهام، دوکتور اسدالله حبیب، ناصر رهیاب، پویای فارابی و چندتن دیگر از پژوهشگران معاصر قابل یادآوری است بدون شک آنها در ارتقای سطح نظری و روشی شناسانه ادبشناسی نوین سهم دارند .

با این همه سطح نظری و روش شناسانه ادبشناسی در افغانستان به درجه مطلوب طبق دانش نوین و مترقی نیست. باید گفت این چیز بار دیگر در نخستین سیمینار شعر نودری که

پارینه دایر گردیده بود به طور بارز نیز به چشم می‌خورد. امروز هم متاسفانه تالیفاتی به چشم می‌خورد که مولفان آنها ادبیا ت را به مثابه شکلی از آگاهی اجتماعی و مفکره پردازی جامعه نشناخته اند و مثل پیشینه، آن را مربوط به درخواست و امر خاندان شاهی، امیری و حاکمی میدانند به همین خاطر تاریخ ادبیات گذشته و امروزه را از روی خاندان حاکم دوره بندی میکنند. آنان با بهانه اینکه نخستین رسالت ادبیات تندیس سازی است و روند ادبیات استقلال نسبی دارند از رسالت اجتماعی ادبیات در برابر جامعه و مردم صرف نظر می‌کنند. پس نتیجه همین نظریه خطا است که عده‌ی از ادیبان معاصر افغانستان با واقعیت روزگار و جامعه به گونه سراسر است چنانکه می‌بایست هنوز علاقه نگرفته‌اند. از همین جهت است که عده ترین مسایل روز دوره جامعه نو یمن افغانستان، آن دیگر گزونی های بزرگی که در این چند سال آخیره وجود آمده است در ادبیات ت به طور بایندو شاید باز آفرینی نشده است. با ز افزوده می‌گوییم گاه گاه مقاله ها و تقریظ هایی نوشته می‌شود که در آنها سخن و حرف‌های پیش پا

افتاده بی‌رادر قالب وزن و قافیه، نظم و تبلیغات محض و خطابه محض یعنی اندیشه سازی

Ideologisation تصنعی هنر را به حیث یک پدیده هنری، بازیافت ادبی معرفی کرده‌اند و

جنبه هنری ادبیا ت را به یکباره گی از یاد برده اند حال آنکه ادبیات واقعی عبارت است از تصویر هنری و تدقیق بدیعی زنده گی انسان و جامعه از جانب دیگر متاسفانه به تالیفاتی در ادب شناسی روبرو می‌شویم که اصلا عبارت از نقل محتوای آثار ادیبان بوده در خود از تحلیل و تدقیق ادب شناسی یا نشانی ندارد و یا اگر داشته باشند، بسیار ضعیف و ناچیز است .

گفتنی‌ها در این مورد زیاد است ولی مسأله را با چند پیشنهاد به فرجام میرسانیم :

جهت رشد هرچه بیشتر و بهتر ادب شناسی در افغانستان لازم است که یک سلسله کار علمی و سازمان دهنده به گونه صریح انجام یابد .

الف) تجدید نظر به برنامه ریزی و برنامه های آموزشی در فاکولته ادبیا ت دانشگاه و موسسات آموزش و پرورش کابل یعنی مراکز اساسی پرورش ادب شناسان و منتقدان ادبی لازم به نظر می‌خورد .

ب) با تاسف باید یاد آور شد که در برنامه ریزی و برنامه های درسی، مضامین عملی و فرعی نسبت به دروس نظری امتیاز بیشتر دارد .

ب - تالیف کتب درسی و ممد درسی تازه در باره مضامین اساسی عملی و نظری، مانند تاریخ ادبیات گذشته و امروزه افغانستان مقدمه ادبشناسی، نظریات ادبی، نقد ادبی، متن شناسی و ادبیات مقایسه، طبق سطح کنونی انکشاف ادبشناسی و جهان بینی مترقی عصر با نظر داشت تجارب غنی ادبی و عملی ادیبان و پژوهشگران گذشته و امروزه افغان - نستان .

ج - سازماندهی بخش مستقل در مرکز زبانها و ادبیات اکادمی علوم ج.د.ا، به عنوان نظریات ادبی و نقد ادبی .

ت - تاسیس مرکز توافقی مطالعات ادبشناسی در مرکز زبانها و ادبیات اکادمی علوم و یادانمشگاه به خاطر سازما ندادن قدرت قلم پژوهشگران و حل پرسشهای مبرم و ضروری به صورت آگاهانه و طبق برنامه ریزی و برنامه ویژه.

(به همکاری: عین الدین نصر)

بازتاب افسانه‌های هندی در ادب‌داری*

کشور پهناور هند از لحاظ داشتن قصه و داستان، یکی از غنی‌ترین ممالک جهان است. در این کشور از ازمه‌های خیلی قدیم سلسله‌طوبلی از قصه و افسانه موجود است که نه تنها شهر هاو قراء این مملکت پهناور را فرا گرفته بلکه به بخش ادبیات جهان نیز غنا بخشیده است.

در قرن ششم عیسوی یکی از درباریان شاه ساسانی خسرو انوشیروان به نام حکیم برزویه در جستجوی آب حیات به هندوستان آمد و از اینجا ((پنج‌تنترا)) را که به زبان سنسکریت نوشته شده بود با خود به ایران برد و آن را به پهلوی ترجمه نمود که بعداً این اثر به زبانهای سریانی، عربی، یونانی، اسپانیایی، عبرانی، پشتو، دری، لاتینی، تبتی، انگلیسی، روسی، فرانسوی، ایتالیایی، ترکی، جرمنی، نارکی، ایسلندی، جاپانی، هندی، اردو، بنگالی، گجراتی، مراتهی، تامل، ملیالم و زبانهای پیشماردیگر ترجمه گردید. کلیله و دمنه رودکی، کلیله و دمنه نصرالله، نوارسپیلی و عیار دانش‌شکارهای ادب دری محسوب میگردند. ((پنج‌تنترا))

* این نوشته از آچکل (مجله‌یی به زبان اردو) شماره چهارم، جلد سی و یکم، نوامبر ۱۹۷۲ م.

به نام دیگر ((هتویدیشا)) نیز مسمی است که آنرا ناراین بهرشتهٔ تحریر کشیده ومفتی تاج الدین آنرا بنام ((مفرح القلوب)) به زبان دری برگردانده است. ((پنتج ننترا)) دیگری نیز سراغ داریم که به نام ((پنچاکشیانه)) نامیده میشود و آنرا میرزا خالق داد عباسی به امر شاه مغولی اکبر به دری ترجمه نموده است.

يك مجموعهٔ بزرگ دیگر قصه‌ها ((برهت کتبا)) نامیده میشود که آن را گنادھیانی پشاجی ((به زبان پراکرت درهفتصد هزار بیت نوشته بود ولی متأسفانه حالا اثری از این کتاب بزرگ وجود ندارد. البته ترجمهٔ سنسکریت آن در دست است. نخستین ترجمهٔ این اثر ((برهت کتبا منجری)) است که توسط کشمندرسال (۱۰۳۷ع) صورت گرفته که دارای نژده باب و هفت هزار و پنجمصد بند است. ترجمهٔ کشمیری آن که ((کتب سرت ساگر)) نامیده میشود در حدود سالهای (۱۰۶۳-۱۰۸۶ع) ذریعهٔ سوم دیوترتیب گردیده که حاوی هژده قسمت و بیست و دو هزار شعر است این اثر را عالمی به نام تانی به زبان انگلیسی ترجمه و شخصی به نام پنزادیت نموده است و در همین اوخر دولت هند به همگاری یونسکو دست به انتشار چاپ سوم آن زده است. بر علاوه ترجمهٔ زبان نیپالی آن هم به نام ((برهت کتبا شلوک سنگره)) وجود دارد که آنرا ((بدهسوامن)) در قرن هشتم یا نهم عیسوی مرتب نموده و این اثر هم اکنون به شکل ناقص وجود دارد. در ابتدا اثر مذکور مشتمل بر بیست و پنج هزار بند بوده ولی قسمت ناقص آن حاوی در حدود چهار هزار و پنجمصد و چهل بند است.

سلطان زین العابدین یکی از شاهان بزرگ به شمار میرود که امروز نیز به وی ((بدشاه)) (شاه بزرگ) خطاب مینمایند، در عهد سلطنت وی (۱۴۲۰-۱۴۷۰) و به امر این شاه یکی از مترجمین ((کتب سرت ساگر)) را به فارسی برگردانده بود ولی متأسفانه حالا اثری از این کتاب موجود نیست.

مگر بعداً این اثر از طرف میرزا خالقداد عباسی و به امر جلال الدین محمد اکبر ترجمه و تصحیح و به عنوان ((دریای اسمار)) مسمی گردیده بود که متأسفانه این اثر نیز حالا به شکل ناقص به دست آمده و قسمت آخر آن وجود ندارد.

به همین ترتیب قصهٔ بودایی به نام ((بلوهرو بوداسف))، ((یابلرام و جوزف)) موجود است که در حدود قرن ششم و هفتم میلادی به سرزمین خراسان رسید. و شاید به زبان پهلوی نیز ترجمه گردیده باشد ولی بعدها این اثر به زبانهای سریانی، عربی، فارسی، یونانی، لاتینی و زبانهای دیگر اروپایی ترجمه گردیده است.

و ملامحمدباقر مجلسی آن را در اثر خویش به نام ((عین‌الهیات)) ترجمه و شامل نموده است. بعداً این اثر را میرانیس سید نجف علی فیض آبادی منایوم نموده و ((نظم جواهر)) نام نهاده است. در قرون وسطی در کشور پهناور هند برای سه‌هسال زبان دری نه تنها زبان درباری شمرده میشد بلکه زبان شعر و ادب بود و آن در نوشتن آثار علمی و فنی نیز استفاده می نمودند لذا بیشتر افسانه های هندی یابه این زبان نوشته شده و یا ترجمه گردیده اند. در این عهد امیر خسرو افسانه ((خضرخان ودولی رانی)) را به نظم کشید که بعداً محمد صدر علاء محمد حسن دبیر تاج معروف به احتسان ((ساتین الانس)) را تالیف نمود و ضیاءالدین بخشی ((طوطی نامه)) را نوشت. این اثر از طرف ابوالفضل تلخیص گردید و بعداً محمد قادری نیز خلاصه ازیان اثرات تهیه نمود. خلاصه قابل یادآور است که خد مات غولان در این مورد بیشتر و مهم است و در عهد ایقان ادب دری به معراج خود رسید.

بعد از استحکام سلطنت مغولی در هند، شاهنشاه اکبر گوشتید که ادب هندی به دری نیز راه یابد و به حکم وی بود که آثار و تالیفات سنسکریت به زبان دری ترجمه گردیدند. فیضی ((نلدن)) را به مثنوی فارسی منظوم ساخت و عشرتی عظیم آبادی آن را در سال ۱۸۲۱ به شکل منشور نوشت. ققیب خان، ملا عبدالقادر بدایونی، ملا شیر محمد سلطان تپانسیری و غیره به همکاری سنسکریت دانسی چون دیوی برهن به ترجمه ((مهابهارت)) پرداختند و آن را ((رزمنامه)) نام نهادند و در سال ۱۵۸۷ع ابوالفضل برائر مذکور یک مقدمه نوشت. به جز ازیان، ترجمه های دیگری نیز ازیان اثر موجود اند که یکی ازیان تراجم در عهد سلطان زین العابدین صورت گرفته است، و علاوه بر آن ترجمه های به ابو صالح شعیب، داراشکوه و ابوحسن علی جیلی نیز منسوب اند در سال ۱۷۴۴ع حاجی ربیع انجب نیز دست به ترجمه این اثر زده است.

ملا عبدالقادر بدایونی ((راه‌ابن)) را از سنسکریت به زبان دری ترجمه نموده و امروز تقریباً (۲۱) ترجمه دری این اثر وجود دارد، در عهد جهانگیری مسیح پانی پتی و گروهر داس به طور جداگانه در قالب مثنوی بیان نموده اند. در عهد عالمگیر، گوپال آن را به نثر دری، چندرمن بیدل مدھپوری آن را به نظم و نثر هر دو و امر سنگه آن را به نام ((امبرکاش)) به شکل منشور نوشت. بر علاوه علمای دیگری نیز هر کدام به نحوی این قصه را نوشته اند که ذکر هر کدام موجب طوالت کلام است.

ملا عبدالقادر بدایونی افسانه و گرماجیت را تحت عنوان ((خرد افزا)) ترجمه نموده و بر علاوه علمای چون سداسکه، بهارامل، گشن چند و غیره آن را به دری ترجمه نموده اند.

افسانه مشهور پنجابی (هیرانجبا) را قبل از همه حیات جان باقی گولابی، به زبان دری ترجمه نموده و کشان دیگری چون سعید سعیدی، میتاچنابی، میرقمرالدین منت، سندرداس آرا م، منشی سکوک رام عطاردتوی، مقبول احمد و غیره نیز به دری ترجمه نموده اند.

در همین عصر، سید شاهی داستان عشقی سید موسی و موهنی را تحت عنوان ((دلفریب)) در قالب مثنوی بیان نموده و بعداً ملامحمد محسن فانی کشمیری دوباره این قصه را به نام مثنوی ((نازونیاز)) بصورت منظوم نوشت، در همین دوره ملا نوعی خوشانی مثنوی به نام ((سوز و گداز)) نوشت که در آن يك سستی (سوزانیدن زن زنده بامیت شوهر شـمترجم) در دناك عهد اكبري را بیان نموده است.

((پدمادت)) شهکار ادب هندی محسوب میگردد، این افسانه چندین مرتبه به زبان دری ترجمه گردیده است قبل از همه در عهد جهانگیر در سال ۱۶۱۸ع ملا عبدالشکور بزمی آن را به نام ((ات پدم)) در قالب نظم بیان نموده و بعد ها میرعسکری، عاقل خان رازی، منشی آندرا م مخلص، منشی گویندرای و غیره این قصه را به نامهای مختلف به شکل منظوم و یا منسوربه رشته تحریر کشیدند.

شهکار دیگر عهد جهانگیر قصه ((مینا و لورک)) است این قصه را قبل از همه مولانا داوود در عهد شاهان تغلق به نام ((چنداسن)) به زبان هندی نوشته بود. شیخ عبدالقدوس گنگوهی آن را به نظم فارسی منظوم ساخت ولی حالا این اثر در دست نیست به حال بر بنیاد همین اثر در سال ۱۶۰۷ع حمید گلانوری مثنوی ((عصمت نامه)) را به وجود آورد.

در همین دوره میر کاظم حسین که ملازم عبدالله قطب شاه بود ((قصه گام روپ و گام لتا)) را به زبان فارسی نوشت که بعد ها کسان دیگری چون محمد مراد لایق، بدیع العصر محمد ربیع رنجب و غیره دست به تحریر این قصه به اشکال گوناگون زدند. در همین عصر مجموعی از قصه های اخلاقی به نام ((معدن الجواهر)) که به وسیله مولانا طرزی شروع گردیده بود به جهانگیر اهدا و در سال ۱۶۱۶ آن را به پایة تکمیل رسانید.

مشهورترین داستان سندي ((سسی و پنون)) نامیده میشود قبل از همه آن را سیدعلی تتوی و بعدا سیدمحمد بگری و محمد طاهر نسیا نی به طور جداگانه به رشته تحریر کشیده اند مگر اثری که فعلا به نام ((سسی پنون)) موجود است در سال ۱۶۳۴ع تحت عنوان ((زیبا و نگار)) از طرف محمد رضایی به رشته نظم درآمده است.

اثر دیگری قابل توجه عهد شاهجهان ((بهار دانش)) است که از طرف عنایت الله کنبود در سال ۱۶۵۷ع بنا به خواست يك نفر برهن تالیف گردیده است. در این اثر قصه های نقاط مختلف

هند و ممالک دیگر گردآمده است. و برادر مولف به نام محمد صالح کنبود دیباچه‌یی بر این اثر نگاشته است این اثر راحسن علی عزت در عهد تیبو سلطان از نثر به شکل نظم درآورد همچنان قصه ((منوهر و مدهو مالتی)) که قبلاً ذریعه شیخ منجهن به زبان هندی نوشته شده بود ذریعه عاقل خان رازی در سال ۱۶۵۰ع به زبان دری بنام ((مهر و وفا)) به نظم کشیده شد. با وجود آنکه در دوره عالمگیر ادبیات از حمایه دربار محروم گردید با آنهم آثار بسیار نفسی ادبی در این دوره به وجود آمده‌اند. با آغاز انحطاط عصر مغول در هند ادبیات دری نیز روبه انحطاط نهاد مگر با آنهم این زبان مدتی طولانی زبان علمی و فرهنگی محسوب میگردید. در سال ۱۷۱۲ع عزت‌الله بنگالی قصه ((گل-بگاولی)) را تکمیل نمود.

در همین عصر قصه دیگر پنجابی ((مرزا و صاحب)) را قبل از همه تسکین به نام ((شمع محافل)) در سال ۱۷۳۳ع نوشت و بعداً این اثر از طرف فقیرالله فدالاهوری منظوم گردید در سال ۱۷۴۳ع میر شمس الدین فقیر مثنوی ((تصویر محبت)) را نوشت که در آن قصه رام چندریان گردیده است.

قصه دیگری پنجابی ((سوهنی میوا ل)) است که قبل از همه در سال ۱۸۴۰ ذریعه صالح ترجمه گردیده و بعداً همین قصه را در سال ۱۸۵۹ع شیخ عطاء محمود زیرک کلانوری در مثنوی ((ارژنگ‌چین)) به نظم کشیده است. شیخ نجم‌الدین مسکین نیز در حدود سال (۱۸۴۷ع) این قصه را به نام ((قند لذت)) بیان نموده است در مقابل ((بهار دانش)) که در آن سخن از بی وفایی زنها رفته است ((طراز دانش)) نوشته شده این اثر که در سال ۱۸۴۸ع در لکنه‌واز طرف مولوی غلام حضرت ساحر به رشته تحریر درآمده در آن از وفاداری زن بحث گردیده در اثر مذکور بیانات سیاحین، که در جمله آن سیاحین اروپا نیز شامل اند گرد آمده در همین عصر مثنوی بخت سنگه نیز یک قصه هندی را به زبان دری به نام ((عجایب القصص)) ترجمه نموده است.

به جز از قصه های که ذکر نمودیم در نیمه قاره هند قصه های بیشماری دیگری وجود دارد که یا اصلاً به همین زبان نوشته شده‌اند و یا هم از زبانهای سنسکریت و هندی به این زبان ترجمه گردیده‌اند.

(گزارنده: فرهاد ظریفی)

تذکره محمد رضا برنابادی *

تذکره محمد رضا برنابادی که به زینت طبع آراسته گردیده است حاوی یاد داشتهایی در زمینه حکمرانی زمینداران هرات است که مربوط اوایل قرن (۹) میگردد. جمع آوری موضوعات یاد داشتهای متذکره به صورت مقایسی، نادر و بسیار محدود است، صرف در ادبیات زبان دری آن عهد، بعد از آنکه مولف به جمع آوری آن اقدام کرد، تدوین چنین یاد داشتهای آغاز یافت و بعداً به یک عنعنه تبدیل گردید (۱).

نقش عمده را در قسمت پخش و اشاعه این روشها، حوزه های ادبی هرات به عهده داشته اند.

بدانسان که ثبت وقایع در تالیفات و آثار دیگر معمول است در نوشتن این تذکره نیز وقایع تاریخی بصورت پیهم و به شکل کروئولوژی ضبط گردیده و به خصوص دوره زنده گی مصنف نسبتاً روشنتر میباشد و به آوردن ارقام و فاکت های زیاد نشان داده شده است.

بیشتر از دو قسمت یاد داشتهای، وقایع قرن (۱۸)، تشکیل میدهد. در اینجا مولف از حدود مقررات تذکره نگاری که شرح تاریخچه کوچک یک خانواده رامینا یاند، خارج گردیده است. این بخش اثر که نشان دهنده تاریخ و تاریخ کلتوری و مدنی مردم افغانستان ازان روشن میشود، از ارزش بسزایی برخوردار است.

محمد رضا برنابادی مولف تذکره، در نوشتن وقایع و حوادث و نشان دادن مناسبات ماقبل فیودالی در حوزه هرات، در سده های ۱۸ و ۱۹ که خود شاهد حوادث زیادی بوده است بادی انسانمی

* مقدمه تذکره محمد رضا برنابادی، چاپ عکسی از روی نسخه خطی بایشگفتار، حواشی و سعی و اهتمام ن. نومانویچ، اکادمی علوم اتحاد شوروی، انستیتوت خاورشناسی، مسکو، ۱۹۸۴، صص ۹-۲۸. (این مقدمه باندک اختصار از زبان روسی ترجمه گردیده است).

نگریسته و آن را به شکل واقعی و عینی نگاشته است. زیرا تذکره نویسان دیگری که در خدمت دربارها قرار داشته‌اند حوادث و وقایع را به شکل واقعی آن ننوشته بلکه منافع درباریان را در آن انعکاس داده‌اند .

در تذکره محمد رضا بر نابدی خواست و علاقه مندی مردمان اطراف ولایات نیز انعکاس داده شده است .

تذکره تاحدودی حالیکه راکه در تاریخ‌شناسی و آگاهی از منابع تاریخی از نقطه نظر اجتماعی و اقتصادی در افغانستان وجود داشت، تکمیل کرد.
معلومات ارایه شده در تذکره رامیتوا ن به سه بخش تقسیم نمود :

۱ - در تذکره رونوشت هفت تقدیر نامه از سلاطین و پادشاهان حوزه هرات موجود است که گذشته‌گان ، اجداد و اقوام مولف در آنها تقدیر شده‌اند. تقدیر نامه هادرسال‌های ۱۰۵۸ ، ۱۶۳۸ ، ۱۶۸۸ ، و دو تقدیر نامه در سال ۱۷۵۹ و تقدیر نامه های آخری مربوط سالهای ۱۷۶۳ یا ۱۷۷۰ میباشد .

این تقدیر نامه‌ها به اوایل قرن هجدهم مربوط می‌گردد که رئیس و بزرگ فامیل، زمین و دارایی خویش را در بین پسران و دختران خویش تقسیم کرده است. در تقدیر نامه ها اندازه زمین داری و مرز های آن به شکل جداگانه نشان داده شده است (۲) .

۲ - در نوشته محمد رضا قیمت غلامان، اسبها، وسایل زراعتی و سایر سامان آلات مربوط ، قالین تکه، کاغذ، کتابها و غیره به صورت مشخص بیان گردیده است .

۳ - در قسمتهای مختلف تذکره معلوماتی در زمینه اجاره زمین، آسیاب ، دوکان ، کارگاه، چرخهای اسپی ، تجارت، قرضه ، گرو، تادیه مزد و غیره ارائه یافته است. این معلومات از زمین ، مالیه ، چیز های مختلفه اقتصاد فیودالی و جوانب مختلف عملکرد يك فیودال وضاحت دست آید و در زمینه قضاوت صورت گیرد.

چیزی که در تذکره محمد رضا بر نابدی قابل تامل و تعقیق است ، اینست که چنین معلوماتی را در کتابهای تاریخی دیگر همان عصر که به نفع پادشاهان انشا گردیده ، نمی توان جستجو و پیدا کرد، زیرا مورخان درباری توجه قابل ملاحظه بی رادرباره عینیت واقعات در نظر نداشته‌اند. مثلا زنده‌گی باشنده‌گان نواحی هریرود دارای مشخصاتی است که با خصوصیات ساکنان بخشهای جنوبی مانند کابل و قندهار که امتیاز مرکزیت را دارند ، تفاوت دارد .



اهمیت بزرگ کار محمد رضا دران نهفته است که کتاب او حیثیت یکنواختی گرانبهای تاریخی و کلتوری را دارا میباشد. میتوانیم که ازین کتاب معلومات مفصلی در قسمت تعلیم و تربیه اسلامی قرن هجده را به دست آوریم. محمد رضا درباره کتب علم و دانش خود معلومات داده و سطح دانش رادرمکاتب نیز تشریح میدهد. در یادداشتها، به یک سلسله کتابهای تاریخی اشاره شده و شواهدی در دست است که محمد رضا به طور مفصل با تاریخ آسیای میانه آشنایی داشته است.

احتمالاً محمد رضا در مورد جغرافیای افغانستان، آسیای میانه، ایران و هند نیز معلومات خوب و مفصل داشته و زبان عربی رامیدانسته است. چنانکه نقل قولهایی از آیات قرآنی آورد و به روایات انجیل نیز آشنایی دارد. دانش ادبی محمد رضانیز خیلی غنی بوده زیرا این مطلب رامیتوان از واری خود تذکرهٔ موصوف که در آن از نویسندگان و شاعران فارسی و تاجیکی زبان یادآوری کرده است درک کرد. او خود شاعر بود و در اشعارش محبت بیابان نسبت به شاعران دیگر دارد، در دقایق سخت و دشوار زنده گی به شعر پناه میبرد و به این وسیله خود را تسلی میداده است.

شعر، پنج قسمت متن رادر تذکرهٔ او احتوا میکند و میتوان آنها را به اشکال مختلف شعری، نیز به موضوعات شان تقسیم کرد. او با آوردن حروف، که نمایانگر اعداد نیز میباشد در قسمت تاریخ تولد، تاریخ ولادت، ختم یک کار بزرگ معماری و یاسند تاریخی در شعر اقدام ورزیده است. بیشتر غزلها و قصاید در متن تذکره در وصف آبا و اجداد و گذشتگان شاعر سروده شده و یاهم در قسمت خود شاعر بوده اند.

قسمت زیاد اشعار در دیوان گذشتگان شاعر از خود خصوصیت جداگانه و متفاوت با دیگران را دارد و به صورت عموم محتویات را موضوعات دینی تشکیل میدهد. یک بخش قابل ملاحظه اشعار در مورد مشخص گفته شده است که به طور مثال موافقت کردن به نوشتن یا رونویس کردن قرآن و غیره را می توان یادآوری کرد.

اشعار مولف به صورت کل دارای اهداف مشخص و معین بوده و محتویات آنها را خواهش، شکایت، مدح و تمجید، امید واری به خاطر بهبود بخشیدن امور مربوط به او، مرثیه و غیره تشکیل میدهد. قسمت زیاد نمونه آثار نیاکان شاعر، این مطلب را میرساند که شاعران فوق در زمان عصر خویش در بین مردم و جامعه مقام ارزنده ای داشته اند و بنا بر این ملحوظ است که آثار شاعر و مولف نه تنها اهمیت تاریخی و کلتوری دارد بلکه در زمره یادگار ادبی نیز محسوب میشود. این نمونه هامواد کافی را به منظور مطالعه در اختیار شاعران گذاشته و روشن کننده نقش او در شکل یابی عنعنات ادبی نیز میباشد.

در بخش ادبی تذکره، در اشعار نیاکان شاعر و اشعار خودش، واقعات تاریخی زیادی درج گردیده است که معلوماً خوبی را در مورد اشخاصی که نقش عمده و اساسی را در زنده گی اجتماعی جامعه هرات بازی کرده اند ارایه می‌دارد.

در تذکره موصوف سواد نامه ها و نامه های گذشته خاندان مولف به اشخاص گوناگون که در هرات و نواحی اطراف آن به پستهای بزرگ دولتی منسوب بوده اند دیده میشود.

آثاری که در تذکره ارائه گردیده از چند نقطه نظر قابل ملاحظه است که از جمله یکی هم خلاقیت در ساحت ادبی میباشد.

نامه ها حیثیت آثار ادبی را دارا بوده و مولفین نامه های فوق کوشیده اند که در آنها سوای تحصیلی، آشنایی و شناسایی خود را به کلمات مشکل و عبارات پیچیده، اسلوب مختلف بیان و غیره انعکاس دهند و تلاش نموده اند که لیلی اللفظ و کثیر المعنی بنویسند بنابراین در بسیاری از نامه ها، کوتاهی مطلب و ناز گویایی جزع مشخصه آن گردیده است و خوبی آنها در این است که بیشتر ین به زبان شعر نوشته شده ولی گاهی هم مشکلاتی را در زمینه افهام و تفهیم به وجود آورده است.

گاهگاه محتوای نامه ها را احوالگیری از صحت مندی طرف مقابل و اطمینان دادن از سلامتی و تقدیم مراتب احترام نویسنده گان نامه ها تشکیل میدهد. نامه ها به شکلی نوشته شده اند که ترجمه آنها زحمت زیادی را ایجاد میکند ولی برای متن شناسان، تاریخ دانان و فرهنگ شناسان از اهمیت عظیم علمی برخوردار است. برای مورخان، زیادتر از همه نامه های قابل توجه و دقت میباشد که از نقطه نظر متن عادی ولی از نگاه محتوای عمیق و دارای موضوع و مضمون روشن و معین باشد.

تذکره محمد رضا بر نبادی در فوند موزیم آسیایی (در بخش انستیتوت شرق شناسی لنینگراد مربوط آکادمی علوم اتحاد شوروی) در سال ۱۹۵۱ گذاشته شده است. قبل این نسخه خطی در کلکسیون کتابفروشی معروف بخارایی میر صالح میرکبایی قرار داشت که موصوف آنرا در موزیم سابقه آسیایی به شکل تحفه اهدا نموده بود. در مراسم اهدای این نسخه خطی که در سالهای (۱۹۵۵-۱۹۵۱) صورت گرفت مسوولین دولتی روسیه در بخارا، ی. و اگاناتوف و توش شرکت ورزیده بودند. (۳) اثر به خط نستعلیق در هر صفحه هفده سطر نوشته شده است، صفحات به طرز صفحه گذاری شرقی تدوین گردیده و بارنگ تمشکی نمره بندی گردیده است. در آثاری نمره زدن صفحات دو اشتباه صورت گرفته یعنی صفحه های ۴۳ و ۴۴ نمره نداشته و به صفحه ۹۳ دوبار نمره گذاری صورت گرفته است.

صفحه بندی اروپایی توسط قلم پینسل صورت گرفته و این نمره بندی به اثر موجودی نسخ خطی در سال ۱۹۳۱ در انستیتوت شرق شناسی جاهه عمل پوشیده است. متن اثر یکصد و یازده صفحه را تشکیل میدهد و مجموعاً (۱۱۹) ورق میباشد. در نسخه نوشته های زیاد وجود دارد و در حواشی دو بیتهایی زیادی به نثر میخورد در صفحات سفید معلوما ت مزید درباره وقایع تاریخی و حوادث مربوط به خود مولف به نثر میرسد. قسمت اول این نوشته هامر بوطبه شخصی محمد رضا برنابادی بوده و قسمت دوم آن به پسرش و خواهر زاده اش اختصاص دارد.

یک قسمت ضمیمه، متن اساسی را تکمیل نموده و تقریباً ده- دوازده صفحه را تشکیل میدهد. (۴). کاغذ متن اصلی، کاغذ اروپایی و کاغذی که در ترمیم ازان استفاده صورت گسبر فسته کاغذ روسی میباشد. (۵) متن بارنگ سیاه شرقی نوشته شده که به عبارت دیگر میتوان آنرا توش نامید. عناوین بعضی از جملات، اسما و تاریخها به رنگ سرخ نوشته شده است.

پوش نسخه ساده بوده (۶) و کاغذ جلادار نیز در آن سرش شده است. نسخه مهر گذاشته شده و در مهر نام صحاف، ملایولداش و تاریخ ۱۲۸۷. ۱۲۸۷. ۱۸۷۱-۱۸۷۱ حک گردیده است. مقوا و حواشی آن با چرم ناز گسبر پوشیده شده است.

پشتی نسخه یک جهت توجه پذیر خاص دارد و آن عبارت از اینست که تنها سب طرف های آن تقریباً ۲:۳ به جای تناسب معمولی ۲:۱ میباشد.

این خصوصیت ادعای قبلی ما را به حقیقت مقرون میسازد که نسخه خطی مذکور در هرات به رشته تحریر درآمده و در خاندان مولف حفظ شده و بعداً در آسیای میانه صحافی گردیده است (۷).

بعد از ترمیم کاری دوباره، صفحات ۱-۴-۲-۳ علاوه گردیده و در ورق اول کاغذ سفید سرش شده و حواشی ورق ۲، ۱۰۹، ۱۱۱ نیز سرش کاری شده که ممکن این کار هنگام صحافی نسخه صورت گرفته باشد.

نواقص نسخه: قسمت اخیر تذکره وجود نداشته و خرابیهایی در برگهای ۳۸، ۵۸، و ۱۰۶ دیده میشود و ممکن است که در هنگام صحافی خراب گردیده باشند.

در حاشیه اوراق نسخه که سواد تقدیر نامه ها نوشته شده دو مهر که قطر ایشان ۴۵ و ۳۵ میلی متر میباشد دیده میشود و در مهر متذکره کلمه ((بسم الله الرحمن الرحيم)) با تاریخ ۱۲۱۷ ۱۸۰۲ - ۱۸۰۳ نقش است. نسخه خطی حاضر با نمبر س ۴۰۲ (نمبر سابقه آن ۲۶۷ د میباشد).

از جمله سه تذکره علمی شناخته شده در علم، محسوب میشود .

نسخه دوم تذکره محمد رضا که در انجمن تاریخ کابل موجود است به اهتمام وسیعی مایل هروی در مجله آریانا معرفی شده است . (۸)

در تحقیقاتی که مایل هروی در زمینه انجام داده و از صفحات اول و آخر آن عکس برداری صورت گرفته بانسخه یکی که بانمبر ۴۰۲س در نزد ما وجود دارد تفاوت زیادی به مشاهده میرسد (۹) نسخه خطی که در کابل وجود دارد از نقطه نظر حجم کوچکتر است و دارای عناوینی میباشد که در نسخه ما آن عناوین به نظر نمی رسد . خصوصیت مشابه که مایل هروی از آن تذکر می دهد یکی بودن خط و خطاط هر دو نسخه است . از نظر اونسخه خطی که در کابل موجود است دارای نواقص زیاد میباشد ولی نواقص آن را نشموده و توضیح نداده است و صرف یادآوری صورت گرفته که نسبت زیاد بودن نواقص در متن نسخه خطی نخواستگی که آنرا دو باره چاپ نماید . در ضمن ادایه معلومات درباره اموال منقول و غیر منقول محمد رضا توجه خواننده گان را نمیتواند به خود جلب نماید . (۱۰)

ظاهر آن نسخه خطی کابل مثل نسخه خطی ما، به اتمام نرسیده است . در نسخه خطی ما (س ۴۰۲) در بین جملات سخته می وجود دارد که با سطر اول ارتباط آن به نظر نمی رسد (مثلا در ورق ۱۰۶ب) به خصوص در ورق ها ی آخر ۱۰۷-۱۱۱ در کاپی نامه مولف ارتباطی با متن قبلی وجود ندارد . در عکسهای نسخه خطی کابل به شکل روشن دیده میشود که فرمان سالهای ۱۲۰۴، ۱۷۹۰ و ۱۲۰۴ در آن موجود است که در نسخه خطی ما ۴۰۲ وجود ندارد . با مقایسه نسخه خطی ما احتمال وجود دارد که بین این فرمان و متن گزاشته ارتباطی به مشاهده نمی رسد و با اطمینان میتوان گفت که انتهای انشا محسوب میشود، چنانکه طبق معمول انتهای تمام نسخ خطی به شکل مثلث یا سه کجی نوشته میشود که از عادت خاص خطاطان است (۱۱) .

مایل هروی امکانات آنرا به دست آورد که بانسخه خطی سوم این تذکره که در یک کتابخانه شخصی وجود داشته آشنا گردد (۱۲) و اظهار نظر مینماید که در قبال نام مولف در زمانی که محمد رضا حیات داشته شش نسخه دیگر از این تذکره نوشته شده که به خاطر باقیما نناسر موصوف و از بین رفتن آن به اختیار دوستان فامیلی اش گذاشته شده است . (۱۳)

اولین تحقیقی را که در قسمت نسخه خطی تذکره بادید علمی انجام داد، ن.د. میکلوخه- ماکلاوی بود. محقق مذکور به صوت خاص تاکید ورزیده که تذکره هرا از اهمیت زیاد علمی برخوردار است و به خاطر مطالعه و تحقیق ولایت هرات در قرن شانزده - هجده از نقطه

نظر تاریخی ماخذ معتبر شناخته میشود و حتی متن تذکره ماراگمک مینماید تا معلومات علمی در خصوص وضع زمینداری و مناسبات فیودالی خراسان رادرهمین دوره تاریخی به دست آوریم. (۱۴)

کتابی راکه مایل هروی در سال ۱۹۷۴ (۱۵) طبع نموده است مشتمل بر دو پیشگفتار به زبانهای دری وانگلیسی میباشد و او نشان دادن بیوگرافی اعضای خانواده محمد رضا به خصوص فعالیتهای ادبی میرزاهای برنابادی رادر سرخط اهداف خویش قرارداده و واقعات در کتاب خویش مثالها و مطالب زیاد و مفصلی را از نوشته های برنابادی بزرگ گرد آورده است.

بصورت خاص او توجه زیاد خود را به آثار تخیلی ارشد برنابادی (قرن ۱۷) معطر ف داشت و علاوه در تذکره اقتباسی زیادی از داستان «امیر سهراب» ارشد برنابادی صورت گرفته است که در تذکره چندین بار از آن نام گرفته شده بود ولی از متن کامل آن سخنی در میان نبود.

جای زنده گی آبا و اجداد مولف به نامهای زیادی یاد گردیده، برناباد (۱۱)، بورناباد (۱۷)، بیرناباد (۱۸) و باران آباد که در شصت کیلو متری غرب هرات نزدیک وادی هری رود موقعیت دارد که در گذشته هاراه عبور کاروانها در مسیر هرات- نیشاپور- مشهد- سرخس- مرود در ایران و آسیای میانه بود.

برناباد از نقطه نظر اقلیم دارای آب و هوای ملایم بوده و امکانات رشد زمینداری (۲۰) و باغداری (۲۱) در آنجا به شکل خوب میسر بوده و در ضمن درختهای میوه دار (۲۲) توت زار های زیادی وجود داشته و کوه ها و تپه های آن به خاطر پرورش گله داری مساعد بوده است و هم صنعتگران قالین (۲۳) و غیره وجود داشته که این مطلب را سیاحان بارها تایید کرده اند. نظر به شهادت سیاحان قرن (نزد) خانه های قصبات از خشت خام و سقفهای گنبد مانند اعمار گردیده بودند (۲۴) محمد رضامینو یسد که برناباد در قرن هجده - نوزده یک قصبه بسیار بزرگ دارای قلعه های مستحکم بوده است که در آن مساجد، کاروانسرای، حمام و اضافه تر از دو صد حویلی (۲۵) موقعیت داشته اند.

زین العابدین شروانی مینویسد که بیشتر اهالی این سرزمین امامیه بوده و به قبیله شاملو تعلق داشته اند (۲۶).

نظریه تقسیمات ملکی سال ۱۸۳۵ برناباد از جمله یکی از پنج حاکم نشین هرات محسوب شده و مخصوصاً غوریها قسمت اعظم آنها را تشکیل میداده اند (۲۷)

اجداد محمد رضا نظریه ادعای خودش در اوایل قرن پانزده به برناباد مسکن گزین گردیده اند کتبشمار گذار ایشان سراج الدین علی و خود محمد رضا هم یکی از نماینده گان این خاندان میباشد .

سراج الدین علی بعد از مراجعت از مکه به برناباد سکونت اختیار کرد و محمد رضا نمیداند که سراج الدین علی به خاطر چه از مکه مهاجرت نموده به برناباد مسکون گردیده است (۲۸)

احتمال دارد که موصوف با شخصیت معروف شیخ واحد الدین ارتباط داشته باشد زیرا آرامگاه شیخ منکورد در طول قرن پانزده و شانزده از شهرت بسزایی برخوردار بوده و از بزرگان خانواده برناباد محسوب میشود و آرا مگاه منزلت کرده توسط اصناف مؤلف حفظ و نگهداری گردیده بود. بعد از اعمار پنج مسجد در برناباد به تدریج واحد الدین شهر برناباد نیز وسعت بیشتری گنمید کرد. همان می رود که واحد الدین مرشد و استاد معنوی سراج الدین علی بوده باشد. محمد رضا برنابادی مگر را خود گذشته گان خویش را به تشلص خاکسار به دو مفهوم جدا گانه یاد نموده است. اینکه خودش را خاکسار میدانند شرفی بودن ویرا میرساند و دلیل اینکه اجدادش را خاکسار میگوید ممکن است نزدیک بودن ایشان به طریقه و جریان صوفیسم باشد زیرا اجداد محمد رضا از صوفیان آن زمانه محسوب میشوند (۲۹) قسمی که معلوم است طرفداران این جریان را به مثابه دانشمندان ولایات حساب میکردند و طواف حج برای این قشر شرط حتمی صوفی بودن بود. طواف مکه و مدینه بدین معنی بود که آنها از ظاهر زنده گی دست کشیده و به زنده گی باطن علاقمند هستند. (۳۰)

از همدین لحاظ واحد الدین و سراج الدین علی نیز متعلق به جریان خاکساران بوده اند .

محمد رضا بنویسد که واحد الدین داماد شیخ زین العابدین تا بیادی از زمره پیران معنوی تیهور محسوب شده است (۳۱) تاریخ نویسان دوره تیهوری واقعاً ویرا از زمره سه پیر معنوی تیهور محسوب میکنند که پیروزی های تیهور و کامیابیهای ویرا در امور، از کرامات آنهاست و مشخصاً تیهور به زین الدین تا بیادی ارادت خاص داشت . متأسفانه درباره مناسبات وera و ذات شخصی تیهور بازین الدین تا بیادی در صفحات تاریخ به جز از یک ملاقات شان که در سال ۱۳۸۱ در تایباد صورت گرفته است چیزی دیگری در زمینه (۳۲) درج نگردیده است .

زین الدین در سال ۱۳۸۹ ادعای اجل را بلیک گفته (۳۴) و نام ویدر قطار بزرگانی که در اواسط قرن پانزده در هرات مدفون شده اند در کتاب مقصد الاقبال تذکر یافته است (۳۵)

همان می رود که واحد الدین نه تنها داماد شیخ زین الدین بلکه ادامه دهنده راه و روش ،

نظریات و مرشد او بوده است .

مهاجرت بنیانگذار خاندان برنابادی به هرات با حوادث مهم تاریخی آن عهد از قبیل مرگ تیمور (سال ۱۴۰۵)، شگروانی پسرش شاهروغ (۱۴۰۵-۱۴۴۷) و انتقال مرکز و پایتخت از سمرقند به هرات تصادف است که هرات در آن زمان مرکز تمدن معنوی و حیاتی فارسی زبانان بود. بنابراین تصادفی نبود که واحد الدین و به تعقیب آن سراج الدین هرات را جایگاه و مسکن خویش ساخته بودند.

برناباد که قبلاً بدنام شهر بسوشینج (پوشینج یا فوشنج) یاد میشد در مارچ سال ۱۳۸۱ از جانب لشکر تیموری کاملاً تخریب گردید و تنها محافظین آن به قتل رسیده بودند (۳۶).

در منابع و ماخذهایی که از قرن پانزدهم وجود دارد شمره به صورت کل ویران نگردیده، ولی مایل هروی می نویسد که بعد از ویرانی پوشینج به جای آن غوریان آباد گردیده است (۳۷).

بدین اساس در قرن ۱۴-۱۵ وقتی که واحد الدین و سراج الدین درین منطقه زنده گی دایمی خویش را آغاز نهادند قبلاً به اثر لشکرکشی های تیموریان، این ساحه به یک دشت بی آب و عنق تبدیل گردیده بود، بنابراین ممکن است که این شهر از نو آباد شده و نام برنا آباد را به خود گرفته باشد (۳۸). زیرا چنین اصطلاحاتی به زبان روسی نیز وجود دارد مثال نوه سیلسکی (قصبه باشد (۳۸) زیرا چنین اصطلاحاتی به زبان روسی نیز وجود دارد مثال نوه سیلسکی (قصبه جدید)، نوه گورد (شهر نو) نوه استرویکسی (اعمارات نو) و غیره. درین قسمت یک نظر دیگر نیز وجود دارد که مایل هروی بر آن تاکید می نماید. از پیشوند که زنده گی کردن درین منطقه بدون سیستم آبرسانی غیر ممکن است و متعدد مضامین برنابادی نیز به تأیید مطلب ادعا میکنند که کاریز ها و چوبه های اسلاف برنابادیمهاضر نهوده و اساس گذاشته اند.

نظراً و تقسماً در همین مرحله اجناد مؤلف از فیودالهای محلی شمرده شده و به دربار تیموریان ارتباط نزدیک داشته اند. محمد رضایاد آوری میگوید که از اجناد موصوف تقدیر نامه هایی به یادگار مانده است که از طرف حاکمان تیدوری ابوسعید و حسین بايقرا به پسر سراج الدین در نیمه دوم قرن پانزدهم تفویض گردیده است.

فعالیت های یکی از نماینده گان روشن ضمیر نسل برنابادیمها محمد طاهر در زمینه اقتصاد ملی و ساختمان که در تذکره نیز انعکاس یافته است این موضوع را روشن میسازد که شهر برناباد نیز از وقوع حوادث تاریخی جهانی تأثیر برداشته و در این قسمت نقشی داشته است چنانکه روی کار آمان دولت صفویان ایران به سر کرده گی شاه اسمعیل و به قدرت رسیدن شیانی خان در آسیای میانه توسط فیودالهای محلی، به خصوص بر مردمان نامدار و فیودالهای

بر نباد اتکا صورت گرفته است. از جمله اولاده بر نبادیها از محمد طاهر به یگانه پسر و نواسه اش علی اکبر هفت قریه و دو قطعه زمین قابل کشت با کانال زیرزمینی (کارین) که عواید زیادی از آنها بر داشته میشد به میراث مانده است که مولف متذکره نگاشته است که یک قسمت زمینهای علی اکبر به او تعلق گرفته است. (۳۹).

از جمله اشخاص معروف و با قدرت بر نباد که دارای ملکینهای زیادی بوده و در متن تذکره از آن یادآوری صورت گرفته یکی محمد ارشد (۱۶۱۶-۱۷۰۸) و دیگرش ابوطالب (۱۶۴۱ - ۱۷۱۸) است که در طول قرن هفده از موقعیت شایانی برخوردار بوده اند و گرفتن تقدیر نامه های زیاد از شاهان مختلف شاهد این مدعا است. در ضمن محمد ارشد و ابوطالب استعداد خوب شعر گوئی نیز داشته اند، چنانکه مولف تذکره ادعا مینماید که از محمد ارشد یک کلیات و آثار دیگری شعری به یادگار مانده است (۴۰).

محمد رضا درباره معروف بودن اشعار محمد ارشد در منطقه میگوید که شعرش دهن به دهن و دست به دست میگشته است (۴۱) که امکان دارد اغراق و غلوئی در میان نباشد. مایل هروی در کتاب خویش مینویسد که او نسخه خطی حاوی غزل، رباعی، قطعه و مثنوی محمد ارشد را به نام ((ابر گهر بار)) در کتابخانه آستان قدس در مشهد دیده است. مایل هروی این نسخه را تشریح کرده و تاریخ کتابت آن را اشعبان ۱۰۹۱ سپتمبر ۱۶۸۰ نشان داده است (۴۲). محمد ارشد پسر نداشت که راه او را تعقیب میکرد، ولی شاگرد، داماد و برادر زاده اش ابوطالب ادامه دهنده راه و نظریات او بودند (۴۳). مولف تذکره مینویسد که شخصاً خودش اشعار ابوطالب را جمع بندی نموده و بالای آن مقدمه نوشته است و تعداد آنرا هفت هشت هزار بیت میدانند که به زبانهای عربی، فارسی سروده شده است (۴۴).

گرچه محمد ارشد و نظیفه و منصب رسمی دولتی نداشت، ولی بانهم با مقامات بالایی مانند بیگلر بیگیها، وزرا و مستوفیها مراد و تکتبی داشته است (۴۵). تبادل افکار و محتویات مکاتبات مذکور با چنین اشخاص این مطلب را ثابت میسازد که آنها در قسمت ادب و کلتور با هم وجه مشترک داشته نقش بزرگی را در رشد ادبیات آن زمان بر نباد بازی نموده اند. با وجودی که در آن زمان آهسته آهسته هرات به مرکز ولایت مبدل میگردد ولی زنده گی ادبی و عنعنه کلتوری که مافی السابق در شهر رشد می یافت و ادامه پیدا میکرد. یکی از دلایل دیگری که این خاندان را معروف ساخته آشنایی ایشان به هنر خطاطی است که از نسلی به نسل دیگر انتقال یافته و در طول قرون راه طولانی را طی نموده است خطاطی برای مردمان فقیر راه امرار معاش

و برای مردمان مستعد مفهوم هنر به خاطر هنر را داشت. خاندان برنابادیا در قرنهای شانزده - هفده از هنر خطاطی بهره کافی داشته‌اند که این مطلب نه تنها دانشمند بودن و دانشستن - استعداد هنری ایشان را نمایان میسازد بلکه نشان دهنده سیمای معنوی آنان نیز محسوب میشود (۴۶).

محمد ارشد که نامش قبلاً تذکریافت از جمله خطاطان ماهر زمان خویش بوده و هشت مراتب قرآن را شخصاً کتابت نموده است. در غزلی که به مناسبت ختم جلد هشتم قرآن از طرف محمد ارشد سروده شده در آن از کبولت و پیری و خیره شدن نورچشمایش شکایت کرده است. (۹۲) سال زنده می‌گردد.

اینکه چرا در ایام پیری دست به چنین اقدام و کار بزرگی زده، دلیل آنرا در پارچه شعری از اشعارش بیان میدارد :

غرض مرا از کتابت ظهور مغفرت است کفارت گنبدان مد عای من شده است
اگر چه گشته مرا شدت رقم لیکن خوشم که رشح قلم خونبهای من شده است
منابع مختلف ادبی، علمی و تاریخی این ادعای محمد ارشد را تایید میکنند که در کشور
های اسلامی از آغاز نزول قرآن تا امروز مسلمانان با نوشتن قرآن به خط زیبای خویش
از گناهان خود می‌کاهند (۴۹)

محمد ارشد دوم نیز خطاط بوده که در قدم اول برادر زاده خود را ازین هنر بهره مند ساخته و بعداً اقوام دیگر را تشویق و ترغیب نموده است.
هنر خطاطی درین خاندان نه تنها گسب و شغل محسوب میگردد بلکه آثار دستنویس ایشان از نظر هنر خط شناسی نیز دارای مقام برجسته و بالاست.

در کتابخانه مجلس واقع در ایران يك نسخه مثنوی جلال الدین رومی وجود دارد که از طرف محمود بن عبدالصمد برنابادی در ماه دسمبر ۱۷۰۳ به رشته تحریر درآمده است و شواهدی وجود دارد که این نسخه به پسر اخیر عبدالصمد بن محمود بخشیده شده باشد (دسامبر ۱۷۳۴) (۵۰)

مؤلف تذکره ازین نماینده گذشته خاندان خویش یاد آوری نمی نماید و لگه به اساسی معلومات زیادی که در خود تذکره وجود دارد عبدالصمد برادر زاده محمد ارشد معروف و بزرگ میباشد. (۵۱)

به اساس معلوماتی که در ختم کتاب مثنوی جلال الدین رومی تحریر گردیده اگر به شجره خاندان برنابادیا توجه کنیم درمی یابیم که پسر و نواسه عبدالصمد که پسرش محمود بن عبدالصمد نام دارد در اواخر قرن ۱۷ و اوایل قرن ۱۸ زنده می‌گردد و نواسه اش

نیز به نام پدر کلانش مسمی گردیده است. رکود سیاسی و اقتصادی دولت صفوی در قرون ۱۷ و ۱۸ و زوال ایشان بر خاندان برنابادیها بی تأثیر نبود. گرچه مولف تکرره به صورت مستقیم در زمینه چیزی نگاشته ولی آهنگ نوشته ها و انشای او به طور روشن دستخوش تغییراتی گردیده است، به جای قصیده های مدحیه، احساس نارضایتی و اندوهناک بودن از زنده گی در اوراق تذکره انعکاس یافته است. در ارتباط اوضاعی که به اثر قیام ابدالیها در هرات صورت میگیرد محمد رضا صرف از نام اسدالله خان یاد آوری مینماید و هیچگونه تاریخی را در تذکره قید نمیکنند (۵۲) و مناسبت نزدیک او به زمینداری و سمتگیری ویژه او در گفته خود مولف تذکر یافته است: «درین اوان به اثر انقلاب اوضاع روزگار و نیرنگ بازی سپهر کجر فتنه آنقدر خرابی و پریشانی به احوال آبابی این دیار راه یافته که اکثر خاندان معروف مقفود الاثر کسان دیگری به قدرت رسیده اند (۵۳) اقتدار و اعتبار عناصر تخریب کار وسیله انگسار بزرگان روزگار و باعث خرابی و پریشانی مردمان گردیده و عامل فقر و فلاکت است.» (۵۴)

این وقایع به شکلی از اشکال تأثیرات منفی خویش را بالای برنابادیها به جا گذاشت. یک قسمت شان مجبور شدند که به طرف استرآباد فرار نمایند، یک عده به اثر شورش و قیام ابدالیها کشته شدند و باقیمانده ها نیز به علت تادیبه گرامت به ستوه آمده بودند. (۵۵) شیخ بزرگ خاندان ابوطالب، که هفت سال اخیر زنده گیش را به خلوت نشینی گذرانده بود مجبور شد که به خاطر معاف شدن از تادیبه مالیات یا حداقل کمتر ساختن تادیبه مالیات نزد اسدالله خان برود، غم و اندوهی که ازین ناحیه به او وارد گشته بود سخت و طاقت فرسای بود و همین علت بود که بعد از سه روز مراجعت از نزد اسدالله خان به برناباد داعی اجل را لبیک گفت (سال ۱۷۱۸) (۵۶). درین دوران یک سلسله تغییرات جدی به زنده گی برنابادیها به وقوع پیوست و از حیث سیاسی کشور کاملاً به دور کشیده شدند. به هر حال پسر ابوطالب، ابوالفتح که از سن جوانی رهبری خانواده به عهده اش گمزا شده بود سیستم گذشته زنده گی را ادامه نداده به لشکر کشیهای نادرشاه میپیوندد و ده ها تن از خیشان نزدیک و قریب خود را نیز به تعقیب خود می کشانند و اولاد او برای چند مدتی از برناباد به مشهد، دور تراز شوشیان ((سیاه)) مجبور به کوچ کشی میگردد. (۵۷). ابوالفتح آنقدر در سپاه نادرشاه خوب درخشید که بعد از تسخیر هرات و شکست ابدالیها به صفت وزیر و لایست بادغیس تعیین گشت (۵۸). در سالها ی ۱۳۰ الی ۸۰ قرن ۱۸ بعد از استقرار حکومت افشاری و در انبیا و وضع خاندان برنابادیها نیز تحکیم می یابد و مردمان صاحب رسوخ برناباد از مشهد

بازگشته به آبادی جاهایی که تخریب گردیده بود اقدام میدارند. اساس نفوذ برنابادی‌ها درین مرحله نه تنها زمینداری بلکه احراز مقامات بزرگ دولتی ایشان محسوب میشود. چنانکه کاکای مولف وزارت بادغیس را از پدر به میراث گرفت پدر محمد رضاینجاه سال تمام در دفتر دارالانشای حکمای هرات ایفای وظیفه کرد. او به مقامهایی چون کار در دارالتحریر، آمر دفتر دارالانشاء و همزمان به صفت وزیر زراعت خالصه ایفای وظیفه کرده است.

دوره جدید اختلافات فیو دالی به خاطر گرفتن قدرت بعد از مرگ تیمورشاه تمام امید و آرزوهای مولف را به باد فنا داد و خاندان برنابادی را تضعیف نمود. مولف مجبور شد که با خانواده اش محیط آبابی و اجدادی خویش را ترک نماید. مرض کولرا در اوایل سال ۱۸۲۹ آخرین ضربه را به برنابادی‌ها وارد ساخت و به صورت کل این شهر بیسامان گشت که در نقشه جغرافیایی اوایل قرن ۱۹ این منطقه به شکل ویرانه یی نشان داده شده است (۵۹).

بیوگرافی مولف در متن تذکره به صورت مفصل توضیح گردیده است. محمد رضاینجاه ۲۰ سپتمبر سال ۱۷۵۱ در فامیل محمد کاظم برنابادی که به خانواده زمیندار های اریستوکرات متعلق بوده و وظیفه امر دفتر حاکم هرات (وزارت انشا) را اجرا مینموده متولد گردیده است. وزیر دران دوران به آن مامورین دولتی اطلاق میشد که دارای صلاحیت محدود و حایز کار مشخص در امور دولتی بود. صلاحیت وزیر ولایت از روی اهمیت منطقه تعیین میگردد (۶۰). در دست محمد کاظم تمام اسناد دولتی، صلاحیت جمع آوری مالی، اسناد استفاده از زمین و غیره متمرکز بوده است که بعداً به صفت وزیر خالصه مقرر گشته است و از جمله مامورین برجسته و عالیرتبه ولایت هرات محسوب میشده و در آنجا از نام و مقام خاصی برخوردار بوده است. (حاکم هرات در اوایل قرن ۱۸ پسر تیمورشاه شهزاده محمود بود) چون وظیفه وزارت طبق معمول به یکی از نزدیکان وزیر تعلق میگرفت بنابراین در وقت وزارت محمد کاظم پسر بزرگش محمد رضا نیز از سنین کودکی به خاطر تعویض پدرش درین پست تربیه و گهاریده شد. سیستم تعلیم در شرق اسلامی در طول صد هاسال تغییرات کمی را متقبل شده و فونونی که محمد رضاداران دسترسی داشته از یک طرف تا اندازه یی ریالیستیک بوده است (مثلاً آموزش علم زراعت، محاسبه، احصائیه و غیره) و در ضمن به آموزش زبان، گرامر، ادبیات کهن فارسی و خطاطی نیز توجه لازم نموده اند. از روی متن تذکره معلوم نیست که مولف چند سال تحصیل نموده است.

محمد رضا بعد از ده سال از تحصیل دست کشیده و تقریباً دو سال بدون سرنوشت باقیماند.

پدرش تلاش زیاد نمود که او را به راه راست هدایت نماید ولی از روی ایجابات سن و سال جوانی و داشتن هوا و هوس به تقاضای پدر و قوی نگذاشت (۶۲). پدرش به خاطر آرزویی که داشت او را از هرات به برناباد فرستاد و دختر کا کایش را به عقد او درآورد و وظیفه مأمور کوچک جمع آوری مالیه را به عهده اش گذاشت.

در جریان قریب به حدود بیست سال (۱۷۷۰ - ۱۷۹۰) محمدرضا زنده گی ارباب منشی را گذرانید، به زمینداری، باغداری، معماری، شکار و سیاحت به کوه ها و دره ها مشغول گشت. در ضمن ماهگامی به صفت یک ارباب در صحبت های خاص دربار شرکت میورزید و بعضی از مہدانہای عالی رتبه و عالی قدر را به حضور می پذیرفت و حتی اتفاقی افتاد که بعضی از ایشان را به خاطر احترام آنها تا شهر همراهی نماید. سالهای متذکره یکی از بهترین دوران آزادی مولف به شمار می رود و تغییرات قابل ملاحظه ای در زندگی او رخ نداده است در نیمه دوم سال ۱۷۹۲ در ماه جون پدرش از هرات وارد برناباد میشود و به اثر کدام واقعه دلخراش بعد از چند روز وفات مییابد که موضوع فوق تذکره نیز درج است (۶۷).

محمد رضاعبد از یک هفته ماتم و عزاداری میبایست که وظیفه پدر را (وزیر زمینهای خالصه) در دربار شہزادہ محمود را اشغال نماید، ولی مکتوبی را از مقامات بالایی دریافت داشت که به محکمه دعوت شده بود، (۶۴)، و این دعوت به اتباط سوء استفاده پدرش از امور مالیه بوده است (۶۵).

شہزادہ محمود به بہانہ رفتن محمد رضا را به تاخیر انداخت، ولی شخصاً محمدرضا قصیدہ می سروده و به دربار ارسال کرد و آرزو نمود که به رسیده گی این موضوع خاتمه دهند در اواسط سال ۱۷۹۳ خبر فوت تیمورشاه در هرات انتشار یافت که از جمله ۲۴ پسر هیچکدام را ولیعهد خویش تعیین نکرده بود (۶۶). اختلاف و مبارزه بین پسران تیمورشاه به خاطر گرفتن قدرت آغاز یافت خصوصاً بین شہزادہ زمان و شہزادہ محمود این اختلاف به اوج خود رسید. شہزادہ محمود در راه گرفتن قدرت سیاسی به پول زیاد ضرورت داشت و اولین کسی که برایش این کمک را رسانید محمد رضا بود که مبلغ پنج هزار تومان را در اختیار او قرار داد (۶۷)، محمد رضا اشخاص بزرگ زیادی را در تذکره خود نام برده که در دورانهای مختلف به برناباد آمده و صدها تومان پول اخذ کرده اند، لیکن تعیین شدن ابراهیم خان غوریانی به خاطر جمع آوری عواید محمد رضا سخت و غیر قابل تحمل بود. ابراهیم خان سیاست انتقال مجویانه را بر ضد برنابادپنا درپیش گرفت و تلاش نمود که پول و سرمایه بیشتر نسبت به خانواده محمد رضا جمع آوری نماید و در این راه حاکمان سابق هرات شندل خان و زمان خان او را یاری میرسانیدند (۶۸). در جریان ده سال باها پول، وسایل قیمتی، زیورات،

اسناد استفاده از زمین، محمولات زمینهای زراعتی و غیره محمد رضا را صادره نموده گشتزارها او را خراب ساخته‌اند. نسا کباغهای او امیردند و به اشکال مختلف بیرحمانه بر او ظلم روا میداشتند. مردمان صاحب‌رئوسوخ برناباد را به محاکمه کشیده مواخره مینمو زدند به زندانبامیگشیدند.

محمدرضا مینویسد که نسبت به دیگر ساکنین برناباد مخصوصا طبقات محروم جامعه نیز ظلم زیادی روا داشتند متلافی داده بودند که هر نفر مجبور و مکلف است که مبلغ دوهزار تومان به دولت مالیه بپردازد. (اثر کس مالیه اخذ شد، از کسانی که به قریه جات زنده می داشتند یابه ولایات حتی از کوچیها، به یک سخن که هیچکس از گزند این مالیه در امان نماند. (۶۹) درجای دیگر آمده است: ((همه از آتش چور و ستم ظالمین کباب شده بود ظلم از حد فزون گشته و ازدیده ها خون میچکید هیچیکی از مردمان ذکور و اناث دور و نزدیک، مسلمان و هند و ویهود و ارمنی، زارع، تاجرو کاتب همه در بدو چون سیماب در آتش گرم اضطراب سوختند. حتی مسائرینی که در شهر وارد میشدند ازین بلا خلاصی نداشتند.)) (۷۰)

در مبارزه به خاطر تسخیر هرات عساکر و طرفدار های شهزاده محمود، فیروز، الدین، قیصر، کامران مرزا، ملک حسین و عساکر ارسالی قاجار ایران اشتراک داشتند. پیروزی گاه نصیب یکی و گاه نصیب دیگری میشد بالاخره زمان خان بامبارت خاص وضع را به نفع خود تغییر داد و چندین سال بالای هرات حاکمیت کرد و شهزاده محمود را به طرف ایران فراری ساخت (۷۱) ابراهیم خان نیز از نقطه نظر موقوف اجتماعی یک رتبه بعدتر از زمان خان قرار گرفته بود و در اوایل قرن نوزده همه هست و بود مردمان صاحب رئوسوخ برناباد به یازیر تملک ابراهیم خان قرار داشت.

محمد رضا چاره یی جز ازشکایت نداشت، در ددل خود را به شکل قصیده در آورده به این یا آن مدعی سلطنت هرات گسیل میداشت. از نقطه نظر اقتصادی وضع خرابی داشت و تو شه نشین شده بود از هرات به تربت و مشهد و برناباد سفر مینمود و باز دوباره به هرات بر میگشت (۷۲) یک دوره کوتاهی از زنده گی خویشی را در مشهد به خدمت شهزاده ملک حسین و محمدولی میرزا گذارید.

نظیر به قول خود محمد رضا او در آنجا مصروف نوشتن نامه و دادن درس بوده است یعنی وظیفه منشی و معلم رشته خطاطی را به عهده اش گذاشته بودند (۷۳). در چندین مسافرتی که بعدا به برناباد انجام داد او نظیر خرابیهای زیادی از کاشانه خود بود بنا بر این تصمیم گرفت که به منظور روشن نگه داشتن چراغ خاندان خود، حوادثی به وقوع پیوسته را به خاطر آگاهی نسل بعدی بنویسد.

محمد رضا به نوشتن و انشای تذکره از سال ۱۸۰۶ اقدام به کارکرد و در مدت پنج سال مشقات زیادی را به خاطر نوشتن آن متحمل گردید زیرا شرایط و امکانات مساعد نوشتن برایش میسر نبود و معمولاً درس فر میبود. امکان دارد که تا وفاتش (اگست و سپتامبر ۱۸۱۵) وقتاً فوقتاً به نوشتن تذکره مصروف شده باشد چنانکه موصوف تذکره را به صورت در ست به اتمام رسانیده بود که وفات یافت. (۷۴)

در یاد داشت‌نامه‌های بسیاری از خویشان و اقوام مولف آورده شده است که مشخصی ساختن ایشان مشکلات زیادی را به خاطر مکرر بودن اسمای شان خلق میکند.

تذکره در یک سبک بسیار خوب نگاشته شده است و منظور با منطق درست و افاده صحیح بیان گردیده است مولف به زبان ادبی فارسی کاملاً مسلط بوده و در بسیاری از موارد با جملات مناسب و رنگین مطلب خود را افاده کرده است. در قبال شعر گویی و نوشتن، در زمینه اندیشه های فلسفی زنده گی نیز کارهای انجام داده و مقدمه جامع بر اثر منظوم میرزا ابو طالب بر نبادی نوشته است.

محمد رضا بارها در شیوه نگارش خویش از نثر مسجع هم استفاده کرده و اشکال مختلف طرز استفاده کلام بدیع را میدانسته است، چنانکه دشمن خود ابراهیم غوریانی را با ضحاک ظالم و بد کردار و شیطان مقایسه نموده و به نتیجه میرسد که هر دو از مناطق کوهی غور بوده اند.

در باره مشکلات زنده گی و جنگ و جدال داخلی محمد رضا صحبت نموده در قسمتی از واقعه کربلا یاد آوری مینماید و ادعا میکند که هر دو وضع وجه مشترک با خود را دارند و از کشته شدن امام حسین نیز در تذکره خویش تذکر داده است. و کلمه کربلا را جدا از هم نوشته است که یکی کرب و دیگری بلا که معنی مصیبت و اندوه را افاده میکند.

محمد رضا سخت کوشیده که متن تذکره را به خط زیبا نوشته کند و در نوشتن آن همه اصول و ضوابط هنر خطاطی را رعایت نماید.

۱ - درباره این عنعنات به کتاب ا.ن. بولدیروف (میموآر)، ص ۲۰۵ مراجعه شود.

۲ - دلایل امانت داری و واقعیتی محمد رضا در آنست که تمام اسمهای جغرافیایی و لوگوچوک راهم در تقدیر نامه هامتذکر گردیده است و این مطالب در کتاب حافظ ابرو در قر نپانزده نیز نوشته شده است.

۳ - آرشیف اکادمی علوم اتحاد شوروی، کنجینه موزیم آسیایی، از نامه های ریگناتیف

به يك زمينانو ف. همچنين گفتار قبلي دوباره ای. يك گارتی منجیت میانجی تصدیق گردیده است. مراجعه شود به کتاب تومانوویچ ((تاریخنامه خانواده گی))، ص ۱۷۲، توضیحات ۴.

۴ - تومانوویچ ((تاریخنامه خانواده گی))، ص ۱۷۴-۱۷۵.

۵ - کاغذ اروپایی نشانه های مخصوصی برای آب دارد FT, GA, VB، و به کاغذ روسی نوشته ((فابریکه نمبر ۶ سرگی یووا)).

۶ - کلمه مقوی معنی ((دوسیه ویاگارتون)) را دارد. از اصطلاح مقوی (پوش نسخه خطی در آسیای میانه) خصوصاً در قرون ۱۸-۱۹ زیادتر بکار برده میشده است. مواد که برای پوش کارتون استفاده میشود آنها از هردو روسرش کرده میشوند. کاغذ رویه دوم و سوم پشتی را معمولاً صحاف ها از رنگ کلابی و تاباشیری جلادار میساخته اند و گاهی هم از رنگ سبز استفاده شده است.

صرف نظر از رنگه مقوی هایی برنگت سرخ، زرد و سرمه یی نیز به نظر میرسد. پوش مقوی چرم سرخ رنگ بوده و معمولاً تمام سرخ میباشد. در بعضی از نسخ خطی مهربه نظر رسیده و در مرکز مهر کلان گذاشته شده است. روی مقوی بدون مهربا خط کش آرایش گردیده است. مهربهای نسخ خطی مطابق به خواست صحاف ها گذاشته شده، و در بعضی شان در روی مهر نام صحاف و تاریخ مقوی بندی را نیز درج میکنند.

۷ - تومانوویچ ((تاریخ نامه خانواده گی))، ص ۱۷۵.

۸ - مایل هروی، یاد داشت های برنابادی.

۹ - بنگرید، مایل هروی، عکسپادر صفحه ۶۹.

۱۰ - بنگرید، مایل هروی، مقدمه، ص ۲.

۱۱ - مقایسه شود با فتوگرافی ورق اول که اول متن توسط يك رسم تزئین شده است.

۱۲ - مایل هروی بعد از مقایسه این سه نسخه خطی معتقد میگردد که نسخه حاضر

ش ۴.۲ (قابل توجه دقیق میباشد).

۱۳ - مایل هروی، ص ۵۵.

۱۴ - میکلوخه مکندی، تشریح، ص ۶۳.

۱۵ - مایل هروی.

۱۶ - به همین شکل در سر لوحه انگلیسی کتاب مایل هروی.

- ۱۷ - باکولین، تبصره درباره راه‌های شرق، ص، ۹۵.
- ۱۸ - کولبرگ، نقشه خط سرحدی بین روسیه و افغانستان، سال ۱۸۸۸، مجموعه مقاله ب. کولبرگ، کناره های بحیره کسپین
- ۱۹ - زین العابدین شیروانی، بستان السیاحه، ص، ۱۳۵.
- ۲۰ - لاتمانوف (ولایت هرات، ص، ۸۶) مقدار محصولات مجموعی که از زمین های غوریسان در اواخر قرن نژده بدست مییابد به ۳۷۰ هزار پود تخمین میکند .
- ۲۱ - دره‌انجا، ص، ۱۲۲، از اسم میوه‌ها، سیب، ناک، بیبی، انار، آلبالو، شفتالو، آلبوخرای انگور و غیره یاد آوری شده است.
- ۲۲ - همانجا، ص، ۱۲۳ (پیرین، افغانستان ص ۴۳-۴۴) درباره قلعه های بزرگ اسمی‌های که نوعیت مخصوص داشتند ذکر میکند.
- ۲۳ - پیرین، افغانستان ص ۱۹۲، قالدین حاجتی به ایران صادر میشده است.
- ۲۴ - ارتمانوف، ولایت هرات، ص، ۹۹ .
- ۲۵ - تذکره، ورق ۸۸ ب.
- ۲۶ - زین العابدین شیروانی، بستان السیاحه، ص، ۱۳۵.
- ۲۷ - ارتمانوف، ولایت هرات، ص، ۸۶، این معلومات از مدرک کونو لی بوجود آمده است .
- ۲۸ - تذکره، ورق ۳ ب .
- ۲۹ - مثلا دره‌انجا، ورق ۶ الف، الف و غسیره.
- ۳۰ - غیر سراج‌الدین لقب افتخاری حاجی علی اکبر (۱۵۷۶-۱۶۷۳)، ابوطالب (۱۶۴۱-۱۷۱۸) هم داشته‌اند. علی اکبر حین بازگشت از مکه وفات نمود و در قبرستان مدینه مدفون است.
- ۳۱ - تذکره، ورق ۱۴ الف.
- ۳۲ - دوشخص دیگر، شمس‌الدین کولارو سید برکه میباشند، و و بر تولد، الخ بیک، ص، ۴۴-۴۵ رجوع شود.
- ۳۳ - ابن عرب شاه، ص، ۲۰ .
- ۳۴ - جامی نفعات الانس، ص، ۳۲۶ . اسفزاری، ورق ۱۶۹ الف.
- ۳۵ - مقصد الاقبال، ورق ۱۵ الف .
- ۳۶ - بارتولد، بوشنج، ص، ۳۹۴-۳۹۵ .

- ۳۷ - مایل هروی، صفحه اول، تبصره اول در تذکره هم بوشنج وهم غوریان طوری ذکر شده اند که این امکانیت وجود ندارد، به ورق ۴ ب رجوع شود.
- ۳۸ - همیطور در اثر زین العابدین شیروانی صفحه ۱۳۵.
- ۳۹ - متن نامه در صفحه ۴ ب تذکره، آورده شده است. به ورق ۵ ب هم رجوع شود.
- ۴۰ - همانجا، ورق ۲۶ ب. در یک جای دیگر (ورق ۱۲۲ الف)، مولف تعداد سطر را که تقریباً ده هزار میباشد نشان میدهد.
- ۴۱ - همانجا، ورق ۷ الف .
- ۴۲ - مایل هروی، ص ۷۱، مایل هروی در تشریح خود ذکر میکند که اوراق نسخه خطی ورق، ورق بوده و از هم جدا میباشد.
- ۴۳ - تذکره، ورق ۲۲ ب.
- ۴۴ - در همانجا ورق ۲۴ ب. مولف تذکره. به این دو شخص واتکای آثار آنها تقریباً یک ربع آثار خود را وقف میکند و اما مایل هروی زیادتراً از نصف کتاب خود را وقف نموده است .
- ۴۵ - تذکره، ورق ۱۹ الف، ۲۱ ب.
- ۴۶ - ب. ن. زاخودر، مقدمه. قاضی احمد، رساله درباره خطاط هاورسام ها، ص ۳۵.
- ۴۷ - ترجمه تحت اللفظی: با وجود اینکه نوشتن حروف اهتمام زیادی را ایجاب میکند.
- ۴۸ - تذکره، ورق ۱۲۲ الف .
- ۴۹ - ب. ن. زاخودر، مقدمه، ص ۳۶.
- ۵۰ - متن سرلوحه و حواشی را با لطف و ف. حکیموشکین در اختیار اینجانب گذاشته است .
- ۵۱ - تومانوویچ، تاریخ نامه خانوادگی، ص ۱۸۲-۱۸۳، با صفحه ۲۶ مقایسه شود .
- ۵۲ - ارونووا، قیام هرات.
- ۵۳ - اشعار خدق شده است.
- ۵۴ - تذکره، ورق ۳۶ الف.
- ۵۵ - در همانجا، ورق ۳۷ الف .
- ۵۶ - در همانجا، ورق ۳۴ الف .
- ۵۷ - در همانجا، ورق ۵۶ الف .
- ۵۸ - در همانجا، ورق ۳۶ ب .

۵۹ - دربارهٔ مرض وباء درحواشی متن اصلی تذکره ذکر میشود، به ورق ۱۵۵ بارجوع شود .

۶۰ - بتروف ، تصحیحات و اضافات، ص. ۱۱ .

۶۱ - بولدریف ، یاد داشت ها، ص ۲۱۳ و در همانجا ، تبصره ۳

۶۲ - تذکره ورق ۶۳ ب الی ۶۴ الف،

۶۳ - در همانجا، ورق ۶۰ ب.

۶۴ - در همانجا ورق ۶۷ ب.

۶۵ - تومانوویچ ، تاریخ نامهٔ خانوادگی ، ص ۱۳۹ .

۶۶ - رشتیا ، افغانستان در قرن نزد هم ، ص ۳۳ .

۶۷ - تذکره ، ورق ۶۹ ب.

۶۸ - ارزیابی شخصیت محمود در کتاب

رشتیا (افغانستان در قرن ۱۹ صفحه ۴۳ آورده شده است).

۶۹ - تذکره ، ورق ۷۶ ب.

۷۰ - در همانجا، ورق ۷۳ ب.

۷۱ - محمود این خیانت را علو نکرده بود و در هر وقت اقامت کوتاه خود درهرات فتح شده در سال ۱۸۰۰ امر اعلام زمان خان را صادر کرد .

۷۲ - در همانجا ، ورق ۹۴ ب.

۷۴ - تومانوویچ ، تاریخ نامهٔ خانوادگی مقایسه شود . تاریخ وفات محمد رضا از طرف

برادر زاده اش در حواشی ورق سفید نسخهٔ خطی ذکر شده است . در کتاب مایل هروی

فوتوگرافی مقبره موجود است (صفحه ۶۹).

۷۵ - تذکره ورق ۴۴ ب.

گزارنده گان : خواجه علیموف وقویاش

نظريات اجتماعى وسياسى بيدل

ميرزا عبدالقادر بيدل به مسايل اجتماعى وسياسى توجه زيادى داشت وبه آن اهميت فراوان قايل بود. او، در بى دريافتن راه حل و چاره حقيقى نارسايى ها و پلشتى هاى جامعه برآمده وبه ايجاد شرايط خوب كار نمود. تعصبات ملي و دينى كه امپراتورى بزرگ مغولها در قلمرو شان گسترش داده بودند و نيز ظلم و سكونجه بيرحمانه نظاميان فيودال زاده و عمال دو كت بر دهقانان و هنرمندان و همچنان جهالت و فريريگرى هاى روحانيون منقلب، بيدل رابه خشم و هيجان آورد.

بيدل، انحطاط و زوال امپراتورى مغولى بابرى هارابه چشم خود ديد، او براى دريا فت و شناخت علل اساسى مصيبت ها و نارسايى ها بيكباره بر سر وطنش آمده بود، به اندیشه و تفكر پرداخت در آثار گونه گونه گون بيدل افكار و نظريات ويژه و ارزشمندی در مورد رهايى شان از نزاع هاى مذهبى و ملي، رشد و انكشاف كشاورزى، صنعت، دانش و فرهنگ وجود دارد.

بيدل، در مورد اهميت مبارزه و عمل مشترك و بريك پارچه مردمان هند عليه تجاوز و يورش مهاجمين خارجى، با تشبيها و مثالهاى جالب افكار عالى و خوبى بيان مى كند.

ياران به وفاق امر قدم مى شكنند جيش عرب وصف عجم مى شكند
از قدرت اتفراق غا فل نشوى دندا نها سنگ را به هم مى شكند (۱)

بيدل، فكر و غايه هاى خود را با احتياط وبه وسيله اشارات ظريف و استعاره ها بيان ميكند، ليكن از اين فراتر نميرود و در مبارزه عملى توده ها عليه جباران و مستمگران در ايجاد زنده گى بهتر سهم مستقيم نميگيرد. بايد گفت كه، نگرشهاى بيدل مانند يك تماشاگر عادى است. البته اين

قصود از بیدل نی، بل تاثیر شرایط فیودالی سده های هفدهم و هیجدهم جامعه هندوستان است. مهمترین چیز در اندیشه و آثار بیدل آن است که، او در روزگار خود شاهان و حکام ظالم و مستمگر را ماهرانه انتقاد نموده و اعمال آنها را به نگویش گرفته است.

شاعر فیلسوف به همه مسایل زنده گسی اجتماعی علاقه و توجه نشان داد. در مورد انسان، جامعه و کشاورزی مطالب زیادی نوشت و در مورد دهقانان با احترام و حرمت زیاد نوشت و با شیوه مخصوص به خود چگونه می پیدایی بیداد، سمنگران و دولت را نشان داد. بخشهای قابل ملاحظه ((عرفان)) بیدل به همین مسایل اختصاص یافته است. در آثار بیدل، مسایل مربوط به انسان، هستی و زنده گسی جای مهم دارد. این مسایل و توضیح آنها با جهان نگری (وحدت - موجود) او پیوند محکم و استوار دارد. بیدل گفته بود:

می شود ساز نسخه ((عرفان)) قصه یی از توجه انسان
 کاین فسونگر چه سحر می بارد؟ وین قیامت چه فتنه می کارد؟ (۲)
 بیدل در ((رباعیات)) خود وظیفه خود را هر چه گسترده تر بیان می کند:

آیینه مقابل دو عالم کردم
 کاروز نظربه شکل آدم کردم (۳)
 در اینجا بیدل بیان می کند که، هدف از سخن او در مورد انسان، بیان فضایل و معایبش آموزش خوبیها و از میان بردن کمبودیها یش است. نشان دادن این نکته هم لازم است که، بیدل انسان ها را نه تنها از نقطه نظر وابسته گی های ملی یادینی شان، بل از لحاظ مفهوم کلی انسان بودن شان می نگرد. او، انسان را بدون در نظر داشت معتقدات ملی و دینیش، از لحاظ شایسته گی های انسانیش احترام و حرمت می کند.

شاعر - فیلسوف افسانه سجده نگردن شیطان را به آدم، یاد آور شده می گوید:
 یعنی آنکس که حضرت انسان را مسجود تصور نکند ملعون است (۴)
 شاعر در اینجا، به انسانیت و آدمیها محبت صمیمانه و انسان پرورانه خود را افاده می کند. بیدل با این ویژه گیها یش فرزند راستین وطن خود بود، هندوستان را دوست داشت و نوای وطن دوستی و وطن پروری را زمزمه می کرد. بیدل، نظر بدو تنفر آمیز را به دیگران و نیز بیکاره گی، دروغگویی، نفوت، خست، مگر و خیانت را انتقاد و نگویش نموده، فروتنی، سخاوت، راستگویی، وفاداری، دانشی و زحمتگشی را می ستود.

بیدل: درباره اینگونه مسایل اشعار جالب و خوبی دارد:

با بدگویان آشنایی مکن تا از نیکان بیگانه گی نگزینی
 با قفای آیینه متوجه مباش تاهیت خود را قطب نبینی (۵)

از روز گاران خیلی پیشین از مشغولیت های مهم و اساسی مردم بوده است، دوم اینکه، در سده های (۱۷-۱۸ میلادی) وضع کشاورزی و کشاورزان هندوستان، در نتیجه جنگهای دوامدار فیو دالان خیلی خراب بود و در سیستم کشاورزی زیانها آسیب های زیادی می رساند.

بیدل، در مورد کشاورزی به مثابه مهم ترین مشغولیت و کار تولیدی مردم سخن زده، حکام و امرا را در رشد و انکشاف امور کشاورزی فرا خوانده آنها را از اعمالی که باعث خرابی وضع دهقانان و کشاورزی میشد، بر حذر میداشت. او، در حقیقت به اینگونه میخواست به مردم و وطنش خدمت کند.

از نظر بیدل، کشاورزی سبب ایجاد زنده گی مسکون مردم شده است و در این مورد چنین مینویسد:

ذوق تحصیل راحت جاوید
خوشه می بست دانه امید
تاز افراد تخم انسانی
دسته شد ریشه پریشانی (۹)

این اشعار دارای معنی و مفهوم ژرف اند. از نظر بیدل، انسانها نخست به گونه پراکنده زیسته و به شکل کوچگری زنده گی به سر می بردند. پس آنتر در نتیجه آشنایی و اشتغال با کشاورزی، گرد هم فراهم آمده و مناسبترینی میان خود پیدا نمودند. بدین ترتیب آنها در یکجا مسکن گزین شده و بازنده گی نو شرایط نو آشناس گردیدند.

بعدها، بیدل چگونه گی پیدایی گروه های مختلف اجتماعی را تصویر نموده، در این زمینه نیز مطالب جالبی را بیان می کند.

بیدل می گوید که، کشاورزی شرایط رشد نفوس جامعه را تامین می کند. از همین سبب انسانها به خاطر فراهم ساختن خوراک در نقاط و سرزمین های مختلف جابه جاشده، گروهی در کنار ایجاد رفته در پی جستجو و دریا فت چیزهای گرانبهافتیده اند، شماری هم به کوهها برآمده اند و برخی هم از راه های غیر مستقیم آذوقه و خوراک فراچنگ آورده اند. آنها در بدل از ویاقوت از دهقانان غله و خوراک گرفته، از همین راه تقسیم مال و خرید و فروخت و سودگری پیداشده است.

بیدل، در این زمینه بازم بیان نظر خود را ادامه داده و تاکید می کند که، یکی از ((نقاط ضعیف)) اشخاص به دست آوردن خوراک بدون کار و زحمت کشی است. اینگونه اشخاص فقط از راه التماس، دعا و غیره به کسب روزی و ارتزاق می پردازند کاهنان، گدایان، فقیران و غیره از میان همین گروه اشخاص پیداشده اند.

به این ترتیب بیدل نتیجه می گیرد که، اشخاص گونه گون جاهل و بدونیز سخی و نیک

((مهمان)) دهقانان شده، بای‌ها ازغله خرمن خوراك خود را تا مین نموده‌اند. بیدل، پیدایی گروه‌های مختلف جامعه رابه همین گونه نشان می‌دهد. (۱۰)

میرزا عبدالقادر بیدل‌رادر اینجا تحسین نموده واین رالازم به‌یاد کرد میدانیم که او، به مسأله‌چگونه گی پیدایی گروه‌های مختلف اجتماعی نزدیک شده ودر این مو رد نظریات خوبی ارایه داده‌است. ولی، نتوانسته‌است علل وعوامل بنیادین پیدایی وظهور طبقات رادر جامعه به‌گونه علمی‌واساسی بفهمد. او، در مورد چگونه گی پیدایی وسایل تولید، رشد بازده‌کار ونیز پیدایی مالکیت شخصی بروسایل تولید نیندیشیده‌است. در هنگام بیان پیدایی گروه‌های اجتماعی و تقسیم آنها به طبقات برخی صفات مانند غرض ورزی، خست، ناهنجاریها وغیره رابه‌مثابه عوامل وعلل اصلی ذکر می‌کند. علت اصلی اینگونه اندیشیدن بیدل ایدالیزم ضدتاریخی اوست.

بیدل، دهقانان را می‌ستاید که باوجود تحمل مشکلات ودشواریهای فراوان، به جامعه‌آذوقه و غله تولید می‌کنند. باید گفت که در نظر او، در میان همه گروه‌های اجتماعی فقط دهقانان ایجاد کننده‌گان حقیقی نعمات به‌شمار می‌آیند. از همین سبب، بیدل دهقانان رابه ستایش می‌گیرد و ترغیب می‌کند.

بیدل میدانست که بخش‌های بیشتر بنه‌اهالی هندوستان را دهقانان تشکیل میدهند و از وضع دشوار و خراب زنده گی آنها نیز به‌خوبی آگاهی داشت. شاعر راه کمک به دهقانان و بسازی وضع زنده گی شان راجستجو مینمود. ولی، بنا بر پسمانده گی فیودالیزم شرق، به‌در یافت علل وره‌های بنیادی بسازی زنده گی مردم موفق نگردید و نمیتوانست هم‌دریابد. بیدل، حرص و آز ثروتمندان جامعه‌اش را بیان نموده، آنها را به حشرات زیان آور کشاورزی همانند می‌سازد. پیدایی این‌گروه مفتخوار و مضر به هجوم ملخ درکشتزار مانده‌بود، آنان خرمن های دهقانان را بسان مور ها فرا گرفته و برای خود دهقانان مقدار اندکی باقی می‌گذا شتند. بدین ترتیب دهقانان که زیر اثر این‌گروه فریگیر و مفتخوار قرار داشتند، مجبور به فراهم ساختن و پرداختن باج و مالیات به آنها گردیدند. اینکار از سویی سبب افزایش بیچاره گی و فقر دهقانان، و باعث افزایش و تراکم دارایی‌گروه‌های مفتخوار جامعه شده، از سوی دیگر مبارزات و تضاد های درونی آنها را نیرومند ساخت.

بیدل، خواست تا علل به‌میان آمدن دولت رابه وسیله همین‌گونه دلایل تصویر کند. از دیدگاه او، نخست دولتهای گو چك ثروتمندان حریص و مغرض پیداشده‌اند. بیدل در ادامه بیان اندیشه هایش مینویسد که، این‌گروه به تدریج عده‌یی رابه‌دور خود فرا هم

بیدل، در اینجا نیز فکر عاقلانه‌یی بیان می‌کند: او اشخاص سخی و خوش قلب را به آینه-نور، و اشخاص مکار را به پشت آینه، یعنی به تاریکی مانند می‌سازد.

بیدل، دورویی را نکو هش نموده چنین تاکید می‌کند:

اگر طبیعت کسی را مایل نفاق دریابی به یقین شناسی که صحبت اکابر در نیافتی (۶)
این سخنان درست و حقانی ناشی از تجارب چندین ساله شاعر است. او نه تنها دورویی، بلکه حتی تمایل به دورویی را هم نکوهش می‌کند.

باید گفت که، بیدل در مورد فضایل و نارسا بیهای انسان به گونه عام سخن می‌زند و الگوار خود را بیان می‌کند. او، آنها را با ویژه گیهای تاریخی جامعه، زنده گی اجتماعی، مبارزات و منافع مشخص طبقات اجتماعی پیوند نمیدهد. او نظر به شرایط تاریخی ماهیت انسان و مناسبت های اجتماعی او را نتوانست آن گونه که بایسته است، درک کند. این مسأله یکی از نواقص مهم تعلیمات بیدل به شمار می‌آید.

بیدل در اثر «عرفان»، خود، چگونه گی بیدایی کشاورزی، کشاورزان (ص ۶۴-۷۱)، هنر و هنرمندان (ص ۴۹-۵۳) را جداگانه به تحلیل می‌گیرد. ما چنین می‌اندیشیم که، بیدل در تحلیل چگونه گی ماهیت و بیدایی دولت نسبت به فیلسوف سده هفدهم انگلیسی ((ت. هابس)) به حقیقت نزدیکتر قرار گرفته است.

بیدل، در مورد بیدایی کشاورزی فکر خود را بیان نموده، چنین نوشته بود:

هر که چشمی در این چمن واگرد
تا مژه وا کند دهمن واگرد (۷)

باید گفت که، از نگاه بیدل انسان در گام نخست به غذا نیاز دارد. از اینجا بیدل چنین نتیجه می‌گیرد که، احتیاج انسان را او ادا کرده گزیدن شغل دهقانی کرده است.

بیدل، چگونه گی مشغولیت انسان را با کشاورزی به تفصیل بیان نمی‌کند. او، این مسأله را تا آخر بررسی و تحلیل نکرد و نمیتوانست بکند. در روزگار بیدل، در زمینه علم و دانش در مورد نظام ابتدایی به اندازه کافی معلومات وجود نداشت. از این سبب، در این مورد بیدل را نمیتوان مقصر دانست. ما رکیسزم - لنینیزم چنین می‌آموزد: ((در ازبایی خدمات بزرگان تاریخی در درازای تاریخ، از روی چیز هایی که بایست مطابق خواست زمان کنونی باشد داوری صورت نمی‌گیرد، بلکه نظر به ابتکارات تازه شان نسبت به گذشته گان داوری میشود)) (۸)

چرا، بیدل کشاورزی را به حیث مشغولیت درجه یک انسان میدانند؟
به نظر ما، این امر دارای دودلیل است: دلیل نخستین، در سرزمین هندوستان کشاورزی

نموده و باتسلیح آنها به مبارزات و جنگ‌سایر داخته اند. جنگ‌های داخلی میان گروه‌های مذکور از همین‌جا به پیدایی آغاز یدماست :

سرزد از شعله کاری تدبیر
هر طرف لشکری غبار انگیخت
دیشة موج خنجر و شمشیر
خاک تسخیر بر سر هم بیخت (۱۱)

در جریان جنگ‌ها و مبارزات، دسته‌های کوچک جنگجویان با هم مدغم گردیدند و گروه‌های غالب مال و ملک مغلوبین را تصرف نمودند:

کرد توفان ز ساز یکدیگر
به تسلط رسید سعی کمال
شود هنگامه شکست و ظفر
سلطنت یافت شهرت اقبال (۱۲)

پیدل، پیدایی شاهان بزرگ و فرعون‌ها را نیز به همین منوال دانسته، می‌گوید که دولت‌های بزرگی به همین‌گونه ایجاد گردیده و در آنها بیداد و فریبگری فزونی یافته‌است.

نسق گیر و دار محکم شد
برده‌ها قین در که گشت فراز
دستگاه غرور سلطانی
جوش فرعون و شمو خی نمرود
غفلت اینجا چه دست و پا که نکرد
رایگان بود ساز جاه و حشم
مایه خود سری فراهم شد
کرد اقبال بر سلاطین باز
سر زد آخر ز عجز دهقانی
هر طرف بال اقتدار کشود
حاصل سیم وزر چها که نکرد
مفت شد دعوی خدایی هم (۱۳)

آنسانکه بیدل نشان میدهد، به میان آمدن شاهان بزرگ، دولت‌های کوچک و جنگ‌های درونی آنها را تا اندازه‌ی ازمیان برده و آرامش نسبی را در مملکت برقرار کرد، ولی رنج و درد و شکنجه مردم افزایش یافت :

حرص جو شید و عدل شد نامش
که به دهقان کسی ستم نکند
تا به جایی رسید سعی غرور
بست سعی حراست احرامش
یعنی از مال شاه کم نکند
کز مزارع نماند جز مزدور (۱۴)

بیدل، باز هم در این مورد به سخنانش ادامه داده، زنده‌گی خراب دهقانان را در زیر ظلم و استثمار شاهان به بیان گرفته می‌گوید که آنها در درازای سال زحمت و رنج کشیده نه تنها غله به دست نمی‌آوردند، بل حتی گاهی گاه گشت خود را نیز صاحب نمیشوند.

غیر ساغر به موج میگیرد
بیدل باز هم چنین بیان می‌کند :

بدر اینجایی نماست سراب
گرد ساحل نشسته‌است در آن (۱۶)

بیدل در اینجا، وضع کشاورزی و بیچاره‌گی دهقانان زیر سلطه شاهان را با تشبیهات خوب

نشان میدهد. این اندیشه های بیدل چگونه می‌وضع دهقانان را در نظام فیودالی هندوستان در نیمه دوم سده هفدهم میلادی و اوایل سده هیجدهم به گونه‌ی درستی بازتاب داده است. درستی بازتاب داده است. ف. برنی پژوهشگر سیاح فرانسوی هر روز گار بیدل، ظلم و ستم فیودالان و حکمداران هندوستان را نشان داده چنین نوشته بود:

((افزون براین، این ظلم از حد زیاد شده و از دهقانان و هنرمندان همه چیز های ضرور زنده‌گی به زور گرفته میشود، در نتیجه آنها از اثر محرومیت و گرسنه‌گی می‌میرند. آنها یاسا حب فرزندی نمی‌شدند و یا اگر هم میشدند در همان طفولیت از دست میرفت، چونکه این کودکان مانند پدر و مادر خود در فقر و شراب‌بُرد تغذیه می‌زیستند. چنان وضعی هم پیش می‌آمد که دهقانان زمین‌ها را ساخته و زیر دست دیگران به نگهداری اسب‌های پرداختند و آنگونه که گفتم، به امید پیدا کردن هم صحبت مناسب به هر جاییکه برابر می‌آمد، حتی به خانه های همسایه‌ها، میرفتند. زمین‌ها زیر ضربات شلاق کشت و کار شده و در نتیجه کم‌قوت می‌شد. برای دور کردن و بیرون ساختن آب‌های اضافی زمین‌ها کسی پیدا نمی‌شد که مبلغ هنگفت را برای کندن زاب برها و کانال‌ها مصرف کند و آب اضافی را در زمین‌های دیگر جاری سازد، همچنان برای ساختن بناهای مسکونی و ترمیم بناهای ویران شده کسی علاقه و توجهی نشان نمیداد.)) (۱۷)

بیدل، زمینداران بزرگ استثمارگر را به مثابه دزدان می‌شناسد:

کیسه هیچ کس ندید پیری تا نگرد اختیار کیسه بری (۱۸)

بیدل، بازم در ادامه سخنانش می‌نویسد:

هر کجا حرص آتشی افروخت جای هیزم‌ها مروت سوخت (۱۹)

از اندیشه های یاد شده بیدل این نتیجه را می‌توان گرفت که او، دولت رایک پدید تاریخی و اجتماعی می‌داند. از دیدگاه او نخست حکام کوچک به وجود آمده و پس‌اتر رفته رفته دولت مرکزی نیرومند تر تشکیل یافته است. اینگونه دولت به سود زمینداران و فیودالان بزرگ خدمت میکند و زحمتگشان را محکوم به زنده‌گی پراز رنج و محرومیت می‌سازد. دیده می‌شود که، در اینجا بیدل به درک و شناخت مساله پیچیده زنده‌گی اجتماعی نزدیک شده است. اما، نظریات او درباره‌ی دولت دارای ویژگی‌های ایده‌الیستی است، زیرا از نگاه بیدل تلاش‌های مغرضانه و تمایل به حاکمیت باعث پیدا یی دولت شده است. بیدل همچون امیرعلیشیر نوایی خواهان شاه عادل‌ی بوده که نسبت به خلق غمخوار باشد و از رشد و انکشاف امور کشاورزی، دانش و هنر دفاع و پشتیبانی نماید.

و یا :

هر که امداد بیسملان دارد از زوال اخترش امان دارد
 قصر اقبال هر کجا بریاست نرد بانثی حمایت ضعفاست (۲۱)

باید گفت که، بیدل شاهان ظالم و بدسرشت را لعنت گفته، شاهان دادگر رامی ستاید و به آنها برای بهبودی بخشیدن زنده گی مردم امید می بندد .

بیدل ، بانثان دادن ویژه گیهای مذهبی جامعه هندوستان در این مساله نیز اندیشه و فکر خود را بیان می کند. آشکار است که طبقات حاکم و اشراف از تقسیم طبقاتی جامعه حمایت نموده، به زحمتکشان ضدیت و نفرت نشان میدادند. بیدل، با تقسیم طبقاتی جامعه آشکارا مخالفت نموده با مثالها، حکایه ها و بررسی های خود بخشبندی مردم را به طبقات بالا و پایین نگاهش نمود و نظر بدخواهانه و بدبینانه نسبت به زحمتکشان و رنجبران را نادرست دانست بیدل ، قدر و قیمت و فضیلت انسان را در زحمت و کار او میدید و اشخاص بی هنر و کم کار را نکوهش میکرد. بیدل ضرورت هنر را برای انسان مانند ضرورت آب برای نبات میدانست و انسان بیکاره را به صدف بی مروارید همبندی میداد .

بیدل ، در باره آهنگران ، بافنده گان ، دوزنده گان ، چوپانان ، بناکاران ، نقاشان و خاگرگان مطالب زیادی نوشته است، مثلا بیدل چنین حکایه می کند: ((پادشاهی یک گروه مردم را دیده ، از وزیرش پرسید که آنها چگونه طبقه یی اند و وزیر پاسخ داد: آنها پشاندۀ عیوب شاه و مردم بیچاره و محروم اند نزد آنان سوزن و ملهم برای دوختن پاره گیهای لباس مردم و پوشانیدن تن لغت و زخمی آنها، موجودهاست. اگر خود سوزن لغت هم بوده باشد ، ولی لیاقت پنهان ساختن عیوب را دارد.)) (۲۲)

بیدل با چنین مثالها و همانند سازی خود ، نقش کار و زحمتکشان را به گونه روشن و درست نشان میدهد. او، هر یک از هنر هارا دارای ویژه گیها و فضیلت خاص دانسته، حقیر شمردن هر یک از کسب و هنر زنده گی را نادرست میداند. چنانکه آهنگری ، بافنده گی ، بوت دوزی ، خیاطی و دیگر هنر هادر زنده گی مردم نهایت ضرور و لازم است.

فیلسوف چنین بیان می کند که کار دست رازبان و کارزبان را دست اجرا کرده نمیتواند از

همین سبب او اشخاص رابه مصروفیت ها و کار های مربوط به دست و زبان مجبور میدانند بیدل، اینگونه افکار خود را بامثالها و حکایه های مردمی و منابع مختلف مانند تورات و غیره پایه گذاری کرده، چنین می گوید :

از شبانی چه عار داشت کلیم ؟ وز عمارت چه ریخت ابرا هیم
زین چمن هر گلی بهاری داشت هر که رادست بود کاری داشت (۲۳)

بیدل به این نتیجه نهایی میرسد که، هر کس به هر ترتیبی که میشود باید به کاری مشغول باشد .

از نگاه بیدل، پوشیدن لباس ابریشمین یا کرباسی قیافه حقیقی و اصلی کس را پوشانده نمیتواند . او برای توضیح و تقویت فکر خود از مثالها و تشبیهات جالب استفاده می کند، مثلا: خط با وجود سیاه بودنش نه تنها بدن نیست، بلکه برعکس برای انسان نهایت مفید و مهم است:

جامه خواه اتلس خواه پلاسی شخص باطل نمیشود ز لباس
معنیش روش و تقدس رنگ از سیاهی خط ندارد رنگ (۲۴)

باید گفت که ، انسان چه کشاورزی کند چه آهنگری، چه بافنده گی کند و چه دوزنده گی همه کار او را در جامعه بها و ارزش یکسا ن میدهند .

بیدل ، انسانهای تنبل ، بیگاره ، مکار و مغرض روزگارش را با سخنان نیشدار خود افشا و رسوا ساخت . او با تأثر به حال خراب مردم مظلوم نگر بسته ، ستمباهگان را با شدت ت نکوهش کرد و خواست تا به وسیله سخنانش به ذهن حکام و امرا تأثیر مطلوب وارد ساخته، به آنها نشان دهد که انکشاف و ترقی کشاورزی علم و دانش و هنرها در استحکام دولت و بهبود وضع مردم موثر میباشد .

اما، بیدل در مورد دگرگون ساختن بنیادین نظام اجتماعی فکر نکرد از اینرو ، تعلیمات و آموزش بیدل همچون وسیله یی در دست مردم زحمتکش در مبارزه شان علیه چاباران خدمت نموده نمیتوانست .

بیدل در شرایطی که ایدئولوژی دینی و حاکمیت ارتجاعی فیودالی در جامعه مسلط بود، توانست همچون یک متفکر پیشرو و عرض وجود کند. ایده های ارجناک او در راه دانش و معرفت و نیز برای کسانی که علیه ستمبهارگان فیودالی نابرابری های جامعه مبارزه مینمودند، به مثابه منبع نظری خوبی خدمت نمود .

بیدل ، مانند همه متفکرین پیشرو مترقی خاور زمین در جستجوی راههای خوشبختی مردم بود، ولی راه اساسی و علمی آنرا نتوانست در یابد. اینهم عیب بیدل نبود، بل نتیجه اجتماعی - تاریخی روزگار بیدل بود .

نظریات اجتماعی بیدل دارای اهمیت علمی و تاریخی معینی است. نظریات بیدل نه تنها از لحاظ چگونه می پیدایی انسان، کشاورزی و طبقات ، بل از نگاه پیدایی دولت و ماهیت حاکمیت دولت باتیوری های دینی در تضاد است چنانکه میدانیم، تیوری های دینی برای پیدایی و ماهیت ادیان، دولت و طبقات خصوصیت الهی میدهند. بیدل به گونه آشکارا نادرستی اینگونه نظریات را اظهار داشت ، ولی نظریات خود را به گونه پوشیده بیان کرد. تعلیمات بیدل در مورد پیدایی کشاورزی، بوده و در مورد جامعه و مسایل مربوط آن دارای طبقات و دولت حاوی ایده های جالب و ارزنده ماهیت ایدئالیستی است .

کمبود هاو نارسایی هایبکه در همه نظریات اجتماعی دوران مارکس وجود داشت، در نظریات بیدل نیز دیده می شود. ولادیمیر ایلیچ لنین درباره این کمبودها چنین گفته بود: ((نخست نظریات تاریخی پیشین - خیلی پیش اگر برویم- علل اصلی فعالیت های تاریخی اشخاص را بررسی نموده، منشاء پیدایی علل مذکور را بررسی نمیکرد، قانو نمند یها ی رشد مناسبات اجتماعی را به گونه عینی درک نمی نمود ورد این مناسبات را از دریچه رشد تولیدات مادی نمیدید ، دوم ، نظریات پیشین حرکت همه مردم دارای وضع مشابه را دربر نمیگرفت ، در حالیکه ماتریالیزم تاریخی برای بار نخست امکان مطالعه و بررسی دقیق دگر- گونیهای زنده می اجتماعی مردم و شرایط آن را از نگاه طبیعی - تاریخی فراهم ساخت)) .

(۲۵)

یادداشتها و پانویسها :

- ۱ - بیدل، کلیات ، رباعیات ،
- ۲ - همان ، ص ۳۷ .
- ۳ - همان، ص ۸۳ .
- ۴ - همان ، ص ۱۴
- ۵ - بیدل ، کلیات ، نکات، ص ۴
- ۶ - همان ، ص ۷۴ .

- ۷ - همانجا.
- ۸ - و.ای. لنین، آثار، ج. ۲، ص. ۱۹۰.
- ۹ - بیدل، کلیات، عرفان، ص. ۷۴.
- ۱۰ - همانجا.
- ۱۱ - همان، ص. ۷۵.
- ۱۲ - همانجا.
- ۱۳ - همانجا.
- ۱۴ - همانجا.
- ۱۵ - همانجا.
- ۱۶ - همانجا.
- ۱۷ - ف - بیرنیه، آخرین تحولات سیاسی در دولت مغولهای بزرگ، شعبه نشریات اقتصادی دولت.
- ۱۸ - بیدل، کلیات، عرفان، ص. ۷۶.
- مسکو، سال ۱۹۳۶، ص. ۲۰۲.
- ۱۹ - همان، ص. ۷۵.
- ۲۰ - همان، ۳۲.
- ۲۱ - همانجا.
- ۲۲ - همان، ص. ۵۳.
- ۲۳ - همان، ص. ۵۲.
- ۲۴ - همان، ص. ۵۳.
- ۲۵ - و.ای. لنین، آثار، جلد ۲۱، صص ۴۵-۴۶.

معین کننده ها

ویژه‌گیهای کاربردی آنها در ستون دری

معین کننده ها واژگهایی اند که در ترکیب جمله ، اسمهای مابعد خود را در زمینه شناخت و گاهی از نگاه کمیت مشخص میسازند و عبارت انداز : این، آن، هر، همه، هیچ.

این واژگها به حیث وابسته پیشین اسم به جز ((همه)) دیگر ها بدون نشانه افزایش به کار رفته، نخستین دومی اسم متعلق به خود رامستقیما میشناساند و آن را از سایر انواع آن مشخص میسازد ،سومی و چارمی اسم مابعد را از نگاه کمیت به صورت مثبت و پنجمی به صورت منفی معین و مشخص میگرداند

این معین کننده هادر جریان تحول تاریخی زبان دری گاهی شکل کاربرد ویژه‌یی داشته اند که در اینجا این موضوع مورد بررسی و پژوهش قرار میگیرد .

۱ - معین کننده های ((این و آن)) :

ریشه واژه ((این و آن)) در زبانهای کهن ایرانی (آریئی) چندان روشن نیست و به درستی تشخیص نشده است ،چنانکه بعضی برانند که واژه ((این)) از صورت باستانی ((اینه)) به فتح اول (aina) و ((آن)) از صورت باستانی ((هان)) (han) آمده است.(۱)
برخی دیگر اصل و ریشه ((این)) را ((ایته)) به فتح اول (aita) دانند چنانکه در واژه ((ایدر)) یعنی ((اینجا)) دیده میشود ، به همین گونه اصل و ریشه ((آن)) را ((آ)) و ((آدان)) دانند و گویند که به قیاس از ((ایدون)) یعنی 'بنچنین ساخته شده است.(۲)

باید گفت که در متون پهلوی و نیز در متن‌های کهن دری ((ایدن)) و ((ایدون)) همواره به حیث قید آمده است نه معین کننده اسم، چنانکه در تاریخ بلعمی و حدود العالم همه جا ایدون و ایدر به حیث قید چگونه می و مکان به کار رفته است و ((چنین و اینجا)) به غایت نادر است. (۳) و اما ((این و آن)) و یاشکل‌های متحول قبلی آنها در متون پهلوی و فارسی میانه نه تنها به حیث معین کننده اسم بلکه به تنهایی به حیث نهاد یا مفعول و یا متمم فعل نیز به کار رفته است. (۴)

به همانگونه و از کبابی ((این و آن)) در دوره‌های کهن زبان دری غالباً به گونه معین کننده اسم مورد استعمال قرار گرفته است، در این مورد برخی گفته‌اند (۵) که این طرز کار بر دبه تأثیر از زبان عربی و به جای ((ال)) معرفه عربی صورت گرفته است، چنانکه مثالهایی در زمینه ارائه شده است به مانند:

((بدین قرآن که در ستست و استوار)) (۶)

اینجا ((این قرآن)) ترجمه این آیت بوده است: ((والقرآن الحکیم)) (۷)، ((درست آمده است آن گفتار در ایشان)) (۸)

((آن گفتار)) اینجا ترجمه این آیت است: ((لقد حق القول علی اکثرهم)) (۹).

((اما آن‌سه که طالبند ...)) (۱۰).

اینجا ((آن‌سه)) ترجمه ((اما الثلاثة التي يطلب))، (۱۱) میباشد صحیح است به همانگونه ((و آن چهار که به وسیله آن بدین اغراض توانند رسید)) (۱۲) اینجا ((و آن چهار)) ترجمه ((و اما الاربعه التي يحتاج اليها ...)) (۱۳) است روی همین اصل و برای مشخص کردن و معرفه ساختن يك اسم که هنوز نشانه‌های دیگر در این زمینه معمول نشده است، استعمال ((این و آن)) برای این هدف در آغاز زبان دری و در دوره‌های نخست آن معمول داشته است که اینک مثالهایی در مورد آورده میشود.

این گج: ((دیوان رافرمود تاگر ما به نهادند و غواصی کردند ... و این گج و سفیداب و رنگها آوردند و این اسپرغمها)) (۱۴)

این وزیر: ((یکی از وزیران ملک را گفت این رابه من ده تا من اورا بگشم، اورا دادش، پس این وزیر صورتی از روی بگرد)) (۱۵)

این گلاب: ((و این گلاب پارسی از جور آزند)) (۱۶)

آنمی:

بیار آن می که پنداری روان یاقوت نابستی و یا چون برکشیده تیغ پیش آفتابستی
(رودکی)

این نبیذ :

می آزاده آرد ازبد اصل پدید فراوان هنر است اندرین نبیذ
(رودکی)

این زن :

((گفت برو واین زن را بیاور)) (۱۷)

آن حرب، این اوریا، این حرب:

((آن حرب به نا حیت انطاکیه بود و این اوریا آنجا بدین حرب کشته شد)) (۱۸)
آن ماهی، این زمین:

((چون آن ماهی بر خویشتن بجنیدی، این زمین بر پشت او بلرزد)) (۱۹)

این گونه کاربرد در سده های پنجم و ششم نیز ادامه پیدا میکند ، مثلا:

این صنع، آن سنگ، آن دایره، آن آب، آن دایره اولی)) در این نثر از ناصر خسرو :
(و مثل این صنع را چنان گفتند حکما که کسی سنگی گران را از هوا فرود افگند بروی آبی
بزرگ راست و هموار استاده، و از افتادن آن سنگ اندر آب دایره بی باز شود، نخست خرد
که مرکز آن دایره آنجا از آن آب که آن سنگ برو افتاده باشد و آن دایره باز همی شود و ز
اندرون او دیگر دایره و سه دیگر دایره بر ترتیب باز همی شود، هر چند آن دایره اولی باز تر همی
شود، آن دیگر دایره سپس آن بر تو تیب همی روند)) (۲۰)

آن کیانی کلاه :

بیامد نشست از بر تختگاه به سر بر نهاد آن کیانی کلاه
(فردوسی)

این شغل سهام:

((این شغل سهام چیزی است . بس دراز)) (۲۱)

آن شیخ :

((پیش یکی از مشایخ مغرب به جهت مسأله برفت آن شیخ گفت)) (۲۲) .
باید گفت که استعمال ((این)) و ((آن)) در این زمینه بعد از سده چارم حتی گسترش
میابد و مفهوم مشخص رابه خود میگیرد بدین معنی که برای تاکید و معین ساختن اسم به کار

میرود، چنانکه در سده های پنجم و ششم و بعد از آن در جلو اسمهای خاص که خود مشخص و معرفی‌اند استعمال میشود چنین طرز کاربرد در این مثالها به وضاحت مشاهده میگردد:

این ابومطیع:

((بارزگانی راکه اورا ابو مطیع گفتندی يك شب شانزده هزار دینار بخشید ، این ابومطیع مردی بانعت بود ازهر چیزی)) (۲۳)

این قراتگین:

((وگفتندی این قراتگین نخست غلامی بود امیر را)) (۲۴)

آن نصرالدوله :

((وامیر و حاکم آن پسر آن نصرالدوله بود)) (۲۵)

این بهرام:

((واین بهرام چوین سواری یگا نه بود)) (۲۶)

این بهمن ، این ساسان :

((بیس این بهمن را پسری بوده است ساسان نام.... و از اولاد این ساسان ملوک عجم

خاستند)) (۲۷)

این ساسویه:

((سیزوار در اصل ساسو یه آباد بوده است و گفته اند پسر این ساسویه یزد خسرو بود)) (۲۸)

این تولی:

((و این تولی پسر چنگیز خان بود)) (۲۹)

در اثر پژوهشهای دقیق چنین استنباط میشود که از سده های هفتم و هشتم به بعد گاهی به جای معین کننده های (این ، آن) واژه هایی از قبیل مذکور ، مشارالیه و نظایر آن برای همین هدف یعنی مشخص ساختن اسم به کار برده میشود که بعداً رونه افزایش میگذارد ، البته در پهلوی آن واژه های (ایسن ، آن) نیز استعمال میگردد .

امروز نیز گذشته از آنها واژه های مو صوف، متزکره، نامبرده و امثال آن در این زمینه وارد استعمال قرار دارد، البته کاربرد (این و آن) به این مفهوم در این ساحه کمتر شده است.

اینک مثالهایی از آثار سده های (۷-۹) آورده می شود :

مدت مذکور:

((چون حال اودر این مدت مذکور سال مفصل معلوم نیست)) (۳۰)

شعبه مذکور:

((واین دوشعبه مذکور از ایشان منشعب گشته)) (۳۱)

تاریخ مذکور:

((در اوایل ... تاریخ مذکور خلیفه‌المستجد بالله بود)) (۳۲)

قضیه مذکور:

((بر قضیه مذکور وقوف یافت)) (۳۳)

شهبزاده گمان مذکور:

((شهبزاده گمان مذکور را با خود برده بود)) (۳۴)

نسبت مذکوره:

((همچنان که امتداد نسبت مذکوره به حسب شمول جمیع اوقات و ازمان واجبست)) (۳۵)

شیخ مذکور:

((چنانکه از کلام شیخ مذکور و درهما نرساله معلوم میشود)) (۳۶)

جمعیت مذکور:

((از برای اشارت به جمعیت مذکور بوده باشد)) (۳۷)

مولانای مشارالیه:

((ومولانای مشارالیه زبان نصیحت گشاده)) (۳۸)

جماعت مذکور:

((واکثر جماعت مذکور...)) (۳۹)

۲ - معین کننده ((هر)):

واژگ ((هر)) نیز معین کننده است و اسم مابعد خود را از نگاه شمول در حکمی و موضوعی

مشخص و معین میکند، امروز اسم متعلق به معین کننده ((هر)) مفرد آورده میشود مثلاً گفته می‌شود: هر کس، هر روز، هر سال، هر چیز هر محصل، هر کتاب...

و اما در دوره های اول زبان دری ما همی اسم متعلق به آن جمع آورده شده است مثلاً در دانشنامه علایی:

هر چیز ها: ((همچنان نتوانستی شك کردن کی هر چیز ها کی برابر يك چیز بوندایشان

نیز برابر یکدیگر بوند)) (۴۰)

((کی هر چیز ها که برابر بوندنیمه های ایشان برابر بوند)) (۴۱)

همچنان گاهی اعداد مربوط به این معین‌کننده جمع آورده شده‌است، چون ((اکنون هر دو ان را از بابل آویخته اندو عذابشان میکنند)) (۴۲)

((هردوان می رفتند سیاح وار)) (۴۳)

((هر ماهی باماهی ازان هر دو ان تا به آخر آبانه‌ها)) (۴۴)

باید گفت که در آغاز زبان دری فعلهای متعلق به اسم معین شده توسط ((هر)) از گونه جانوران غالباً مفرد آورده میشد، که اینک به گونه نونه مثالهایی آورده میشود:

((هر مپتری که اندر حدود غرچستان است...)) (۴۵)

((هر مردی آن سلاح برد که آن را کارتواند بس)) (۴۸)

((وهر کسی که اندر شهر آمدی)) (۴۷)

هر آنکس که دارد ز دانش خرد سرمایه کارها بنگرد
(فردوسی)

((هر کسی راهی گرفته بود)) (۴۸)

هرکس برود راست نشسته است به شادی وانکو نرود راست همه مژده همی دیشس
رودکی (۴۹)

امروز هم رابطه این گونه اسم با فعل متعلق آن همین گونه‌است، مثلاً گویند: هر کس که بیاید، هرکس که بگوشد، هر کس باید وظیفه خود را بداند ...

البته در دوره اول زبان دری ندرتاً فعل متعلق به آن جمع آورده شده‌است، مثلاً دریک جاز مقدمه شاهنامه ابو منصور آمده است که: ((هرکس دست بندو اندر زدند)) (۵۰)
برعکس دوسطر بعد فعل مربوط به آن مانند دیگران در آن عصر، مفرد آورده شده‌است چون:

((تا هرکسی را خو ش آید)) (۵۱)

و با در بلعمی درجایی آمده‌است: ((پرویز سردر کنار بندوی نهاد و هرکسی بختند)) (۵۲)
و اما در سده های پنجم الی نهم هجری در بیشتر موارد این گونه اسم یعنی اسم جاندار معین شده باهر، برعکس سده های قبلی جمع آورده شده‌است که این خود از ویژه گیهای همان عصر به شمار میرود، مثلاً در جوامع الحکایات عوفی، جهانگشای جوینی، نزهت - القلوب حمدالله مستوفی، جامع التواریخ رشیدالدین فضل الله و بعضی دیگر که اینک نمونه هایی در زمینه آورده میشود:

((هر کس قراضیه یی برکف اونہا دند)) (۵۳)

((پس هر کس درحق اولطفی میگردند)) (۵۴)

((وهرکس ازدوستا ن می آمدند)) (۵۵)

((هرکس درمعنی دعوی خود بیانی وبرهانی نمودند)) (۵۶)

((هرکس آن مجلس را... مشاهده میگردند ازغایت استعجاب میگفتند...)) (۵۷)

هر کسی گر طاعتی پیش آورند

بهر قرب حضرت بیچون وچند

(مولوی بلخی)

((وهر کس برای خود حاصل کنند وبسه ولایت برند وبفروشند)) (۵۸)

((هر قبیلہ بہ نامی ولقبی مخصوص گشته اند)) (۵۹)

((پس هرکسی آتشی جداگانه بیفروختند)) (۶۰)

همه کس بہ میدا ن گوشش درند ولی گوی بخشش نہ هر کس برند

(سعدی)

گرچه درمصرع دوم این بیت ازسعدی فعل متعلق بہ ((هرکس)) جمع آمده است درمصرع اول آن نیز همین گونه است ، منتہا آنجا بہ جای معین کننده ((هر)) معادل آن یعنی ((همه)) بہ کار رفته است

باید گفت کہ استعمال ((همه)) بہ جای ((هر)) ازهما ن آغاز زبان دری معمول بوده و تا بعد سعدی دوام کرده است ، البتہ ازا ن بہ بعد و امروز جای هر کدام مشخص شده و در موارد بسیار محدود یکی بہ جای دیگر بہ کار برده میشود .

استعمال معین کننده ((همه)) رابہ جای ((هر)) بانظرداشت سلسلہ مراتب تاریخی در این نمونه ها دیده میتوانیم کہ امروز در همین موارد غالباً ((هر)) می آید:

تا بر نہاد ز لفاک شوریدہ رابہ خط اندر فتاد گرد همه شہر شور وشر

(رودکی)

یعنی گرد ہر شہر ...

ازہمہ کس درم بیستم چست برگزیدم بہ خانہ تشہا یی

(شہید بلخی)

یعنی ازہرکس ...

همہ امرش بہ کام دل روان باد ہمہ آہنگ اورا دہر موجز

(بدیع بلخی)

یعنی هر امرش

((همه کس بیرون شدی)) (۶۱)

((ملوک عجم ترتیبی داشته اند درخوان نیکو نهادن هرچه تمامتر به همه روزگار)) (۶۲)

یعنی به هر روزگار

همه کس از قبل نیستی فغان دارد که ضعیفی و بیچاره‌گی و سستی حال

(غضایری رازی)

یعنی هر کس

همه تخت و ملکی پذیرد زوال

نماند بر جز ملک ایزد متعال

(سعادی)

یعنی هر تخت

۳ - معین کننده (همه) :

این معین کننده در پهلوی به شکل همک (hamak) آمده و همچنان ریشه اوستایی دارد. (۶۳)

از اینکه ((همه)) در پهلوی نیز بدون داشتن نشانه افزایش در اخیر خود، به کار رفته است بنابراین این روش استعمال در آغاز زبان دری هم معمول بوده است و بدینگونه در دوره های نخست زبان دری الی سده های ششم و هفتم جز در موارد محدود ((همه)) بدون نشان افزایش آمده است ، برخلاف امروز که آن را غالباً با نشانه افزایش به کار می‌برند، مثلاً گفته می‌شود: همه مردم، همه محصلان، همه کتابها...

اینست مثالهایی در زمینه ازدوره آغازین زبان دری که ((همه)) اکثر بدون نشانه افزایش است:

((از همه اهل روی زمین آوردندی ...)). (۶۴)

((به همه وقت که به شغل دنیایی اندک و بسیار خواستندی شد نماز کردند ی)) (۶۵)

مدح همه خلق را کرانه پدید است مدحت او را گرانه نی ونه پایان

(رودکی)

اگر روزی از تو پژوهش کنند همه مرد مانتگو و هش کنند

(ابو شکور بلخی)

به کاخ میر ماماند به خوبی گشاده بر همه آزاده گمان در

(دقیقی)

ای خسروی که نزد همه مهتران دهر بر نام و نامه تو نوا و فرسته بود

(دقیقی)

همه مو بدان را ز لشکر بخواستند

به چربی چه مایه سخنها براند
(فردوسی)

همه رفتنیها بدو باز گفت

همه رازها بر گشاد از نفست
(فردوسی)

وزان پس همه نا مداران شهر

کسی را که بود از زروکنج بهر

همه پهلوانان لشکرش را

همه نا مداران کشورش را

همه سرکشان امیر اورا متابعت

همه خسر وان رای اورا مسخر
(فرخی)

در مثالهای فوق ((همه)) بیانگر تمام افرادمجموع خود است و در این موارد دردوره های اخیر و امروز ((همه)) غالباً مضاف واقع شود یعنی دارای نشانه افزایش باشد ، چون همه شاگردان ، همه کتابها ، همه پولها

چنانکه حافظ گفته:

تویی که بر سر خوبان کشوری چون تاج سزد اگر همه دلبران دهندت باج
به همین گونه ((همه)) در مورد بیان سرپای فردی از مجموع امروز همواره بانسانه افزایش یعنی به صورت مضاف آید، مانند : همه شب، همه کارش ، همه دشت

در این زمینه هائیز در دوره اول زبان دری نشانه افزایش نیامده است ، مانند:

همه روز بسته ز خوردن دو لب

به پیش جهاندار برپای شب

(فردوسی)

یعنی همه روز ...

همه کار مردم نبودی به برگ

که پوشیدنی شان همه بود برگ

(فردوسی)

یعنی همه کار مردم

نعمت اوگستر یده بر همه گیتی

آنچه کس از نعمتش نبینی عریان

(رودکی)

یعنی برهه گیتی...

همه کوه لاله است و آن لاله زیبا همه دشت سبزه است و آن سبزه درخور
(فرخی)

یعنی همه کوه و همه دشت

همچنان در دوره اول ((همه)) بیانگر هئامی((هر)) غالباً بدون نشانه افزایش بوده است،
و طریقه پیشتر در زمینه معین کننده ((هر)) اشاره رفت در اوایل تابیشتر سده ها غالباً
به جای معینی کننده ((هر)) معین کننده((همه)) به حیث بیانگر فرد در مجموع به کار
میرفت، نمونه های آن همانجا آمده است .

امروز رابطه ((هر)) و ((همه)) را اینگو نه میتوان ارائه کرد:

(هر جمع اسم مفرد مساوی همه جمع اسم جمع

مثلا : هر شادگرد باید بکوشد یعنی همه شاگردان باید بکوشند .

اینجا ((همه)) میتواند با نشانه افزایش بیاید یا نیاید ، چون : همه شاگردان یا همه شاگردان.

و اما (همه جمع اسم مفرد) به معنای سراپای فرد در مجموع باشد ، مثلا : همه شب از درد
می نالید . یعنی از آغاز تا پایان شب .

و در این صورت نیز ((همه)) با نشانه افزایش یا بدون آن آید ، به گونه :

همه شب یا همه شب

۴ - معین کننده ((هیچ)) :

((هیچ)) از جمله معین کننده های است که از آغاز تا کنون مخصوصاً در سده های ششم و

هفتم زمینه های گوناگون کاربرد با معنای دیگرگون داشته است ، مثلا با فعل منفی و مثبت

هر دو به کار رفته است و به معنای نفی ، پرسش انکاری ، تقلیل و اسم مبهم (کدام)

مورد استعمال قرار گرفته است ، بدینگونه :

نخست - آنکه در دوره های پیاپین زبان دری گاهی این معین کننده به معنای نفی با فعل مثبت

به کار رفته است ، مثلا :

بگفتا هیچ دل پر پیچ دارم اگر این خر بیفتد هیچ دارم

(عطارد)

مطابق معمول امروز گفته می شود: بگفت هیچ دل پر پیچ ندارم

ویا :

نوح نهصد سال دعوت می نمود د مېدم انکار قومش می فزود
هیچ از گفتن عنان واپس کشید هیچ اندر غار خاموشی خزید
(مولوی بلخی)

که امروز گفته می شود : هیچ از گفتن عنان واپس نکشید و هیچ اندر غار خاموشی نخزید.
(هیچکس از میرآب گله کرد) (۶۶)

یعنی هیچکس از میرآب کله نکرد .

((اگر برده بود یمی بگفتمی و هیچ باک:اشتمی)) (۶۷)

یعنی هیچ باک نمیداشتم .

دیده میشود که دران زمان فعل مربوط به معین کننده ((هیچ)) در جمله اخباری در موارد زیاد مثبت آمده است و امروز در این زمینه ها فعل منفی آورده میشود .

دوم - ((هیچ)) در مورد پرسشی انگاری با فعل مثبت آورده شده است که تا امروز معمول است، مثلا گفته میشود: هیچ میدانی که چه میکنی؟

اینست مثلها بی ازان در متون گذشته:

((و مادر را گفت گرسنه ام هیچ داری که من بخورم)) (۶۸)

((هیچکس هست از شما که این حرف را می شناسد)) (۶۹)

((هیچ آفریده آوام (وام) مخالفان گزارده است)) (۷۰)

زانکه از بانگ و علای سگسان هیچ واگرد ز راهی کاروان
(مولوی بلخی)

هیچ دانا هیچ عاقل این کند با کلوخ و سنگ خشم و کین کند
(مولوی بلخی)

ای که هرگز فراموش نکنم هیچت از بنده یاد می آید
(سعیدی)

سوم - آنکه معین کننده ((هیچ)) قبل بر این در بسا موارد به جای و بمفهوم اسم مبهم (کدام)

به کار رفته است که این گونه مورد استعمال و بدین معنی امروز معمول نیست، مثلا :

((اگر هیچ چیزی آلوده بران افکنند آن ریگ بنالد...)) (۷۱)

یعنی اگر کدام چیزی ...

((اگر هیچ تقصیر کنی))، (۷۲)

یعنی اگر کدام تقصیر کنی

گردد ز گرد رخشش چون قیر قیروان
گر هیچ قصد شاه سوی قیروان کند
(مسعود سعدسلمان)

یعنی اگر کدام قصدی شاه سوی قیروان کند

تا عاشقی مساعد بی هیچ خصم جویی

گر هیچ رای داری مگزین کس به من بر
(فرخی)

یعنی اگر کدام رای داری ...

((او را بگو بید تاهیج کار دارد))، (۷۳)

یعنی اگر کدام کار دارد

گر هیچ سخن گویم باتو زشکر خوشتر
صد کینه به دل گیری صد اشک فروباری
(منوچهری)

یعنی اگر کدام سخن بگویم ...

خاک در ت از سجده احرار مجسدر
تا سجده برد هیچ شمن هیچ صنم را
(انوری)

یعنی تا سجده برد کدام شمن کدام صنم را

این آگینه خانه گردون که روز و شب
از شعله های آتش الوان مزین است
بادا چرا غواره فردوس جای تو
تاهیج در فتیله خور شید روغن است
(انوری)

یعنی تادر فتیله خورشید کدام روغن باشد.

کتابنامه و سرچشمه‌ها

۱ - نظر دار مستتر، رجوع شود: تاریخ زبان فارسی، ج ۴، بخش دوم، صص ۱۳۵، ۱۳۶.

۲ - همانجا:

۳ - سبک شناسی، بهار، ج ۱، ص ۴۱۹

- ٤ - دستور فارسی مابنه، رستار گریوا، ترجمه دکتر شادان، ١٣٤٧، ص ٩١
- ٥ - دستور کاشف، کاشف، ص ٦٢
- ٦ - تفسیر قرآن (قرن چهارم) ، نسخه گمبریج، به نقل برگزیده نثر فارسی، ج.١. ص ٤٦
- ٧ - سورة ٣٦ (یس) ، آیه ٢
- ٨ - همچنان تفسیر قرآن ، همانجا ص ٤٧
- ٩ - سورة ٣٦ (یس) ، آیه ٦
- ١٠ - کلیله ودمنه ، نصرالله بن عبدالحمید، چاپ پنجم ، ص ٥٣
- ١١ - کلیله ودمنه، ابن المقفع ، طبع حسن نائل ، مصر، ١٩٢٧ ، ص ٩٥
- ١٢ - ایضاً کلیله ودمنه ، نصرالله بن عبدالحمید ، ص ٥٣
- ١٣ - ایضاً کلیله ودمنه ابن المقفع ، ص ٩٥
- ١٤ - تاریخ بلعی ، ابو علی محمد بن محمد بلعی، به تصحیح بهار، ١٣٤١، قصه طهموت
- ١٥ - همانجا، بلعی
- ١٦ - ایضاً بلعی، داستان اردشیر بابکان
- ١٧ - ترجمه تاریخ طبری، به نقل سبک شناسی ، ج ٢، ص ٥٩
- ١٨ - همانجا.
- ١٩ - بلعی، ج ١، ص ٤٣
- ٢٠ - جامع الحکمتین، ناصر خسرو ، مصحح کرین و معین ، ص ٢٥٨
- ٢١ - التفهیم ، البیرونی ، ص ٤٥٢
- ٢٢ - بهارستان ، جامی ، به کوشش براون، ١٣٤٦
- ٢٣ - تاریخ بیهقی، به اهتمام دکتر غنی و فیاض ، ١٣٢٤ ، ص ١٢٨
- ٢٤ - ایضاً، ص ١١٢
- ٢٥ - سفر نامه ، ناصر خسرو، چاپ آفست برلین ، ص ١٢
- ٢٦ - سیاستنامه ، نظام الملک ، به اهتمام مدارک ، ١٣٤٧، ص ٩٨
- ٢٧ - تاریخ بیسقی ، ابوالحسن علی بن زید، با مقدمه قزوینی ، ص ٤١
- ٢٨ - ایضاً ، ص ٤٠٣
- ٢٩ - طبقات نصری، منبهاج السرا ج جوزجانی، ج ٢، ١٣٤٣، ص ١٨٩

۳۔ جامع التواریخ، رشید الدین فضل اللہ، بہ کوشش داکٹر بہمن کریمی، ۱۳۳۸، ص

۲۳.

۳۱ - ایضاً، ص ۱۴۹

۳۲ - همانجا، ص ۲۵۲

۳۳ - همانجا، ص ۳۰۳

۳۴ - همانجا، ص ۶۷۶

۳۵ - لوائح، جامی، بہ کوشش حسین تسیبی، ۱۳۴۲، ص ۱۷

۳۶ - لوامع، جامی، ص ۳۰

۳۷ - ایضاً لوامع، ص ۳۲

۳۸ - ظفر نامہ، شرف الدین علی یزدی، ۱۳۳۶، ص ۲۲۹

۳۹ - حبیب السیر، (ذکروصول اکابرو...ہرات) .

۴۰ - دانشنامہ علایی، ابن سینا، بہ تصحیح احمد خراسانی، ۱۳۱۵، ص ۴۹

۴۱ - همانجا، ص ۶۰ .

۴۲ - تفسیر قرآن پاک، انتشارات بنیاد فرهنگ، ۱۳۴۴، ص ۶۰

۴۳ - قصص قرآن مجید، برگرفته از تفسیر سور آبادی، چاپ دانشگاه، ص ۲۹۹

۴۴ - التفہیم، بیرونی، بہ تصحیح جلال ہمایی، ۱۳۲۶، ص ۲۳۱

۴۵ - حدود العالم، چاپ کابل، ص ۳۸۹

۴۶ - تاریخ بلعمی، بہ نقل ہزار سال نثر پارسی، ص ۱۱۷

۴۷ - همانجا، ص ۳۵۳

۴۸ - الابنہ عن الحقایق الادویہ، موفق ہروی، بہ نقل ہزار سال نثر پارسی، ص

۵۹

۴۹ - آثار باقیماندہ رودکی، تاجیکستان، ۱۹۵۸، ص ۲۷۶

۵۰ - مقدمہ شاہنامہ ابومنصوری، بہ نقل ہزار سال نثر پارسی، ص ۴۴

۵۱ - همانجا، ص ۴۴

۵۲ - تاریخ بلعمی، بہ نقل طرح دستور زبان فارسی، حسن ندیمی، ۱۳۵۴، ص ۷۴

۵۳ - جوامع الحکایات، عوفی، بہ تصحیح بانو مصفا، ج ۱، ۱۳۵۲، ص ۱۴۰

۵۴ - همانجا، ص ۱۴۷

۵۵ - ایضاً، ص ۱۴۷

- ٥٦ - ايضاً ، ص ١٦٦
- ٥٧ - جهانگشا، جوينی، به اهتمام قزوینی، ج ١، چاپ لیسن، ١٩١٦، ص ١٤٨
- ٥٨ - نزهت القلوب، حمدالله مستوفی، به کوشش دبیر سیاقی، ١٣٣٦، ص ٨٩
- ٥٩ - جامع التواریخ، رشید الدین فضل الله، ١٣٣٨، ص ١١٥
- ٦٠ - زین الاخبار، گردیزی، به نقل هزاوسال نشر پارسى، ص ٢٣٥
- ٦١ - تاریخ سیستان، به تصحیح بهار، ١٣١٤، ص ٤٧
- ٦٢ - نوروزنامه، عمر خیام، ص ١٣
- ٦٣ - اضافه، محمد معین، چاپ دوم، ١٣٤١، ص ٥٨
- ٦٤ - تفسیر پاک، چاپ عکسی بنیاد فرهنگ، ١٣٤٨، ص ٤٤
- ٦٥ - تاریخ سیستان، به تصحیح بهار، ص ٣٣
- ٦٦ - همانجا، ص ٢٦٦
- ٦٧ - سکندر نامه، به کوشش ایرج افشار، ١٣٤٣
- ٦٨ - همانجا
- ٦٩ - تاریخ سیستان، به تصحیح بهار، ص ٥٤
- ٧٠ - جهانگشا، جوينی، به اهتمام قزوینی، ج ٣، ١٩١٦، ص ٨٥
- ٧١ - ايضاً تاریخ سیستان، ص ١٥
- ٧٢ - همانجا، ص ٥٥
- ٧٣ - راحة الصدور، ابو بکر محمد علی راوندی، به تصحیح اقبال و مینوی، ١٣٣٣،

دكتور عبدالرشيد صمدى :

انورى و غزلهائى او

(٤)

محتواى اساسى غزليات انورى

قبل از آنکه محتواى اساسى غزليات انورى را از نظر بگذرانيم لازم دانستيم به طور کلی در باره زانرغزل در شعر قرنهاى (١٠-١١م) صحبت کنيم و نقطه نظر بعضى از شعر شناسان گذشته و امروز را در اين مورد بازگويم

راجع به پيدايش ، تحول و خصوصيات غزل چه نويسندهگان دوره هاى گذشته و چه ادبىات شناسان شوروى و خارجى رساله و مقاله هاى جداگانه نوشته اند. اما باآنهم هنوز زمينه هاى پيدايش ، مرحله هاى تکامل و تحول ، خصوصيات هاى غزل در دوره هاى گوناگون ادبىات درى به تفصيل مورد تحقيق قرار نگرفته است .

شمس الدين محمد بن قيس رازى در ((المعجم فى معايير اشعار العجم)) در باره غزل چنین گفته است :

((وغزل دراصل لغت حديث زنان وصفات عشق بازى بايشان و تحالك در دوستى ايشان است و مغاللت عشق بازى و بلاغت است بازنان . وگويند : رجول غزل - يعنى مردى كه متشكل باشد به صورتى كه موافق تبع زنا نباشد و ميل ايشان بدو بيشتر بود به سبب شمائل شيرين و حرکت ظريفانه و سخنان مستعضب . و بعضى اهل معنى فرق نهاده اند بين نسيب و غزل و گفته اند معنى نسيب ذكرشاعر است . خلق و خلق معشوق را و تصرف احوال عشق ايشان دروى و غزل دوستى زنان است و ميل هواى دل برايشان و به افعال اقوال ايشان و از اين جاست كه گويند: چون سگ درصيد به آهو رسد و آهويك ببيچاره گردد، به

بانگی ضعیف بگند از ترس جان سگ وارقتی پیدا شود و از وی باز استندوبه چیزی دیگر مشغول شود. گویند غزل الکلب و همانا آهو را غزال از این جانام نهادند که این مغالزت را شایسته است. و بیشتر شعرای مفلک ذکر جمال معشوق و وصف احوال عشق و تسابری را غزل خوانند و اغزالی که مقدمه مدحی یا شرح حال دیگر باشد آنرا نسیب گویند و حکم آن مقصود از غزل ترویج خاطر و خوش آمد نفس است.

باید که بنای آن باروزنی خوش مطبوع و الفاظی اضب نلیث و معانی رویق مروق نهد در نظم آن از کلمات مستقیمه و سخنان خشن محترز باشند.

از دانشمندان علم بدیع در قرن ۱۲، تاج‌الهلای گفته شمس قیس رازی را تکرار میکند و میگوید که غزل ذکر جمال معشوق، وصف زلف و خال، حکایت وصل و هجر و این موضوعها را دربر میگیرد، باید از ترکیبات عبارته‌ها و از سخن‌های مفلک عاری باشد.

شمس قیس رازی و تاج‌الهلای بیشتر معنی لغوی و مضمون عمومی غزل را تو ضیح نموده در خصوص شکل و استخوان بندی آن خاموش مانده‌اند.

مولف ((هفت قلم)) قبول محمد مینو یسد که غزل در معنی لغوی دوست داشتن، حدیث با زنان است و در اصطلاح بیت چند در یک وزن و قافیه بود و دومصرع اول هم قافیه باشد که آنرا بیت مطلع گویند. و بیت آخر را مقطع خوانند.

در خصوص تعداد ابیات غزل مینویسد: مشروط آن است که متجاوز از یازده بیت نباشد یعنی دوازده بیت بعضی تا نزده بیت حد غزل را گفته‌اند. اما بعضی شعرا تا آخرین بیست و یک بیت گفته‌اند و یک غزل در ۲۷ بیت هم در نظر آمده، لیکن حد غزل تا نزده بیت است و زیاده بر آن باشد آن را قصیده نامند و در غزل غالباً ذکر جمال محبوب و صفت حال محب باشد و تا آخر غزل هر بیت از بیت دیگر برجسته تر نمایان باشد.

عبدالرحمن جامی نیز در ((اشعة اللمعات)) میگوید که: از جنس جواهر شعر هیچ گوهری لطیف تر و جوهر شریف تر از غزل نیست و صاحبان این حرفه نیز عزیز الوجود و عالمگیر و شهر آشوب و طرفه طبع و عدیم المثل میباشند.

مولفان فرهنگ و لغت‌های گوناگون مانند ((غیاث‌اللغات))، ((منتخب‌اللغات)) (چراغ‌هدایت)، ((فرهنگ نفیسی))، ((لغت نامه علی اکبر دهخدا))، ((دایرة المعارف))، ((فرهنگ اصطلاحات ادبیات شناسی)) (لغت نظم شناسی) و غیره نیز تعریف عمومی غزل را داده‌اند که از لحاظ مضمون از یکدیگر چندان تفاوتی ندارند.

از جمله، مولف غیث اللغات غزل را باز می‌محبوب و حکایت از جوانی و حدیث صحبت و عشق زنان می‌پندارد. در دایرةالمعارف گفته میشود که غزل از نظر لغوی به معنی عشق بازی بوده در اصطلاح نظمی است که عدد بیت هایش از چارالی پانزده باشد و موضوع های عشقی و حال و هجران را در بر گیرد. از قرن هفتم غزل سرایان در آخرین بیت غزل تخلص خود را ذکر کرده‌اند. از گفته های بالا چنین برمی آید که معنی لغوی غزل حدیث زنان و عشق بازی و عشق و روزی با آنان است و تعداد ابیات آن از پنج - یازده بیت هموزن و هم قافیه است. اینست خلاصه تعریف هاییکه راجع به غزل در کتابهای ادبیات شناسی کلاسیک آمده است.

راجع به تاریخ پیدایش غزل در آثار شرق شناسان، عقیده های گوناگون یاد شده است. مساله اساسی که در مرکز دقت محققان قرار گرفته، اینست که آیا غزل به حیث یک شکل مستقل شعر در ادبیات دری سده های ده و یازده وجود داشته است یا خیر. بعضی ها چنین عقیده دارند که گویا در قرن نهم یا ششم قصبه ها را غزل می‌گفته‌اند.

۱۰۱. بیر تلس، براین نظر است، که غزلیهای قدیم تنها نسیب های عشقی جدا شده از قصاید بوده است.

در جای دیگر موصوف در خصوص اشعار فرخی مینویسد که او خود را غزلخوان می‌شمارد و او غزل را نسیب عشقی از قصیده جدا شده تصور میکرد. همچنان به عقیده بیر تلس غزل از قصیده بوجود آمده است و در قرن های ده و یازده بحیث نمود (زانی) لیریکی (نوعی شعر غنایی) وجود داشته است.

به نظر شبلی نعمانی، غزل در آن زمان شکل و حیثیت خاصی نگرفته بود و تشبیبی که در آغاز قصیده گفته میشد بجای غزل بود.

اکادیمیسن عبدالغنی میرزایف پارچه‌های شعر غنایی سروده شده در موضوع های عشقی را غزل به حساب می‌آورد. وی منبع پیدایش غزل را نه از قصیده بلکه از سروده های غنایی میدانند که قبل از سده دهم میلادی وجود داشت. میرزایف آن پارچه های غنایی را نوعی از اشعار غزل مانند می‌شمارد و با آن عقیده که غزل در قرن های ده و یازده میلادی به حیث یک شکل شعر وجود داشت مخالف است.

۱۲. س. براگینسکی اظهار میکند که غزل در قرن های ده و یازده بحیث ژانر مستقل وجود داشت و برای اثبات این عقیده خود مثالی چند از اشعار شاعران آن زمان را می‌آورد. عقیده پرو فیسور رسول هادی زا ده‌نیز درین باره به عقبه براگینسکی شباهت

نارد. او میگوید ((با باوری تام گفتن ممکن است غزل چون شکل علیحده نظم لیریکی ، هنوز در قرن ده دردوره ترقیات و گل گل شگفی نظم تاجیکی فاسی در آسیای میانه وجود داشت)).

در ادبیات شناسی امروزی در مسأله پیدایش و تحول غزل دو عقیده وجود دارد . گروهی برآنند که غزل به حیث ژانر مستقل در عصر ده وجود نداشت گروه دوم تا یبید میکنند که غزل به حیث شکل مستقل در قرن دهم میلادی موجود بود .

از مطالعه چند پارچه شعر های غزل مانند شاعران قرن ده دشوار است معین شود که غزل در آن عهد به حیث شکل مستقل شعر ی وجود داشت یا خیر .

وگی مفهوم غزل در اشعار شاعران قرن های ده و دوازده میلادی چون اصطلاح ادبی به معنای شعر های عشقی غنایی در مقابل مضمون های مدحی مورد توجه بوده است . از جمله استاد رودکی میگوید .

زبانم از غزل ومدح بنده گمانش نسود
همه به تنبل و بند است باز گشتن او

درین بیت غزل از لحاظ مضمون نسبت به مدح فرق دارد .

یا عماره مروزی راجع به غزل های خود میگوید.

اندر غزل خویش نهان خواهم گشتن

تا بر لب تو بوسه زدم چونش بخوانی

فرخی به لطافت و روانی و دلارامی و ناز کمی غزل های شهید بلخی، شاعر قرن دهم میلادی اشاره کرده است .

از دلارا می و نفزی چون غزلهای شهید

واز دلاویزی و خوبی چون ترانه بو طلب

یا جای دیگر :

دایم از مطربان خویش به بزم

غزل شاعران خویش طلب

شاعران چو رود کی و شهید

مطربانت چو سرکش و سرکب

خود شاعر که هم سراینده بود و هم نوازنده درنسیب قصیده بی میگوید که او سرود

ها (غزلهای) دلکش میخواند :

مطر با آن غزل نغز دلا ویز بیار
 ورنه دانی بشنو تا غزلی گویم تر
 فرخی در قصیده یی در توجیه مضمون غزل خود گوید :

تا غزل خوانرا ببايد و قت خواند ن در غزل
 نعت از زلف سیاه و وصف از چشم کجیل
 عنصری نیز که به قصیده سراپای مشهور بود ، غزلها سروده آنها را به غزلها ی
 رودکی مقایسه کرده است بدین سان :

غزل رود کی وار نیکو بود
 غزلها ی من رود کی وار نیست

افضل الدین خاقانی به غزل و قصیده عنصری اشاره میکند و در يك قصیده اش میگوید :

به معشوق نیکو و ممدوح نیک
 غزلگو شد و مدح خوا ن عنصری
 جز از طرز مدح و طراز غزل
 نکرده ز طبع امتحان عنصری

یکی از شاعران پراوازه قرن یازده که با سبک واسلوب خاصی خود معلوم و مشهور گردیده بود سید حسن غزنوی است او نه تنها قصیده و قطعه ، بلکه غزلها ی پر مضمون و آبدار نیز سروده است و غزلها ی او در معین نمودن بعضی از خصوصیت های شکل شعر آن عهد اهمیت دارد سید حسن گفته است :

شهر یار منم آن بحر که طبع و قلم
 آفرینش رادر گوهر و در زر گیرند
 مدح مسعود و غزلها ی معزی را خلق
 گر چه با آتش و با آب برابر دانند

* * *

زین گو نه عشوه ها که تو آغاز کرده ای
 تر سم که از فراق تو نبود اما ن مرا
 چندان کنم غزل نه تخلص رسد سخن
 اندر ثنا و مدحت شاه زمان مرا

از سخنسرایان نامی شعر قرن یازدهم تا اوایل قرن بیستم میلادی عبدالواسع جبلی غزل را از قصیده جدا نموده و در دیوان خود قسمت غزلیات را مشخص نموده است. عبدالواسع جبلی در غزل به غیر از مضمونهای عاشقانه مضمونهای عرفانی را نیز داخل کرده است.

حالا می بینیم که غزل در اشعار جبلی بکلام مفهومی بکار رفته است شاعر در یک شعرش چنین میاورد.

زلفظ مطربان بس غزلهای سبک بشنو

زدست سابقان گشای گدازان

ازین تکرار شاعر استفاده می‌شود که غزل عادتاً بانگهای موسیقی پیوند دارد یادریک غزلش شاعر در یک مفهوم غنایی به معنای خود از سخنهای خوش و غزلهای ترخویش چنین یادآور میشود:

در هوست ما به نیست جز غزل تو مرا

در طلبت توشه نیست جز سخن خوش مرا

همچنان در رباعی ذیل گوید:

امروز چو شعر هر که در خط گوشد

حرفی ز خطت به صد غزل نفروشد

پوشید خط خوب تو عیب سخنت

همچون خط خوبان که زنج را پوشد

در دیوان معزی نیز چند غزل به نظر میرسد که بعضی آنها به تشبیب قصیده مانند است.

بیشتر غزلیات شاعر، از حیث آهنگ، شکل و مضمون مشخص میباشد و بر نمود غزل آن دور انشاد شده است. معزی اصطلاح غزل را بیشتر به معنی شکل جداگانه به کار می برد، چنانکه گوید.

این غزل بر وزن آن گفتم که گوید عنصری

تا همی جو لان زلفش باغ لالستان بود

* * *

خشکی روزه به جز باده عیدی نبرد

خاصه آنوقت که مطرب غزل گوید تر

یادر قطعه بی شرطهای غزل را می شمارد:

نه بس بود که در غزل یار و در مدیح
 طبعی بود لطیف و زبانی بود فصیح
 معشوق سازگار ببايد گه غزل
 ممدوح مال بخش ببايد گه مدیح

از (قرنهای دوازده - سیزده) میلادی به تدریج غزل و غزل سرایی رو به رشد و کمال مینهد و قسمت جداگانه دیوان‌های شاعران را تشکیل میدهد و آن طوریکه جلال‌الدین همایی میگوید: ((تحول معنوی را از سرگزرانیده است)) اگر تشبیب قصیده عامل اساسی پیدایش غزل نباشد ولی در غزل قرنهای ده و یازده تأثیر داشته است. و نهایت غزل انکشاف می‌یافت و به حیث یک شکل در قطار قصیده رواج خود را تثبیت مینمود و این وضع از معلومات پرویز ناتل خان لری روشن میشود به قول او ابولفرح رونی (۵۴)، غزل، امیر معزی شصت غزل عماد شهر یاری ۳۹ غزل، ادیب صابرترمزی ۶۶ غزل، عبدالواسع جیلی یکصد و پنجاه غزل، انوری ۳۰۳ غزل، خاقانی ۴۵۱ غزل و مجیر بیلقانی ۱۰۲ غزل سروده اند.

شکل غزل در دیوان انوری

راجع به غزل سرایی انوری در تذکره و سرچشمه‌های ادبی تاریخی معلومات نهایت مختصر است. اکثر تذکره‌نویسان انوری را قصیده‌سرای بامبارت و هیات شناس معروف توصیف نموده‌اند. اما راجع به غزل‌های او که بخشی از دیوانش را احتوا کرده است چیزی نگفته‌اند.

یگانه تذکره‌نویسی که راجع به این شکل میراث ادبی شاعر اشاره کرده است، لطف علی بیگ آذر می‌باشد که او میگوید: ((غزلیات و رباعیات انوری با آنکه با قصاید و قطعاتش هم‌سنگ نیست در حد خود شایان توجه است)). لطف علی بیگ آذر درست گفته است که هر چند غزل‌های انوری از لحاظ مضمون و سبک و داشتن صناعات شعری با قصیده و قطعه‌های شاعر برابر نیستند ولی از حیث آهنگ و لطافت جالب دقت‌اند.

از شرق شناسان و لاتین‌ژوگوفسکی اولین شخصی است که درباره غزلیات انوری معلومات داده است. او ذکر میکند که ((غزل‌های حقیقی با ظرافت و طبعی بود و خود فرقی میکنند. در آنها شاعر بی اختیار تلخی و شیرینی‌های عشق‌زمینی را عشقیکه از غیب نیامده و چون رمز تجسم نیافته است، بیان میکند. خلاصه غزل‌های انوری اکثر مبتنی بر واقعیت پدیدآمده است و در آنها بعضی تصورات غیر حقیقی (مانند غزل‌های عشقی شاعران عصرهای بعد میتوان مشاهده کرد). و نیز معنای رمزی سیما‌های شاعرانه دیده نمیشود.

بدیع الزمان فروزانفر متذکر شده که غزلهای انوری مورد پسند سعدی شیرازی بوده و از وی در غزل پیروی نموده است .

فروزانفر همچنان مینویسد :

((غزلیات او (انوری) که بیشتر آنها را سعدی تتبع کرده و بعضی را جواب گفته است اگرچه نسبت به غزلیات متاخرین فوق‌الماده مهم نیست اما ازین حیث که اول مرحله رقت شعر و لطافت غزلی است باز هم دارای اهمیت است)). در بسیاری از غزلهای سعدی که اکثر آنها مضمون‌های واقعی دارند، فصاحت و لطافت لفظ و معنی و سبک سخن انوری رامیتوان مشاهده کرد .

ذبیح الله صفا در باره شیوایی و دل‌انگیزی غزلهای انوری که پیش از سعدی این نوع شعر را بگمایل رسانیده بحث کرده است، او گوید :

((وقتی که انوری ساده‌گمی و روانی کلام خود با خیالات دقیق غنایی بهم می‌آمیخت غزل‌های شیوا و زیبا و متنوع و دل‌انگیز خود را پدید می‌آورد و الحاق او را در غزل از کسانی باید شمرد که آنرا مانند ظهیر فاریابی پیش از سعدی به عالیترین مراحل کمال و لطف نزدیک کرده و این راه دشوار را در شعر آماده آن ساخت که محل جولان اندیشه‌های باریک بین و خیالات دقیق رعالی سعدی قرار گیرد)).

مدرس رضوی شیوه غزل‌سرایی انوری را مورد توجه قرار داده و نوشته است که گرچه بعضی از معاصران وی (انوری) مانند معزی و عبدالواسع جلی و چند تن دیگر این راه را پیهموده... به غزل‌سرایی پرداخته‌اند، لیکن هیچ یک طریق غزل‌سرایی را به پایه انوری طی نکرده و مانند او پیش نرفته و نظیر بنیادیکه او نهاده کسی دیگر از شعرای آن زمان نهاده است. و همین کار او را آنانیکه بعد از او آمده اند پیروی کرده و براساسی که او برای غزل ریخته بود دیگران بناهای رفیع نهاده و کاخهای عالی برافراشته‌اند. تا به شیخ اجل سعدی شیرازی و پس از او به لسان اللغیب خواجه حافظ شیرازی رسید و این دو پایه آنرا به جای بس بلند رسانیدند که دست دیگران از وصول بدان کوتاه گردید .

مدرس رضوی در ادتباط به شیوه غزل‌سرایی انوری سخنان فروزانفر را تایید میکند . مستشرق چکوسلوا کیا بان ریگا سهم انوری را در تکامل غزل شایان تقدیر میدانند. چنانکه دیده میشود ذبیح الله صفا و مدرس رضوی و بان ریگا اساساً گفته فروزانفر را تکرار میکنند بدون آنکه کدام نکته تازه بر گفته وی بیفزایند

رسول هادی زاده در مقدمه دیوان انوری در خصوص غزلیات انوری سخن میراند و مخصوصاً سپهر و خدمت شاعر را در راه انکشاف غزل یادآور میشود .
 به نظر او خدمت اول شاعر در آن است که او یکی از نخستین کسانی است که مضمون مدحی را از مضمون غنایی جدا کرده اشعار غنایی را در غزل سرایی وسعت داده است . خدمت دیگر شاعر در آن است که او در شکل غزل (غایه های صوفیانه را که در شعر غنایی آن دور پیشتر نفوذ پیدا میکرد بسیار کم به کار برده است).

شکل غزل نه تنها از جهت محتوا و مضمون بلکه از جهت کمیت نیز در ایجاد یات شاعر تدبیرا انکشاف می یافت . اگر شاعر به طور تخمین دوصد قصیده ، پنجمصد قطعه ، ۴۴ رباعی گفته باشد ، پس مجموع غزلیهای بدست آمده او (۲۴۳) عدد است ، که یکی از قسمت های مهم میراث ادبی شاعر به حساب می رود .

مرتبان دیوان انوری غزلیهای او را به شمار گوناگون ضبط کرده اند یکی دوصد ، دیگری دو صد و پنجاه ، سومی دوصد و هشتاد و غیره گفته اند . در دیوان های چاپی شاعر تعداد غزل هایش گوناگون اند . سعید نفیسی عدد غزلیهای انوری را ۳۳۲ و مدرس رضوی ۳۲۲ شمرده اند از نسخه های خطی انوری در کتابخانه های دوشنبه ، لیونگراد و کابل ۱۲ غزل دیگر شاعر پیدا شد که آنها در هیچ نسخه چاپی دیوان انوری تا حال گنجایده نشده اند .

در غزلیات انوری انعکاس مساله های مهم اساسی و حیاتی به درجه زیاد تحقق یافته است و احساس کسانی که در اشعار غنایی تبلور یافته در رابطه به زنده گی و محیط اجتماعی از گستردگی بهره مند است وسعت نظر اشخاص را در اشعار غنایی میتوان از بررسی موضوعات غزلیهای انوری تشخیص نمود . بنا برین ماقبل از همه موضوعات اساسی غزلیات شاعر را از نظر خواهیم گذراند .

۴ ...

عشق در غزلیات انوری

عشق و محبت در ادبیات از موضوعات بی زوال است . شعر و داستان و غزلیهای غنایی و عشقی رودکی و نظامی ، سعدی و حافظ و جامی و هلالی از همان رهگذر در عالم ادب مشهور شده است . هر کدام آنها عشق و عاشقی را به شیوه خاص خود ستایش نموده اند و هر یک توسط این موضوع غایه زایده های عالی انسانی را ترنم نموده است .

قبل از آنکه راجع به مضمون های عشقی غزلیات انوری سخن رانیم ، بهتر است مفهوم عشق و سیمای عاشق را در غزلیات شاعر معین سازیم . عشق و عاشقی برای دل داده در شعر

شاعر يك امر دشوار کمالات رو حی است عاشق سختی‌های راه عشق، در دو حسرت، سوز و گداز دنیای محبت را احساس میکند، بناگامی و محرومیت هاماوجه میشود، اما او خوشبخت است، به روز وصل و شادکامی باور ی دارد. از همین رو در غزلیات انور ی توصیف عشق تا اندازه یی با تضاد توأم است یعنی عشق هم غم است - هم غمگسار عشق هم قضای آسمانی است هم بقا ی جاودانی .

چنانکه در شعر ذیل از انور ی این موضوع را میتوان پیدا کرد :

عشق تو قضای آسما نست

وصل تو بقا ی جاو دانست

یا خود :

عشق تو بی روی تو درد دلیست

مشکل عشق تو مشکل مشکلیست

بر در بت خانه حسنت گشون

دست صبرم زیر سنگ با طلیست

دلدادۀ شعر غنایی شاعر در راه عشق به موانع دچار میشود ولی با وجود آن صبر و طاقت

دارد :

این شگفتی بین و این مشکل کاندرا عشقی

برد باید علت لنگی و رهو اری مـــــرا

انور ی تاکید مینماید که در عاشقی به همه بدبختی و ناکامی ها، محنت ورنج راضی بودن و از تمام ثروت و دولت جدا شدن لازم می‌آید. همین مضمون در غزل زیرین شاعر به روشنی تصویر یافته است .

عاشقی چیست ؟ مبتلا بودن

باغم و محنت آشنا بودن

سپر خنجر بلا گشتن

هدف ناو ك قضا بودن

بند معشوق چون بستت پای

از همه بند ها جدا بودن

زیر بار بلای او همه عمر

چون سر زلف او دو تا بودن

آفتاب رخس چو رخ بنمود
 پیش از ذره هوا بود ن
 بهمه محنتی رضا داد ن
 وز همه دو لتی جدا بود ن
 گر لگد کوب صد جفا باشی
 همچنان بر سر و فا بودن
 عشق اگر استخوانت آس کند
 سنگ زیر ین آسیا بود ن

درین غزل انوری رنج و عذاب های راه پریچ و تاب عشق و عاشقی را خیلی برجسته و تائر آور
 انعکاس یافته است . شاعر دشوار یهای این راه را ینا ن و به عاشقان طاقت و برد باری را تلقین
 میکند . اما باوصف محرومیت درهمین صبر و طاقت اکثر وقت قهرمانی و نیک بینی عاشق
 افاده می یابد .

بنابران دل داده شعر عشق او شخصی است که به زنده گی دلبستگی دارد و زنده دل است .

تصویر سیمای بار: نیز یکی از ویژه گیهای غزلیات انوری میباشد . شاعر زیبا یی مورد پستند
 را در سیمای محبوبه اش می بیند و از ین سبب تصویر سیمای او در غزلیات شاعر با آب و رنگ
 هنری اداشده است . انوری در تعریف محبوبه از تشبیهات و آرایشهای هنری استفاده میکند و
 باین بازسازی هنری حسن و لطافت و نزاکت یار را به نیکویی ترسیم مینماید . شاعر برای وصف
 یار از نیروی ادعای نگار گری و تصویر سازی و گاهی از تشبیهات محسوس کار میگیرد .

شاعران طور معمول رخ محبوبه را به ماه تشبیه میکردند . انوری سیمای ظاهری محبوبه
 را به ماه چارده بطور واقعی مانند ساخته و بدین وسیله مبتنی بر رابطه همگون سازی هنری میان
 ماه چارده بطور واقعی - چابگی و خرا میدان محبوبه و حرکت ماه تناسبی بدید آورده است :

این همه چا بگی و زیبا یی
 این چنین کجاهمی آیی
 چون مه چارده به نیکو یی
 چون بت آذرین به زیبا یی

یا شاعر لب یارش را چشمه نوش ، باده خوش رنگ ، شکر ، زلفش را دام ، دال نیم شب ،
 چشمش را آهو ، جزع (مهره پیسه) و امثال اینها خوانده است .

انوری نه تنها سبمای ظاهری محبوبه، بلکه سیمای باطنی، دنیای معنوی اورانیز ستایش میکند. از جمله درغزل پایان خصلت های نیک انسانی: وفا، مهر پروری، پیش آمد خوب یارش را چنین تصویر کرده است:

دوش در ره نگارم آمد پیش
آن به خوبی زماه گردون بیش
گشته از روی و زلف خونخوارش
خاک گلرنگ و باد مشک پریش
چون مرا دید ساعتی از دور
آن بت نیک خواه نیک اندیش
با اشارت نهان زدشمن گفت
کالسلام علیک ای درویش

انوری در غزلیات خود گاهی از بیوفا بی یار و دردهجران اونیز حسرت میبرد. مثلا هنگامی که شاعر از معشوقه خود دوراست از فراق او خیلی غمگین و متاثر گردیده در دوالم خویشرا چنین بیان میکند:

مسکین دلم به داغ جفا ریش کرده ای
چور از همه جهان توبهن بیش کرده ای

غزلهای شاعرکه در حالت های گوناگون نوشته شده اند در آنها دلداده بعضا شاد و مومنون و گاهی غمگین و حزین مینماید. حتی چنین حالت هایی را نیز میتوان مشاهده کرد که عاشق از جفا کاری ها و بدعهدی و بیوفا بی یار بد آمده است.

ای مسلمانان ز جان سیر آمدم
بی نگارم از جهان سیر آمدم

عاشق در غزلهای انوری نه تنها از جفای یارشکایت، بلکه از او نکوهش، وی را سرزنش میکند.

انوری در غزلهای خود خصلت های ناخوش آیند محبوبه را نمی پسندد و از بد خو بی اونیز ناخشنود است.

ای خوبتر ز خوبی نیکو تر از نیکویی
بد خوی چرا شدستی آخر مرا نگو بی

از خوی بدت شکایتی دارم

کان نیست نشان نیک‌پیوندان

جای دیگر شاعر یارش راحتی دلدار بیمعنی میگوید و اینگونه تعبیر رادر غزلهای عصری‌های بعدی نمیتوان بازیافت .

دلم بردی و بر گشتی زهی دلدار بی معنی

چه بود آخر ترا مقصود از این آزار بی معنی

باید گفت که این خصوصیت یعنی نگاهش و سرزنش محبوبه تنها به شعر قرنهای ۱۰-۱۲ میلادی اختصاص دارد و در قرنهای بعدی ۱۳-۱۴ شاعران محبوبه را همچون الهه می-پرستیدند به عبارات دیگر به سبب چنین رابطه (ریاکارانه) عاشق با معشوق چگونگی عشق از موقف اجتماعی شاعر در جامعه میتوانست تثبیت گردد.

در غزلهای قرنهای ۱۰ و ۱۲ که سیمای محبوبه واقعی و رابطه عاشق با معشوق که محسوس میبود تغییر مییافت . اما در قرنهای بعد گه تاثیر تصرف در غزل محقق بود سیمای معشوقه مفهومی خیالی گرفت ، عاشق محبوبه خود را از عالم علوی میدانست و او را تصویر دیگر مینداشت .

بهین طریق سیمای معشوقه در غزلهای نیمه دوم قرن دوازده و قرنهای ۱۳ و ۱۴ از واقعیتی به خیالی تبدیل میشود و منتج با این میشود که عاشق محبت و عشق را از طریق کار برد مفاهیم خاص دیگر تجسم دهد که در سلك عرفان تداوم داشت .

هجر یار هم یکی از موضوعات غزلیات انوری است . هجر یار برای عاشق يك لحظه پراضطراب و مشکلی است . شاعر در این مورد بیشتر روحیه و حالت باطنی خود را بیان میازد و به معشوقه خود غایبانه رجوع میکند . این حالت در يك غزل انوری با صمیمت مبالغه به طور روشن و واضح تصویر شده است :

مرا دانی که بی تو حال چون است

بهر مژگان هزاران قطره خون است

تم در بند هجر تو اسیر است

دل در دست عشق تو زبون است.

همین مضمون رادر غزل دیگر با هم موثر تر افاده میکند.

ای مانده من از جمال تو فرد
 هجران تو جفت محنتم گردد
 چشمیست مرا و صد هزار اشک
 جا نیست مرا و یک جهان درد
 گردو ن کبود پوش کرد ست
 در هجر تو آفتاب من زرد

در بسیاری از غزلها ی انوری عاشق ناکام برای تسلی دل خود غیراز غریه و ناله و سوز و گداز چاره دیگر ندارد. ازدوری محبوبه درآتش درد و غم میسوزد :

ز عشقت گرچه بادردیم و در هجرانت اندر غم
 ز عشق تو نه بس باشد هجران تو بس مارا

وصل یار به عاشق کم میسر میشود. هنگامیکه عاشق به مقصد خود میرسد ، فرهمند میگردد از بخت بلند می بالندو می پندارد که آن لحظه را در خواب ندیده است . حتی زمین وزمان را فراموش میکند و تمام هستی اش را به محبوبه میبخشد . مصرع های زیرین شاعر که با احساسات و هیجان پرشور نوشته شده اند گفته مارا قوت می بخشد :

گر چه شبهای وصل بود خوشم
 شب دوشین ز شکل دیگر بود
 یامن از عشق زار تر بودم
 یاز هر شب رخش نکو تر بود
 کس نداند که آن چه طالع بود
 من ندانم که آن چه اختر بود
 از فلک تا که صبح روی نمود
 انوری با فلک برابر بود

بهین ترتیب در اشعار انوری طرز تصویر محبوبه را به دو شکل می یابیم : یکی اینکه سیما ی محبوبه شوخ و زنده دل و فرح افزا که به شاعر خرسندی و شادی می آورد. دوم اینکه محبوبه با ناز و استغنا که با جفا و به بیرحمی های خود عاشق را به غم و اندوه و ناامیدی گرفتار میسازد.

این دو طرز تصویر حالت و احساس در غزلیات انوری نتیجه ناهمواری زنده می شاعر است . شاعر زنده می راگاهی در فراوانی و شادی و سرور به سر میرسد ، غم و اندوه به خاطر او نمی گذاشت و درین لحظات غزلیهای خوش بینا نه سروده شده است . اما گاهی اتفاق می افتاد که شاعر به ضروری ترین نعمت های ما دی محتاج میگردید ، از زنده می ناامید میشد ، باز هم قامت او را خم می کرد . درینگونه موارد غزلیات غم انگیز میسرود ، چگونه می زنده می شاعر به وضع اجتماعی زمان وی درارتباط بود . وی در دربار عمر بسر میبرد و معیشت او به ممدوحان وابسته بود . و قتیکه برایش صله می رسید خوشنود میبود و چون صله به دست نمی آورد محزون میبود .

خلاصه دو گونه خصوصیت غنایی غزلیات انوری را بدو ن درک کردن شرایط زنده می شاعر و وضع اجتماعی زمان او نمیتوان به درستی تصویر کرد .
میگساری ورنیدی :

وصف خرابات و میکده هر چند در غزلیهای انوری کمتر منعکس شده است اما تفحص در تشخیص چگونگی آن برای روشن نمودن بعضی عقاید شاعر اهمیت دارد . انوری در تشبیب قصیده و قطعه هایش عموماً می راوصف میکنند و خواستار آن است در غزلیاتش با ایراد تعبیر های می پرستی بعضی عقاید اجتماعی خود را بیان نموده است . درخمریه و قطعه های او که به وصف شراب اختصاص دارد شاعر مانند شخصی می پرست و خوش گذران و عشرت طلب به نظر میرسد چنانچه او در تشبیب خمریه یکی از قصیده هایش مینویسد :

خیزید که هنگام صبح دگر آمد
شب رفت و ز شوق علم صبح بر آمد
نزدیک خروس از پی بیداری مستان
دیر است که بیغام نسیم سحر آمد
خورشید می اندر افق جام نکو تر
چون لشکر خورشید به افق در آمد
از می حشری به که در ارنده به مجلس
ز اندیشه چو بر خواب خمار حشر آمد
آغاز نپیدا ز بی بی خبری را
کز مادر گیتی همه کس بی خبر آمد

بر دل نفسی اندوه گیتی بسر آرید
 گیرید که گیتی همه یکسر بسر آمد
 ای سالی مهروی در اندازو مراده
 زان می که رزش مادر و لپوش پسر آمد

توصیف می غزلبات شاعر نسبت به تشبیب قصیده هایش که در آنها تاثیر دربار و ممدوح مشاهده کرده میشوند آهنگ دیگر دارد. شاعر در غزلیاتش به جای تصویر واقعی می به توصیف مجازی آن می پردازد و می ربا تصویر خیالی مجسم میکند و باین واسطه احساسی و افکار گوناگون خود را افاده مینماید. شاعر به می و میخانه اعتقاد و دل بستگی دارد و به صومعه و مسجد و طاعت و عبادت توسل نمیزد و صومعه و مصعبه را بیدگر مقابل میگذارد.

بخرابات می و مصعبه ایسمان آرم
 و ز مناجات شب و صومعه بیزار شوم
 چونکه شایسته سجاد و تسبیح نیم
 باشد ای دوست که شایسته ز نار شوم

شاعر تاکید میکند که اواز تقوی ظاهر - پرستی آزاد است و عیش و عشرت این جهان می نویسی را دوست میدارد و از سفسطه و لاف و گزاف ارباب ریا دوری میگزیند و راه میخانه را پیش میگیرد.

برندی سر بیفرازم به باده رخ برافرازم
 ره میخانه برگیرم - در طامات بر بندم

• • •

تو امر معتکف توبه همی باشی باشی
 من همی معتکف خانه خمار شوم

چنانکه از مثالهای بالا بر میآید، انوری توانسته است مناسب خود را به بعضی از رسوم عرفانی روشن سازد.

انوری که قریب تمام ایجادیات خود را به مدح و ستایش طبقات بالا و توانگر جامعه صرف کرده است.

در نتیجه آموختن علوم زمان خود و در نتیجه تحلیل شرایط اجتماعی زمان خویش با تعبیر های ویژه یبکه لحن انتقاد گونه دارد به بیان مطالبی نیز مبادرت ورزیده است و بدان سبب می نویسی رانسبیت به ریا کاری و تظاهر ترجیح داده است ، اما آنچه که در دل داشته به نظم تکشیده است .

بسا سخن که مرا بودان نگفته بماند
 زمن نخواست کس آنرا و آن نهفته بما ند
 سخن که گفته بود همچو درسفته بود
 مرا رواست گراین درمن نسفته بما ند
 تعا بیر ومفا هیم تصوفی در غزلیا ت انوری:

معلوم است که تصوف در تاریخ افکارسیاسی یکی از جریان های پیچ در پیچ میباشد که تاریخ پیدایش خود را دارد . راجع به تحول و ترقی و اهمیت و مرتبه آن در تاریخ ادبیات ، دانشمندان افکار و عقیده های گوناگون بیان کرده اند .

ابوالمجد سنایی در نیمه اول قرن یازدهم میلادی یکی از اولین کسانی است که مضامین تصوفی را وارد ادبیات کرد و مفاهیم صوفیانه رانسبیت به دیگران به شکل های گوناگون به کار برد . هر چند تصوف در شعر تأثیر گذاشت ، اما در ادبیات اکثر شاعران دوره های بعدی از قبیل عبدالواسع جبلی ، انوری ، ادیب صابرترمزی ، رشیدالدین وطواط ، و کمال الدین اصفهانی و دیگران به مشرب تصوف کمتر تماس حاصل شد .

انتساب انوری به طریقه خاص عرفانی به ما معلوم نیست . از زنده گینامه او همینقدر معلوم میشود که شاعر در اواخر زنده گی خود تر لاملازمت و خدمت دربار نمود و گوشه عزلت اختیار کرد . معلوم نیست که علت این گوشه نشینی گرایش او به تصوف است یا خیر . در هر صورت در قسمتی از اشعار او تأثیر مفاهیم و موضوعات صوفیانه به نظر میرسد . عقاید تصوفی شاعر در دومورد یعنی در عشق و ستایش می وردنی ظاهر میشود . چنانچه غزل زیرین شاعر در زمینه عشق سروده شده است :

هر کس که غم ترا فسانه است
 دست خوش آفت زمانه است
 هر کس که غم ترا میان بست
 از عیش زمانه بر گرانه است

تویار یگانه یی و بایست
 یار تو که همچو تو یگانه است
 عشق تو حقیقت است ای جان
 معلوم دگی و در میانه است
 در عشق تو صوفیسم و ما را
 دیگر همه عشقها فسانه است
 ما را دل پر غم است و گو باش
 اندی که دل تو شادمانه است
 درد دل ما ز هجر خود پرس
 هجران توازمیان خانه است
 دارم سخنی هم از تو با تو
 مقصود تو یی سخن بهسانه است
 به زین غم کار دوستان خور
 وین پند شنو که دوستانه ست

شاعر در بیت های یکم و دوم غزل بالا یکی از شرط های تصوف را چنین می پندارد که چون به مسلک تصوف تعلق خاطر پیدا شود باید از ناز و نعمت دنیا امتناع بعمل آید .
 در بیت های سوم و چهارم در ارتباط به یکی از مراتب تصوف یعنی حقیقت سخن میراند. شرط حقیقت آن است که صوفی هنگام مناسبت دایمی با حقیقت مطلق باید به کلی از عالم مادی جدا باشد. یعنی به غیر از خدا دیگر چیزی را به فکر و خیالش نیازد. مضمون اساسی غزل در بیت پنجم بیان یافته است. شاعر در آن اظهار مینماید که او تنها به عشق صوفیان باور دارد و دیگر عشق هارا بیکاره می شمارد .

در بعضی از غزلهای انوری رندی و قلندری و نیز آزادی فکر و مذهب بیشتر ترنم گردیده و تصوف خشک و ریاکارانه انتقاد کرده شده است:

هر که چون من بگفرش ایمان است
 از همه خلق او مسلمان است
 روی ایمان ندیده ای بخدا
 مگر به ایمان خویش ایمان است

ای پسر مذهب قلندر گمیر
 که در اودین و کفر یکسان است
 خویشتن بر طریق ایشان بنسد
 که طریقت طریق ایشان است
 دست ازین توبه وصلاح بر دار
 که اندرین راه کافر ی آن است
 راه تسلیم رو که عالم حکم
 دام مرغان و مرغ بریان است

قلندر یه یکی ازشاخه های تصوف بود وپيروآن باید ازما لو ملك دنیا دست کشد ودر خوابگاه عمو می درویشان عمر به سربرد . بایدگفت که انوری در چند جای دیگر نیز قلندری را ترغیب میکند .

احتمال تعلق خاطرشاعر باین طریقه اینست که اودرسالهای آخر عمر خود ازشعر وشاعری وبطور کلی از زندهگی بیزار شد و خواست از ظاهر پرستی دوری گزیند و قلندرانه حیات به سر برد ، بنابراین شاید قلندری را پسندیده و تاکید کرده است که درین مذهب کافر ومسلمان برابر است واسباب هر کار وبار دنیا تنها کافری ومسلمانی نیست . دیگر اینکه اشاره اوبه ارتباط طریقت هم بی سبب نبود، زیرا طریقت یکی از زینه های آغازین مشرب تصوف است واهل آن نیز بطور اختیاری (ترک دنیا) می کردند وروبه درویشی می آوردند .

در غزلهای صوفیانه انوری می ، باده وشراب باصفت های آمده اند که آنها معنای مجازی را نیز دارند . درینگونه غزلهای عبارات شراب لعل آمیز، باده صبح، راه صافی، باده صاف وامثال اینها غیر از معنی اصلی میتواند توضیح وتوجیه صوفیانه نیز داشته باشد :

ساقیا باده صبح بسیار
 دانه دام هر فتوح بسیار
 قبله ملت مسیح بده
 آفت تو به نصوح بسیار
 هی که طوفان غم جهان بگرفت
 می همزاد عمر نوح بسیار

وز بی نفع عقل ورا حت روح

راه صافی چو عقل وروح بیار

معلوم است که ایدیلوژی تصوف در اشعار شاعران قرن های دوازده و سیزده میلادی تاثیر زیادی گذاشته بود.

بعضی غایب های تصوف از جمله آزادی و بی تعلقی از دنیا و نعمت های آن در اشعار انوری نیز مشهود است، انوری که تنگی شرایط زندگی او را به دربار کشانده بود هر چند شاید چاپلوسی و دست بوسی را قلباً خوش نداشت ولی در برابر هر گونه تفسیق هانا ب آورده نمیتوانست .

اگر چه دل هد ف تیر محنت است و غم است

و گر چه تن سپر تیغ آفت است و بلاست

ز روزگار خوش است این همه جز آنکه لبم

ز دست بوس خداوند روزگار جداست

ازین گفته های شاعر چنین برمی آید که او نمیخواست تابع کسی باشد، بلکه میخواست آزاد زنده گی کند. این مسئله در بعضی از غزلیات شاعر منعکس است و تعبیر های تصوفی وی تا اندازه محیط و شرایط اجتماعی و سیاسی آن زمان ارتباط داشته و در شعر او نیز انعکاس یافته است. از مطالعه چند غزل انوری میتوان نتیجه گرفت که او به تمام معنی یک شاعر متصوف نبوده بلکه در قسمتی از غزلیاتش به تعبیر ها و طرز شعر صوفیانه متوجه شده است .

(بحث ادامه دارد)

به خفته گان زمین

به خفته گان زمین هر چه زود باید گفت

که مرگ سایه بر انداختست روی زمین

چه مرگ؟

مرگ همه قاره ها و جنگلها

چه مرگ؟

مرگ همه عشقها و خوبها

و مرگ حضرت انسان برای جاویدان

و مرگ نقش زمان در زمین بی انسان

به جای گل زمین چتر ذره میر وید

و حرص مرگ گروگان گرفته انسان را

چه حرص؟

حرص تماشا ی شعله های زمین

که خاک مرگ به رخسار زنده می پاشد

و روح سافل نیرو ن (۱) و قاتلان دگر

به پیشواز چترها به رقص بر غیزنه

(۱) امپراطور روم که شهر روم را به خاطر ارضای ذوق وحشی خود آتش زد .

و قبل از اینکه غروب غمین فراز آید
 و ما اسیر اتمهای شعله ور گردیم
 به بردهگان و غلامان پتکها در دست
 به دیو بیخبر از زور خویش باید گفت
 زمین جهنم آتش شد ست برخیزید
 و بر فریقه آدمکشان بسی آزریم
 غریب واحد همدار رابلند کنید!

به عیسوی و مسلمانی و کفر و بودایی
 به موسوی به هندو و صوفی و دهری
 روان و روشن و سر بازو زود باید گفت:
 هوای مرگ ز گردا بهای کیهانی
 به سوی اهل زمین میوزد و میدانی
 که جنگ دشمن دین است و کار انسانی
 بالای حادثه تند است و سخت و توفانی
 زمان امان ندهد تاسر پشیمان
 به شاعران که ستایشگر ان انسانند
 به تند خوئی ابر بهار باید گفت:
 که بوسه های نه بگرفته خاک میگردد
 و بادها هدر چوب تا ک میگردد
 و این تمدن انسان و بارگاه کبیر
 به پاس خاطر و ارضای چند کرمس پیر
 میان چتر اتمها هلاک میگردد
 اگر کنون نشوی بادگر نغواهی شد
 و حق گور درین خاکدان نغواهی داشت!

سلیمان لایق

۱۳۶۰-۲۷

به مناسبت

هیئت تحریر :

اکادمسین سلیمان لایق، اکادمسین
جاوید، مایل هروی، کاند اکادمسین
عبدالرحمن بلوچ، معاون سر محقق
حسین فرمند، محقق حسین نایل ،
محقق پروین سینا



مدیر مسؤول : ناصر رهیاب

بهای اشتراك :

۶۰-افغانی	درکابل
۷۰-افغانی	دروالیات
۶ دالر	درخارج کشور
برای محصلان و متعلمان نصف قیمت	
۱۵-افغانی	بهای يك شماره

نشانی : اکادمی علوم ج.د.ا-انستیتوت زبان و ادب دری

مدیریت مجله خراسان

CONTENTS

- Dr. A.N. Eatarzada — Literature in Afghanistan Today
- Dr. A. Hussain Abidi — Reflection of Indian Tales in Dari Literature
- N.N. Tomanovich — Biography of Mohammad Raza Barnabadi
- Academician Ibrahim Mominoff — Social and Political Ideas of Bedil
- Hussain Yamin — The Determinatives
- Dr. A. Rashid Samadi — Anwari and his Songs
- Academician Sulaiman Laiyeg — To the Slumbering of the Earth

DRA Academy of Sciences
Center of Languages and Literature
Dari Institute

Khorasan

Bi- Monthly Magazine
on Language and Literature

Editor: Nasir Rahyab

Vol. VI. Nos. 5

November-December 1986

Government Printing Press